



گروه گراس نورسند بزرگ آلمانی و برنده جایزه نوبل ۱۹۹۹ گفت:  
"پریزیندنت بوش و وزیران القاعده هر دو برای قتل به هدف های  
موتلک شان خدا را به گروگان گرفته اند."  
او در مصاحبه ای با یک تلویزیون آلمان...

# کرزی، جهادی غلیمانو ۵ طلاق او طالبی وحشیانو سره ۵ مغازلی په لور؟

طالبانو ته د هغه دا ناڅاپي سلامي وهل د امریکا په اشاره شوی؟ آیا دا د په اصطلاح راتلونکي انتخاباتو لپاره یواځې د طالبانو غولول دی؟ آیا هغه نور پوه شوی چې چېن، کمیس او پرتوګ، لنګی او قره قلی خولی یې ونشو کړای هغه د زیاتنرو خلکو لپاره د منلو وې وګرځوی،

لکه څرنګه چې د «شمال ائتلاف» د جنایتکارانو نکتایي او پتلون و نشو کړای او و به نشي کړای د هغوی تر څنګلو پورې په وینو ککړلا سونه پټ کړی، نو په دی خاطر باید خپل مخ وحشی کفن راویستونکو ته وایو؟

اصلي دلیل چې هر څه وی خو یوه مسئله روښانه ده او هغه دا چې ښاغلي کرزی په دی وروستی لویي سره ښکاره

کوی چې د پښو ایښودلو ځای نلری او پوهینې چې د «شمال ائتلاف» جنایتکارانو سره جوړجاړی او د هغوی په شان ځای او بی ځای آیت او حدیث ویل او جلاپېشه وزیرانو ته اجازه ورکول چې سفارتخانی او مهم دولتي مقامونه خپلو خپلوانو او قومیانو ته ورکړی، ونشو پاتی په (۵۷) مخ کی

زمونږ خلکو د ښاغلي کرزی - چې د کابل په ښاروال مشهور شوی څخه د هری خبری اوړیدلو انتظار درلوده خو نه طالبانو ته سترګګ وهل او هغوی په ښکاره ډول رابلل. خو هغه نه یواځې دا منځني پېړه ایزه جنایتکاران «د دی هیواد بچیان» ویل بلکه په ځینو ځانګړو کسانو لکه ملاغوث

باندی یی غې وکړ چې د هغی په غیره کی اچولو ته چمتو دی!

او جالبه ده چې د دی کرکجنی استغاثی نه یواځې څو ورځی مخکی، د ملارحماني په نوم جنایتکاره طالب هم ویلی و چې د کرزی په ګټه ده چې توبه وکړی او د طالبانو سره یو ځای شی!

داسی ښکاری چې ګوا کی

کومه مهمه مسئله د دواړو خواو تر مینځ نشته او خبره یواځې داده چې کوم اړخ باید له کوم اړخ سره یو ځای شی.

ولی؟ څه شوی؟ آیا ښاغلي کرزی نور د «جهادی ورونو» څخه ناامیده شوی؟ آیا هغه دی باور ته رسیدلی چې امریکا نور نشي کولای یا نه غواړی چې قدرت یی د کابل نه بهر هم مخکی لاړ شی؟ آیا

اعلامیه «راوا» به مناسبت سپاهروز هشت نور

## هشت نور سپاهتر و ننگین تر از هفت نور!

«امارت» های شان در مناطق مختلف، ماهیت خاینا نه و میهنفر وشانه وروسیبی صفت این جنایتکاران را بر ساده ترین و نا آگاه ترین گروه ها نیز عیان نموده است. تنها و تنها مشتی روشنفکر خود فروخته می کوشند چهره تبهکاران بی ناموس هشت ثوری را سفید بزنند.

ولی زخم ستم جنایت پیشگان جهادی بر جگر مردم ما آنقدر پر درد و ناسور است که تا تمامی سرکردگان «ائتلاف شمال» و نوکران قلمی شان از اریکه قدرت به زیر کشیده نشده و به جزای اعمال شان نرسند التیام نخواهد یافت.

با در نظر داشت همین سرشت پلید بنیادگرایان است که ما پیوسته یادآور شده ایم تا زمانی که خرک و درک پاندهای ربانی، خلیلی،

بقیه در صفحه (۵۶)

با توجه به بد ذاتی های بی مانند جنایتکاران «ائتلاف شمال» از ۷۱ تا ۷۵، وقتی «راوا» شعار داد «هشت نور سپاهتر از هفت نور»، تن هایی به لرزه در آمد، ابرو هایی چین برداشت و بخصوص «ائتلاف شمال» توپخانه اش را علیه ما به صدا در آورد که چرا «راوا» جرئت می نماید و این روز «شکوهمند» ورود مجاهدین خوشنما به کابل را بعد از سقوط رژیم دست نشانده روز سیاه می نامد!

اما این شعار که از خشم و نفرت عمیق برادر فتنگان برخاسته بود، چنان در دل و ذهن اکثریت قاطع ملت حک شد که دیگر هیچ نیرویی را توان آن نخواهد بود که حقانیتش را بجل پاره پاره شده ی ترور و تهدید مذهبی بیوشاند.

وضع و کارنامه فعلی بنیادگرایان «ائتلاف شمال» در حکومت و



آقای کرزی، عامل این ویرانی پشت سر تان کدام «فرزند» جانی و شرفباخته ی «وطن» بوده اند، جهادی یا طالبی؟



# پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان  
شماره مسلسل ۵۷ و ۵۸ نور ۱۳۸۲ - می ۲۰۰۳

## در این شماره:

- ۲ ..... کرزی، د جهادی غلیمانو د طلاق او طالبی وحشیانو سره د مغازلی په لور؟
- ۲ ..... هشت نور سیاهتر و ننگین تر از هفت نور!
- ۴ ..... «سپه سالار»ی «کثیرالابعد» به روایت شاطر سالاری «قصیرالابعد»!
- ۱۰ ..... گزارش هایی از سرزمین فلک زده و اسیر خاد و خیانت بنیادگرایی
- ۱۴ ..... افغانی اسلامیزم په واشنگتن کی جوړ شوی وء
- ۱۵ ..... اگر من در لویه جرگه می بودم...
- ۱۶ ..... نگاهی به «پیام زن» نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان (RAWA)
- ۱۷ ..... برخورد شهرنوش پاریسی بور به افغانستان، بیدردانه یا عامیانه؟
- ۲۱ ..... «زمونږ په ټول توان سره»
- ۲۴ ..... در راه نزدیکی بیشتر
- ۲۷ ..... دولت امریکا حیوانی وحشی تشنه ی خون
- جنبش ضد جنگ عراق با آن که گستره ی جهانی عظیمی یافت نتوانست از جنگ جلوگیری،
- ۲۸ ..... اما فردا چنین نخواهد بود!
- ۳۰ ..... پاسخ به نامه هایی از «ب. شنوا»
- ۳۴ ..... آقای اسماعیل خوبی، «لطیف جان» دیربست «خوانده» است!
- ۳۶ ..... گزیده ای از پست الکترونیک ما
- ۴۴ ..... پیام زن و خوانندگان
- ۵۳ ..... ریچل کوری، چهره زیبای امریکا
- ۵۴ ..... از پدرخوانده حمیدگل و اجنت های افغانی اش
- ۵۵ ..... میراث نخستین پدرخوانده بنیادگرایان تبهکار وطنی
- ۷۳ ..... قوله های گلبدین را کی پاسخ خواهد گفت؟
- ۱۰۷ ..... اعلامیه های «راوا»

RAWA, P.O. Box 374  
Quetta, Pakistan

rawa@rawa.org  
www.rawa.org

# «سپه سالار»ی «کثیرالابعاد» به روایت شاطر سالاری «قصیرالابعاد»! درباره «فاتح جنگ سرد» نوشته عبدالحفیظ منصور

نویسنده یا طمطراقی جهادی اینطور می‌آغازد:

صاحب این قلم از آغاز به شخصیت مسعود و کارنامه‌هایش ارج خاصی قایل بوده و او را بالاتر از سایر چهره‌های مطرح در عرصه سیاسی و آگاه کشور میدانست: از این رو ایشان را قابل نقد می‌انگاشت، چون در او محاسن فراوان و نواقص محدودی می‌دید و برایش آینده‌های بهتر و روشنتری را انتظار داشت، و حتی کار بازار هم بر همین اصل استوار است که طلا را به نقد می‌کشند و محک می‌زنند، نه هر سنگ و چوب را. (ص ۳)

جدی؟ می‌خواهید بگویید که هرگز به تبه‌کاری‌های گلبدین، سیاف، ربانی، مزاری، خلیلی نپرداخته‌اید زیرا آنان را برخلاف مسعود دارای «نواقص فراوان و محاسن محدود» و مساوی به «سنگ و چوب» و خاکروبه می‌دیدید؟ باور نمی‌کنیم.

در کدام شماره «پیام مجاهد» جنایتکاران مذکور را «سنگ و چوب» نامیده و مردم را از توجه به عوامفریبی‌های آنان بر حذر داشته‌اید؟ تمام «قیادی»‌ها و قومندانان کلان و خرد بنیادگرا وابسته به تمام باند‌های جنایتکار، برای شما «طلا» اند و پدر و برادر.

شما تا لوث «استاد» و باندش و دیگر «سنگ و چوب»‌ها و لوث نوشته‌های «پیام مجاهد» را از سر و صورت تان نشسته‌اید، نمی‌توانید خود را از دایره‌ی آن «سنگ و چوب»‌های آغشته به خون مجزأ و انمود سازید.

صاحب این قلم طبیعتاً از عهده تجلیل به خوبی بر نمی‌آید و در عوض به تحلیل و تجزیه میل و رغبت نشان میدهد. (ص ۳)

ما از کجا باید «طبیعت» جناب‌عالی را می‌دانستیم که مثل نویسندگان و مفسران بزرگ عالم «میل و رغبت» به تجلیل ندارد؟ «پیام مجاهد» و غیره که بر از رنگ‌آمیزی «استاد» و «برادران» است بدون «تحلیل و تجزیه». رساله هم همین آنست که «صاحب این قلم» طبق «ضرورت روز» به جای «تجزیه و تحلیل» به «تجلیل» میلان داشته تا در مسابقه رجزخوانی برای «مسعود بزرگ» گوی سبقت از همه «برادران» را ربوده باشد.

«قرن‌ها باید انتظار کشید تا مادر گیتی فرزندی

زمانی میهن‌فروشان پرچمی و خلقی دل و روده شان را پاره می‌کردند تا به مردم بقبولانند که توه کی «نابغه شرق» است و باید اطاعت از او را «وظیفه ملی» خود بدانند که نشد؛ تجاوزکاران بنیادگرا یا هر بی‌ناموسی ممکن کوشیدند به مردم بقبولانند که گلبدین، ربانی، سیاف، خلیلی و سایر «قیادی»‌ها مزدورانی خونخوار، غدار و منحرف نه بلکه «امیران جهادی» اند که نه توسط آی‌اس‌آی بلکه به واسطه «ملت جهادپرور افغانستان» بر تخت نشسته‌اند تا «انقلاب اسلامی» را در ملک خداداد متحقق سازند و فرمان بردن از آنان واجب است که نشد؛ «قیادی»‌های جهادی هنوز سرگرم مستی و رذالت در خون و اشک مردم بودند که شتر گاو پلنگانی انسان‌نما موسوم به طالبان در بزرکشی با «برادران جهادی» قدرت را از آن خود کرده و ملاعمر شان را «امیرالمومنین»ی خواندند که همواره از طریق خواب با پیغمبران در تماس است و حایز کمالات و ملکات بسیار و نیز طلعت مبارک «امیر» را هرگز از حجاب بیرون ننمودند تا از آن مردک بیسواد چیزی بتراشند که باید در ذهنیت مردم «وزنه» و «ابهت» کسب کند و اولین بار در عمر شان ملایان را جدی گرفته و از امر و نهی «امیرالمومنین» به مثابه وجیه دینی خود اطاعت کنند که نشد و مالکان امریکایی بنیادگرایان تخت «امیر» را بر یختش کوبیدند.

و اینک نوبت به کسانی رسیده که نه گلبدین برای شان بازار دارد و نه ربانی و نه ملاعمر و خود را هم سبک‌تر و کوچک‌تر از آن می‌شناسند که برای مردم مطرح باشند، پس باید زیر سایه‌ی شتری راه بروند و بگویند سایه از آنان است! مسئله ولی این است که اول لازم است شتری بسازند، شتری خارق‌العاده، شتری که نه کسی دیده و نه شنیده. گروه‌های فاشیستی دینی بدون پایه و وسیع بین مردم و به شدت متفور ناچار اند برای خود از هیچ «قهرمان» بیافرینند تا در پرتو او خود را هم باد کرده و منحیت «آدم‌های مهم» قالب نمایند.

رساله «فاتح جنگ سرد» کوششی است برای پف کردن احمدشاه مسعود به عنوان مردی افسانوی نه در سطح ملی بلکه در سطحی بین‌المللی و تاریخ بشر!

آیا حفیظ منصور در حل مشکل «برادران» موفق است؟

قبل از هر چیز باید از او تشکر کنیم که ناآگاهانه نکاتی در رساله آورده که برای ما نو بودند و بیشتر از پیش به قضاوت ما نسبت به «سپه سالار» آتش پایه می‌بخشد.

محرز است ولی او آفریننده‌ی ارشد طالبان هم به شمار می‌رود. آیا این باعث ناراحتی مداح نیست؟ اگر بگویید: «به هر حال بیان یک واقعیت از زبان فردی سرشناس است.» در این صورت چرا او از آوردن یک چنان نقل قول‌هایی از سوی بطور مثال ده‌ها گلبدینی و سیانی خودداری ورزیده است؟

از آن مهمتر چرا از یربگیدیریوسف قاید مشهور «رهبران جهادی» و دیگر سران آی‌اس‌آی نقل قول‌ها نیاورده که به یقین کمتر از جنرال بابر در ستایش از «سپه‌سالار» نمی‌بودند؟

پاسخ واضح است: آن نقل قول‌ها «راز» را از پرده بیرون می‌افکنند، رابطه و خوشبینی آی‌اس‌آی را به مسعود مسلج می‌نمود چیزی که باند «سپه‌سالار» با تمام نیرو می‌کوشد آفتابی نشود.

## «سپه سالار» و اخوان الشیاطین وطنی و تاجیکستانی

به قول خودش تا قبل از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در نقش یک جوان مسلمان غیر وابسته به احزاب اسلامی افغانستان فعالیت داشت؛ اما بعد از آن با انجنیر حبیب‌الرحمن - یکی از پیشتازان نهضت اسلامی افغانستان - آشنا گردید که این آشنایی، مسیر زندگی او و نیز سیر تاریخ افغانستان را دستخوش تحول و دگرگونی ساخت. (ص ۳۴)

پس احمدشاه مسعود ابداً تافته‌ای جدا بافته از گروه بد نام ضد آزادی، ضد دموکراسی و زن ستیز اخوان المسلمین در افغانستان نیست. گروهی که در رأس آن منجمله گلبدین، ربانی و سیاف قرار داشتند و دنیا هم از ترورها و تیزاب پاشی‌های آنان بر زنان خبر دارد. در زمینه همکاری عملی «سپه‌سالار» با آدمکشان تنها کمک به تروریست‌های تاجیکستانی بر ملا می‌شود:

از مجاهدین تاجیکستان پشتیبانی کرد، به آن‌ها پایگاه داد و به تعلیم و تربیه آن‌ها پرداخت. (ص ۶۹)

کمک سخاوتمندانه «سردار والامقام» به کثیف‌ترین گروه تروریستی در کشوری بیچاره! سندی بهتر و قویتر از این دایر بر بند بودن ناف «سپه‌سالار» با ناف گروه‌های جنایتکار در سایر کشورها؟ مدرکی رسواتر کننده از این دایر بر خصومت مرگبار «سپه‌سالار» با ارزش‌های دموکراسی و حقوق بشر؟ آیا این شاهد دیگری در اثبات ادعای همیشگی ما نیست که مسعود با تمامی جنایتکاران بنیادگرایی وطنی و خارجی از یک خمیر و سرشت بوده و بناً «قهرمان ملی» و... نامیدن او در تحلیل نهایی هدفی جز توهین، تهدید ملت و دوام حاکمیت «جمعیت اسلامی» ندارد. خاکباد دیروزی «سپه‌سالار» برای «مبارزه علیه طالبان تروریست» و عریضه‌جویی‌های امروزی سینه‌چاکان وی برای «مبارزه علیه تروریسم بین‌المللی» بیشتر از آن

همچو مسعود بزیاید»، «پدیده‌ی تکرار نشده در تاریخ انسان و کم نظیر در تاریخ معاصر جهان»، «سیاستمدار برجسته»، «رهبر خردمند سیاسی»، «شخصیت کثیرالابعاد»، «سردار جنگی والامقام»، «سردار برجسته»، «اسطوره مقاومت»، «سردار مقاومت»، «استراتژیست بزرگ»، «درزانداز بین جنرالان شوروی»، «استراتژیست بزرگ عصر» و... آیا بیشتر از این در «تجلیل چیزی در جنته» صاحب این قلم وجود داشت که از آوردنش شرمیده باشد؟

## «سپه سالار» و بنیادگرایان عرب

گفتم پیروان احمدشاه مسعود در بررسی کارنامه او سعی جانکاه به عمل می‌آورند تا از وی موجودی افسانه‌ای ترسیم نمایند. غافل از این که مخلوق کاذب یا گذشت زمان جز در ذهن افسانه‌پرداز خالقلان باقی نخواهد ماند. پیش از آینده و حتی در دنیای امروزی هم با توجه به چند مناسبت، زشتی «غول زیبایی» آقای منصور بر ملا می‌شود. به نظر ما مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مسائلی که بررسی زندگی و کار مسعود را روشن ساخته و قضاوت نسبت به وی را آسان می‌سازد عبارتند از مناسبات وی با عرب‌ها، اخوان بین‌المللی، سی‌آی‌آی، آی‌اس‌آی و جانیان «ائتلاف شمال». یک یک مناسبات مذکور را از نظر بگذرانیم:

احمدشاه مسعود به سخن عبدالله عزام، دانشمند و مبارز فلسطینی، پدیده‌ای بود که در تاریخ افغانستان تکرار نشده و در تاریخ معاصر جهان کم نظیر بوده است. (ص ۱۹)

مگر عبدالله عزام سلف اسامه بن لادن نبود؟ مگر او چیزی غیر از رابط بین گروه‌های بنیادگرای ارتجاعی‌ترین و فاشیست‌ترین دولت‌های عربی بود؟ مگر او جنگ مقاومت ضد روسی را می‌خواست به استقرار دموکراسی و آزادی در افغانستان منتهی شود؟ تفاوت عبدالله عزام با اجنت‌های آی‌اس‌آی و اسامه‌ها چه بود؟ چرا پیروان مسعود برخند آی‌اس‌آی و اجنت‌های آن و اسامه و سگ‌های بومی او گریبان می‌درند اما عبدالله عزام‌ها را که کلید «رهبران جهادی» را در دست داشت، «دانشمند و مبارز فلسطینی» می‌نامند؟ صرفاً به خاطر آن که این پدرخوانده فلسطینی، زمانی مسعود را با آن کلمات ستوده بود؟ نقل ستایش از سوی یک دشمن آزادی و دموکراسی، برای مسعود افتخار نه بلکه تنگ و شرمساری است.

حتی نقل گفته‌ی جنرال نصیراله بابر هم غنیمت شمرده می‌شود: احمدشاه مسعود نسبت به همقطاران در دروس عسکری از استعداد و لیاقت خوبی برخوردار بود. (ص ۳۵)

اگر چه مقام پدر خواندگی نصیراله بابر بین «رهبران جهادی»



هرزه، دروغین و عوام‌فریبانه اند که به تبصره‌ای بیارزند.

شرح این موضوع هم اهمیت ثانوی می‌یابد که چگونه «سپه‌سالار» مثل «برادران جهادی» در تأمین منافعش به هیچ اصل دینی و غیر دینی پایبند نبود. زمانی با آدمکشان تاجیکی در مغازه می‌افتاد و زمانی هم با طلاق از آنان خود را به آسانی به پای دولت تاجیکستان می‌انداخت.

## «رهبر خردمند» دست‌آموز آی‌اس‌آی

احمدشاه مسعود مثل کلیه «قبادیان جهادی» شیر آی‌اس‌آی را خورده، با آن کلان شده و براساس نقشه‌های آن به افغانستان اعزام شده است:

خشونت حکومت داود خان در برابر نهضت اسلامی باعث گردید که مسعود تقریباً دو سال را مخفیانه در شهر کابل و شمالی با جمعی از همفکرانش سپری نماید و سپس به پشاور برود... و سرانجام مسعود در آنجا کورس کوتاه مدت نظامی را سپری نمود...

بعد از این دوره آموزشی این مجاهدین... به صوب بدخشان، لغمان و پنجشیر در حرکت افتادند و تحت فرمان گلبدین حکمتیار -تاریخ ۲۹ سرطان ۱۳۵۴ مسعود با یکدسته همکارانش ولسوالی و دو علاقه‌داری پنجشیر را به تصرف در آورد اما این آزاد سازی بیش از نیم روز به طول نینجامید. (ص ۳۵)

این بخش از رساله علاوه بر تأیید مکیدن مسعود از پستان آی‌اس‌آی، عیان می‌سازد که:

اخوانی‌ها نه بر مبنای به جان آمدن از «خشونت حکومت داودخان» (کدام احق این خشونت را با خشونت حکومت مسعود و شرکا از ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ قابل مقایسه می‌دانند؟)، بلکه بر مبنای تحریک و تلمیع و تجهیز دولت پاکستان جهت پیشبرد سیاست‌های ضد افغانستانی‌اش، از سوی آی‌اس‌آی جمعآوری، متشکل و به مثابه مزدوران استعمال شدند.

«که «سپه‌سالار» و گروه اخوانی‌ها بر اساس داشتن جای پایین توده‌های مردم بلکه به اتکای کودتای یک جنرال مرتجع و مبهفروش برای «اسلامی کردن» افغانستان تفنگ آی‌اس‌آی را در دست گرفته بودند.

«که مردم از ارتجاع و استبداد اخوان جیره‌خوار وارداتی آنقدر نفرت داشتند که استبداد داوود<sup>\*</sup> را نسبت به آن ترجیح می‌دادند و بهمین دلیل «سپه‌سالار» نتوانست «بیش از نیم روز» در زادگاهش باقی بماند و وضع بقیه «برادران» در دو ولایت دیگر فلاکت‌زورتر از او بود.

«که بعد از آن تار و مار و رانده شدن بی‌نظیر گروه اخوانی، اگر تجاوز شوروی و آی‌اس‌آی و بخصوص سی‌آی‌ای و ۶ بلیون دالرش نمی‌بود، «سپه‌سالار»، گلبدین، سیاف، ربانی، خلیلی، محسنی و

دوستم «عظیم رهنما» نمی‌شدند.

از ارتباط «سیاستمدار برجسته» با آی‌اس‌آی سوال‌های زیادی به میان می‌آیند:

«فرق این گروه با طالبان چی بود؟ آیا هر دو از سوی بیگانگانی که فقط در پی منافع خود در کشور ما بودند، تشکیل و تمویل و تسلیح نمی‌شدند؟ چرا ریشه مزدور بودن مسعود و دیگر «رهبران جهادی» کتمان می‌شود اما از طالبان برجسته؟<sup>\*\*</sup>

«در آن زمان ذوالفقار علی بوتو و حزیش شعار می‌دادند: «اسلام دین ما، دموکراسی سیاست ما و سوسیالیسم اقتصاد ماست». اما مسعود که از ۴۹ سال عمرش «سی سال تمام آن را در راه مبارزه علیه کمونیسم... به سر رسانید» (ص ۱۹) طبعاً خونی‌ترین دشمن سوسیالیسم و دموکراسی در افغانستان بود ولی با این وجود وقتی توسط حکومت بوتو علیه داوود استخدام می‌شود، ثابت می‌شود که وی و شرکا فقط و فقط به منظور انجام عملیات تروریستی علیه رژیم داوود اجیر شده بودند و معنای دیگری نداشت. دولت بوتو با این کار در واقع به «دموکراسی» و «سوسیالیسم» اش هم خیانت کرد. از پاکستانی‌ها شنیده ایم که دولت بوتو با گروه‌های چپ افغان تماس گرفته بود تا به آن‌ها علیه حکومت داوود کمک رساند، ولی تمامی آن‌ها مبارزه علیه استبداد داوودی را با اتکا بر پاکستان رد کرده بودند. پاکستان تنها اخوان‌الشیاطین افغانی را برای خیانت به وطن شان مساعد و مشتاق تشخیص داد.

آیا برای کسانی که خود را «پهلوان اسلام» می‌شمردند، اجیر شدن توسط دولتی «سوسیالیست» مرگ نیست؟ این از «اسلامیت» آنان مایه می‌گرفت یا از سیاست به دهل هر کس رقصیدن برای نیل به قدرت؟ یا شاید در این «حرکات غیر اسلامی» تنها گلبدین و دیگران دخیل بودند و مسعود را با دولت پاکستان کاری نبود؟

البته بوی این نوع اصول فروشی اخوان در دریافت کمک از «چین کمونیست و ملحد» بیشتر بالاست که فعلاً جای بحث‌اش نیست. ولی اصلی‌ترین سوال این است:

<sup>\*</sup> و البته وطنفروش بودن اخوان و وطنفروش نبودن داوود هم مطرح بود.

<sup>\*\*</sup> «سپه‌سالار» بعد از گلبدین بیشترین سهم از جیره سی‌ای‌آی را از طریق آی‌اس‌آی نصیب می‌شد و از آن دستور، نقشه و سیاست می‌گرفت. پدرخوانده بریگیادی ریوسف در کتابش «دام خرس - قصه‌ی ناگفته‌ی افغانستان» تصریح نموده است:

«در سال ۱۹۸۷ فیصدی سهمیه احزاب بدین‌قرار بود:

حکمتیار ۱۸ - ۲۰٪، ربانی ۱۸ - ۱۹٪، سیاف ۱۷ - ۱۸٪، خالص ۱۳ - ۱۵٪، نبی ۱۳ - ۱۵٪، گیلانی ۱۰ - ۱۱٪ و مجددی ۳ - ۵٪. (پ.ز. شماره ۳۵)

تنها یک در صد تفاوت با «برادر حکمتیار»!



در ۱۱ فبروری ۱۹۹۳ نیروهای مسعود و سیاف وارد منطقه هزاره‌نشین افشار شدند که بنابر تخمین مردم محل «بیشتر از ۱۰۰۰ غیرنظامی» را کشتند، سرهای مردان کهن‌سال، زنان، کودکان و حتی سگ‌هایشان را از تن جدا کرده، اجسادشان را در چاه‌ها انداختند.

«گاردین» ۱۶ نوامبر ۲۰۰۱

سی‌آی‌ای حدود پنجاه نفر از آنان را در اروپا و به همین تعداد را به کمک اف‌بی‌آی در امریکا استخدام کرد که اغلب آنان محصلان و یکی هم تک‌سرنان در منهنان، دیگری کارگر در اوهایو و سومی معلم جودو در «سوت وست» بود.

سی‌آی‌ای در مکاتب مختلفش ۱۰۰ نفر افغان مذکور را طی ۹ ماه زیر تربیت گرفت و در بهار ۱۹۸۲ آنان را

با نام‌های مستعار و هزینه‌ای کلان به صحنه فرستاد.

به تعداد تقریباً ۳۰ افغان در عربستان در شرکت‌های کوچک که کالا را به آسیا می‌فرستند مشغول به کار شدند. ولی اکثر افغان‌های استخدام شده در پاکستان وظیفه گرفتند، جایی که سی‌آی‌ای دارای شبکه‌ها و امکانات وسیع می‌باشد.

یک جاسوس افغانی سی‌آی‌ای اظهار داشت که به برادران خود که در داخل با روس‌ها در جنگ اند کمک می‌رسانیم. به مجردی که مسعود درخواست ارسال ماین کرد بگ شرکت امریکایی در آلمان به آن ترتیب اثر داد.

و نیز «لس آنجلس تایمز» (۹ می ۲۰۰۱) نوشت که نیروهای مسعود به کمک امریکا علیه روس‌ها می‌جنگیدند.

چوچه «سپه سالاران» که علیه آی‌اس‌آی کف بر دهان می‌آورند و «جمعیت اسلامی» خود را میرا از داغ تنگ سال‌ها تبعیت از آن وانمود می‌سازند، آیا شهادت دارند ادعاهای سی‌آی‌ای را محکوم ورد نموده معبود آسمانی را «مستقل» تثبیت نمایند؟

برای طرفداران دموکراسی و آزادی، «استبداد داود» بدون تردید استبدادی بود که دوران دهسال «استخبارات» مخوف او را تداعی می‌کرد. اما جالب است ببینیم که درک اخوان پتلون پوش از آن استبداد که در آخر با استبداد محمدرضا شاه گره خورد، چه بود و چطور تشوکراسی آنان می‌توانست بدیل دموکراتیک و بهتری نسبت به حکومت داوود باشد؟

یعنی آقای منصور و «برادران مسئول» باید واضح سازند که چگونه مسعود و گلبدین و همدستان، آلت اجرای مقاصد پاکستان در افغانستان نه بلکه سرکردگانی بودند برخاسته از جنبش اصیل ضد استبداد «پرنس سرخ» و نه نازدانه‌ترین حاصلات پلان، پول و سلاح آی‌اس‌آی و سی‌آی‌ای و به همین دلیل متغور و سیاه‌روی و محکوم به اشد مجازات نزد توده‌ها.

## «مسعود بزرگ» و سی‌آی‌ای

مداحان ضمن پرتاب مسعود به عرش، او را «استراتژیست بزرگ» می‌نامند، اما فراموش می‌کنند که امریکاییان سال‌ها قبل سایه

سی‌آی‌ای را بر سر «استراتژیست بزرگ» در عملیاتش بر ضد روس‌ها فاش ساخته‌اند.

هفته‌نامه «تایم» مورخ ۱۱ جون ۱۹۸۴ نوشت:

سه هفته پیش از آن که تانک‌های شوروی (برای جنگی نابودکننده علیه مسعود) به حرکت درآیند، ماهواره‌های امریکایی حرکات مذکور را تحت نظر داشتند و این، عوامل

امریکایی را قادر ساخت تا از تهاجم قریب‌الوقوع روس‌ها مجاهدین را آگاه سازند. سی‌آی‌ای به احمدشاه مسعود چهار فرستنده رادیویی قابل حمل داده بود که دریافت پیام‌های وی را ممکن می‌ساخت. همچنین سی‌آی‌ای در پاسخ به تقاضای مسعود، صدها ماین را قبل از آغاز عملیات «خداحافظ مسعود» (نام رمز عملیات روس‌ها در پنجشیر) در اختیارش قرار داده بود.

عقیم‌گذاردن عملیات «خداحافظ مسعود» تازه‌ترین و شاید متهورانه‌ترین موفقیت سی‌آی‌ای در کمک به چریک‌ها به شمار می‌رود.

کانال امداد سی‌آی‌ای به چریک‌ها که به ابتکار کارتر به وجود آمد، توسط ویلیام کلی در زمان ریگن به پیش برده شد. کلی فوری دست به کار شد و به مسئولان سی‌آی‌ای در اروپا هدایت داد تا از بین مهاجران افغان در اروپا عضوگیری کنند. سی‌آی‌ای دوسیه‌ها و لیست‌های پاره‌ای از محصلان و معلمان را ترتیب و به دقت زیر غور و بررسی گرفت. از آن میان آنانی که کاملاً مورد اعتماد و طرفدار مجاهدین تشخیص داده می‌شدند از سوی یک پروفسور امریکایی یا یک مبلغ مسیحی یا یک تاجر عربستانی که همه جاسوس سی‌آی‌ای می‌بودند، به نان چاشت دعوت می‌شدند.

**«اسطوره» در کجا و کی و چگونه  
گلبدین، سیاف، ربانی، خلیلی،  
خالص، دوستم و... را جنایتکار و  
جیره‌خوار بیگانه و وحدت با آنان را  
خیانت خوانده است تا قبول شود  
که خود مستقل عمل می‌کرد و  
وابسته نبود؟**



بگیرد، جانب شوروی اظهار آمادگی مینماید تا بقطعات مسلح پنجشیر باثر تقاضای آنها توسط قوای توپخانه و هوایی کمک نماید.

در ماورای این سرحدات، سپاه شوروی و قوای مسلح پنجشیر حق دارند تا عملیات نظامی بمنظور امحای قطعات مسلح و گروه‌های مسلح مربوط به تنظیم‌های دیگر را که بمقابل سپاه شوروی و قوای پنجشیر عملیات نظامی خود را منقطع نساخته‌اند، انجام بدهند.

## «برادری» و توطئه‌گری «سپه‌سالار» با گلبدین

از «برادرکشی» ها و توطئه‌های بی حساب گلبدین و مسعود علیه یکدیگر همه آگاه‌اند ولی مطابق رساله، سابقه نزاع به سال ۵۴ بر می‌گردد سالی که هر دو «برادر» در حفاظ پدر آی‌اس‌آی بودند، «برادر حکمتیار» قصد داشت که کار «برادر مسعود» را یک طرفه سازد. این که هر دو ضمن محبت «جهادی» همیشه قبر یکدیگر را می‌کنند، جای شکی نیست. لیکن در رساله برای آن که مسعود باید به هر حال «ابر مرد» نشان داده شود داستان اینطور بیان می‌شود:

احمدشاه مسعود در سال ۱۳۵۴ به اثر دسیسه گلبدین حکمتیار در پاکستان در بالا حصار پشاور برده شد، خود می‌گفت: از آغاز عادتش بر این بود که دو تفنگچه با خود حمل می‌کرد، محافظین یک تفنگچه وی را گرفتند، اما هرگز فکر نمی‌کردند که او تفنگچه دیگری هم با خود دارد وقتی مسعود داخل بالا حصار وضع را وخیم تشخیص داد، (قبل بر آن دو همکارش بنام انجنیر جان محمد و شیرولی را نیز به همین دسیسه شهید کرده بودند) تفنگچه خود را عیار کرد و

رهبان پناهدار و همدستان که خود را مصران «جهادی» می‌نامند در وابسته بودن به دولت‌های پاکستان و سی‌آی‌ای شهره عالم‌اند و میزان ارتجاعی و ضد مردمی بودن آنان خیلی بیشتر از دولت‌های دست‌نشانده روس‌هاست.

تلاش هیستریک سینه چاکان مسعود در تصویر نمودن وی به عنوان «سردار والامقام» فرشته صفتی که در ماورای سایر رهبران خاین و جنایتکار احزاب اسلامی مقام داشت، تلاش ضد تاریخی مسخره‌ای است جهت تحمیل مردم و پوشاندن بی‌مقداری خود شان زیر سایه‌ی شیربرفی عظیمی از «سردار».

## «سردار جنگی والامقام» و روس‌ها

در باره مناسبات حسنه دیروز و امروز روس‌ها با «مسعود بزرگ» و پاندهش «جمعیت اسلامی» حرف فراوان است. حتی گفته می‌شود او دوره‌های نظامی در مسکو دیده است که ما از چند و چون آن اطلاع نداریم. لکن یک چیز مسلم است که او در مقاطعی از زندگیش به آن مناسبات حسنه پشت نمود خلاف مناسباتش با آی‌اس‌آی و سی‌آی‌ای و فرزندان آنها (گلبدین، سیاف، ربانی، خالص...) که تا آخر به آن وفادار ماند و لحظه‌ای از دستور آنها سر نه پیچید.

بروس ریچاردسن امریکایی در رساله‌اش «اعمال زور و تهدید نابودسازی و خاموش‌سازی» ترجمه داکتر خلیل‌اله هاشمیان، مسعود را به سازش‌های متعدد که ضرباتی مهیب به جنگ ضدروسی حساب می‌شد، متهم کرده است. چند نقل قول از آن:

مسعود از جانب خود تقاضای پرداخت رشوتی بمبلغ حدود ۳۵۰.۰۰۰ (سه صد و پنجاه هزار) دالر را نمود و آنرا بمقابل امضای قرارداد مصالحه در ماه فیبروری ۱۹۸۳ دریافت نمود. این توافق در نوع خود دومین قرار داد عدم تعرض بود که مسعود با اولیای امور نظامی شوروی امضاء کرده بود.

مناسبات ما با گوریلاهای مسعود آنقدر دوستانه و گرم بود که آمران گوریلاها جوقه جوقه در مرکز قطعه ما بدیدن ما می‌آمدند. دعوت مجللی هم برایشان ترتیب شده بود. مسعود قوماندان گوریلاها و قوماندان ما بین هم قرار داد بسته بودند که یکدیگر ضرر نرسانند. بعد ازین قرار داد، زندگی ما بسیار مسالمت‌آمیز شده بود. به قطعات و گروه‌های تنظیم‌های دیگر اجازه داده نخواهد شد که در منطقه شامل درین مذاکرت بمنظور فیر و حمله بالای سپاه شوروی و حکومت افغان داخل شده به عملیات تروریستی یا سبوتاژ (پاپلین) لوله‌های نفت بپردازند. اگر تلاش‌هایی توسط اعضای مسلح تنظیمهای دیگر برای تطبیق فیر و حمله صورت



تا نشانی از جنایتکاران حزب گلبدین و ربانی در این جهان باقیست، این عکس هم به تنهایی به مثابه سند روسیاهی «کتیرالابعد» و «عظیم راهنما» و «کلید» «برادران» به شمار خواهد رفت.



## افسران پاکستانی را تهدید نمود و این تهدید موجب آن شد که از بالاحصار پیشاور سالم خارج گردد. (ص ۸۴)

پس «سپه سالار» کم از جیمزباند نبود! ولی نویسنده نمی داند که این کاریکاتور جیمزباند ساختن از مدوح به استثنای مثنی اقارب و حواریون «مسعود بزرگ»، اکثر خوانندگان را به خنده انداخته و او را بیشتر به زمین می زند.

حتی طفلک ها سوال خواهند کرد:

۱) آیا از بین بردن مسعود توسط آی اس آی مشکل بود که او را در مقرش - بالاحصار پیشاور - بیاورند ولی باز هم بتواند از جنگ شان فرار کند آن هم با تفنگچه دومی؟

۲) تفنگچه دومی را در کجایش پنهان کرده بود که افراد آی اس آی نتوانستند آن را ببینند؟

۳) آیا برای ترورستی کار کشته مثل گلبندین صدها راه آسان و خاموشانه‌ی سر به نیست کردن کم بود که وی را در مرکز آی اس آی ببرد تا بعد همه بگویند که او با گلبندین به آتجارت و دیگر برنگشت و قضیه فاش شود؟ اگر گلبندین را این قدر خر و کودن بدانیم آی اس آی نیز به همان اندازه ابله بود که برای کشتن یک مامور افغانی اش تا این سرحد ملاتصرالدین وار حرکت کند؟

۴) آیا مسعود خوش داشت اسلحه و جیره از آی اس آی دریافت دارد و تعلیمات ببیند اما شرم داشت به بالاحصار پیشاور برود و این تنها «به اثر دسیسه گلبندین» بود که به آنجا کشانده شد؟ آی اس آی نویسنده تمام ملت را از «جمعیت اسلامی» می پندارد که خواهند پذیرفت مسعود آن قدر خل و بیچاره و بیخبر از دنیا بود که نمی دانست سر و کارش در پاکستان با کیست؟

۵) یکبار که مسعود از دام گلبندین و آی اس آی جست، آیا دیگر آنها (گلبندین و آی اس آی) هیچگاه در صدد نبرآمدن سر این اجنت جوان شان را زیر بالش کنند؟ آیا از تفنگچه دومی همیشه ناپیدای وی می ترسیدند؟!

به راستی که جیمزباند ساخت یک جهادی غیر از این نمی تواند باشد! اما این صحنه‌ی جنایی - پلیسی به خامه آقای عبدالحفیظ منصور، برجسته تر از همه آن سوال بنیادی را بر می انگیزد که:

**با آن که گلبندین از اولین سال های «برادری» می خواست مسعود را بکشد و بعدها هم فراوان از او دسیسه و خیانت دید، چرا از گلبندین نبرد؟ چرا او را به عنوان یک خابن و توطئه گر و عامل آی اس آی و کسی که قاتل همکارانش و در صدد قتل خودش بود افشاء نمود؟**

انسان را از روی دوست یا دوستانش می توان شناخت. با وصف سگ جنگی های متعدد بین «جمعیت اسلامی» و «حزب اسلامی»، چرا گلبندین تا آخر برای احمدشاه مسعود منجیت «برادر جهادی»،

«برادر قیادی»، «نیروی مؤثر جهادی»، «وزیر خارجه» و «صدراعظم» مطرح بود؟

با در نظر داشت این که فکر «برادرکشی» هیچگاه از کله دو «برادر» رخت برنست و برعکس «در طول جهاد این دواپارچگی عمیق تر از پیشش شده رفت، تا این که بعد از سرنگونی رژیم «داکترنجیب‌اله، به درگیری تمام عیاری مبدل شد و فاجعه خونینی را بار آورد» (ص ۴۷) همدستی و سازش بین دو «قیادی» تشنه به خون یکدیگر، توجیه ناپذیر می شود و تقلاهای «جهادی پسند» عبدالحفیظ منصور برای مردم به دور از جرم و خیانت جهادی در حکم فقط شوخی های پوک اند نه یش.

شخصیت پردازان مسعود هرگز قادر نبوده و نخواهند بود که به سوال های ذیل نیز پاسخی در خور اعطاء بدهند:

- مسعود چرا گذاشت مخالفتش با گلبندین در کابل «به درگیری تمام عیاری» انجامیده و «فاجعه خونینی ببار آورد»؟

اگر عقب نشینی از کابل در هنگام رسیدن طالبان به پایتخت «درايت نظامی مسعود را به نمایش گذاشت»، چرا، «نابقه سیاسی و نظامی» در برابر گلبندین هم از یک چنین «درايتی» کار نگرفت و برعکس در حمام خون و غارت و بی ناموسی های دهشتناک، تا آخر با گلبندین زده که متعجب به «فاجعه خونینی» شد؟ آیا جاری شدن خون و چور و بی عفت شدن ده ها هزار از مردم بی گناه کابل به ترک کابل و توقف جنگ با گلبندین و خلبیلی و دوستم نمی ارزید؟

## «سپه سالار» خون می ریخت یا آب؟

اگر مسعود «از خونریزی خوشش نمی آمد» (ص ۲۶) آیا در ظرف پنج سال جنگ با طالبان، به خاطر کسب قدرت خون نه بلکه آب ریخت؟

دروغ تر از ادعای فوق اینست که:

احمدشاه مسعود در این کار یک هدف انسانی نیز داشت که جزء فطرت او بود و قطعاً برای کسب پیروزی در جنگ راضی نبود، تا جان افراد تحت امر خود را به خطر اندازد. (ص ۱۱۴)

**پس «هدف انسانی» وی در جنگ های خائنه به گلبندین، خلبیلی و دوستم در کابل چه بود و «فطرت» ایشان را در قتل عام مردم افشار چه تشکیل می داد؟ درست که «جان افراش را به خطر نمی انداخت» ولی ملیون ها بار انسانی تر و شرافتمندانه تر نبود که «سردار والا مقام» به خطر نسبت به جان هزاران شهروند بی گناه و بی پناه کابل هم اندکی می اندیشید و به «پیروزی در جنگ» با سه یار جنایتکارش «راضی» نمی بود؟**

## مزار

الف. راضیه

### ( مستی‌های حسن دیوانه )

قریه هاشی‌نگاری زمبوکان محله فقیر نشینی است که پیشه مردم آن عموماً زراعت و مالداری می‌باشد. در فاصله چهار کیلومتری شمال ساحه ره‌ایش کود و برق موقعیت داشته و دارای مخروبه‌های قدیمی، تپه‌ها و کوشک‌هایی می‌باشد که انسان را به یاد تمدن قدیم بلخ باستان می‌اندازد. این قریه فعلاً حکم‌روایی دارد به نام حسن دیوانه که از سال ۱۳۸۰ تا حال خود را به نام فرعون منطقه معرفی نموده. وی دو بار در سگ‌جنگی‌های داخلی زخم برداشت اما از بخت بد مردم زنده و سالم ماند.

به تاریخ ۳ جدی سال جاری در اثر خصومتی که بین او و معاونش حاجی محمدکریم وجود داشت جنگ مشت، لگد، تیر و بیل بین شان درگرفت که بالاخره برادر معاونش، سر حسن دیوانه را با تیر زخمی کرد و به تعقیب آن جنگ مسلحانه شروع شد که با مداخله علم‌سیاه خاموش گردید. دوز بعد برادر حسن دیوانه که زخمی شده بود در شفاخانه ۲۰۰ بستر جان داد و بعد از آن بود که مصیبت مردم شروع شد. در قدم اول تمام مال و اموال برادر مقتول خود را فروخته، ختم و خیرات نمود و بعد از آن هرروز گروه گروه مردم بیچاره را در بندی‌خانه قومندانی برده به نام طرفدار حاجی کریم لت و کوب نموده و بعد از اخذ جریمه‌های کلان آنان را رها می‌نماید. گوسفندان و سایر مواشی اقوام معاون خود را به نام غنیمت می‌گیرد و کسی جرئت ندارد به این جانی اعتراض کند.

کلدی

### ( از جنایت‌های رجب دیوانه )

بتاریخ ۱۴ عقرب ۸۱ عنایت‌اله فرزند رجب‌علی خسربره رجب‌بای قومندان (از سرشناس‌ترین قومندانان مسجدروزی) از داوود قصاب خواست که دخترش را به وی بدهد. داوود قصاب جواب رد داده می‌گوید: «توزن و اولاد داری و از طرف دیگر از لحاظ سن و سال هم تفاوت زیاد است.» اما عنایت‌اله قناعت نمی‌کند.

داوود قصاب با پسرش عبدالفتاح نزد رجب‌بای می‌رود و موضوع را به او می‌گویند. رجب‌بای هم به آنان آمرانه دستور می‌دهد: «فیصله از من است دختر خود را باید به قومندان من بدهی در غیر آن نمی‌توانی در این قریه زنده بمانی.»

بالاخره پدر و برادر دختر را که تسلیم نمی‌شوند زیر لت و کوب شدید می‌گیرند تا اندازه‌ای که هر دو بیهوش می‌شوند و بدون

گزارش‌هایی

از سرزمین

فلکزده و

اسیر خاد

و خیانت

بنیادگرایی



رضایت آنان به نام رسم و رواج فیر تفنگ صورت می‌گیرد و توسط ملا محل نکاح دختر با عنایت‌اله بسته می‌شود.

پرویز

## قومندانان جهادی هنوز هم از میل تفنگ نان می‌خورند

رجب‌بای از قریه ادینه مسجد مربوط ولسوالی چاهی بلخ، وابسته به دوستم می‌باشد. او علاوه از ظلم و ستم مردم منطقه تحت تسلط‌اش و مخصوصاً از قریه‌های پشتون‌نشین هر ماه بنام این‌که گویا آنان اولادهای شان را به جبهه روان نمی‌کنند مبلغ ۴.۵۰۰ افغانی عسکری پولی، حشر و ذکات می‌گیرند. همچنان آنان به دزدی و شب‌گردی بخصوص به قریه‌ها مثل ادینه مسجد، ماهی تپه، بخت‌شاه، ده‌دارز و لندی می‌پردازند.

س.ا.

## سگ جنگی بین عطا و دوستم

به تاریخ اول عقرب ۱۳۸۱ در قریه شوربالا مربوط ولسوالی چارکنت جنگ شدید بین ملانور محمد از جمعیت و محمدرقی قومندان جنبش درگرفت که ۵ تن در آن کشته شد. بین کشته‌شدگان قومندان فیض راکت مربوط جمعیت نیز بود. فردای جنگ هیئت حافظ صلح همراه نماینده دوستم به نام یوسف‌بای و نماینده عطا بنام حاجی اسحاق غرض تحقیق به منطقه جنگ می‌روند. این دو نماینده ظاهراً نزد خارجیان هر دو طرف را سلامت و سرزنش می‌نمایند. ولی یوسف‌بای به قومندانان دوستم مخفیانه دستور می‌دهد که بعد از رفتن هیئت یک نفر جمعیتی را در منطقه نگذارید و قومندانان جمعیتی هم تصمیم می‌گیرند که انتقام فیض راکت را از جنبشی‌ها بگیرند. فردای حرکت هیئت در قریه قولند جنگ شدید بین شان صورت گرفت.

## رهزنان جمعیتی و دوستمی

به تاریخ ۵ قوس ۱۳۸۱ ساعت ۵:۳۰ شام در منطقه شیشه‌خانه که ساحه جمعیتی‌هاست و مربوط قومندان خان محمد می‌باشد، یک موتر ژیل مال مردم ولسوالی گرزویان فاریاب که معادل ۶ هزار لک افغانی جنس بار داشت از طرف افراد مسلح سرقت و به ولسوالی مردیان انتقال می‌یابد. موتر خالی دوباره به سرک پخته تیمرک که بین شیرغان و مزار است آورد می‌شود. بعد قومندان منزلا که جنبشی است خبر شده به تعقیب دزدان می‌رود. مال را پیدا کرده آن را بین خود و دزدان تقسیم و مقدار بسیار ناچیز را به صاحبش

می‌دهند.

## رهزنان جهادی

شب ۱۳ عقرب ۱۳۸۱ ساعت ۱۲ شب ۱۰ نفر مسلح در قشلاق قصاب‌ها منطقه ساحه رهایش کود و برق به دو خانه رفتند. در خانه اول تمام اعضای قایل را بسته و مبلغ ۱۰۰ لک افغانی نقد و تمام مال به دردخورشان را سرقت می‌کنند.

رهزنان به خانه دوم از غنی‌بای قصاب داخل می‌شوند چون صاحب خانه مسلح بود مقاومت صورت می‌گیرد، با وجود آن دو رأس گاو را با خود می‌برند.

## اخاذی شفیع جمعیتی

حدود ۱۰۰ موتر مسافری در لین مزار و ساحه رهایش کود و برق جهت انتقال مسافران کار می‌کند. شفیع قومندان مربوط جمعیت که در منطقه حکم‌روایی دارد به نام این‌که ما امنیت را تأمین می‌کنیم از هر موتر ۵۰۰۰۰ افغانی جنبشی و از هر دکان کاست فروشی ۳ لک اخذ می‌نماید.

## رذالت مولوی عبدالله

در ولسوالی بهسود سرپل در ماه سنبله ۸۱، چهار مکتب دخترانه از طرف مدرسه بهسود که در رأس آن مولوی عبدالله قرار داشت به خاطر مخالفت با تعلیم زنان حریق گردید. همزمان با آن در تمام ولسوالی بهسود شبنامه پخش می‌کنند که هیچ کس حق ندارد دختر خود را به مکتب بفرستد.

## تلفات گلیم جمع‌ها

شب ۱۰ قوس ۱۳۸۱ یک گروپ دزدان مسلح به سرکردگی علی که عضو خاد خلق و پرچم بود و فعلاً در قلعه جنگی با جنبش است در قسمت چهارسرکه کود و برق به منزل رئیس یارجان می‌روند. دزدان گمان بردند که در خانه کسی نیست و همه به عروسی رفته‌اند. ولی بی‌خبر ازین که پیر مردی با پسر ۱۶ ساله در خانه بودند. وقتی ساعت یازده شب دزدان داخل قلعه شدند، دو تن شان با فیر پسر کشته شدند. چون فیرها زیاد شد افراد مسلح چهارسرکه نیز به طرف محل حادثه حرکت کردند. دزدان با دادن دو کشته به قطعه عسکری قلعه جنگی فرار کردند. از جمله کشته شدگان کشکا پسر عسکرخان صاحب‌منصب برحال هوایی

خودش امنیت خود را بگیرد. مردم از طرف شب بهره‌داری می‌کردند و سخت به ستوه آمده بودند. طالب آمد و جهادی‌ها قرار کردند. طالب هر نوع ظلم و ستم که دلش خواست بالای مردم بی‌دفاع عملی کرد. طالب سقوط کرد دوباره مجاهدین آمدند. شهر چور شد، همان آش و همان کاسه. فعلاً آرام نیستیم، افراد مسلح استاعطا، پلیس، شاروالی، مستوفیت به نام‌های گوناگون از مردم پول می‌گیرند. پول مواد خوراکی و بی‌ناموسی‌های پسته‌ها را باید حتماً پرداخت ورنه به نام این که با طالبان ارتباط داشتید زندانی شده و لت و کوب می‌شویم.»

قدرتمندان ولایت بلخ مانند سایر ولایات تابع حکومت مرکزی نبوده بلکه مطابق خواست خود عمل می‌کنند گرچه در ظاهر همه چیز را شقای می‌پذیرند ولی عکس آن عمل می‌کنند. مقرری‌های مرکز قابل پذیرش نیست. عواید حاصله ولایت که از شهرک حیرتان، گمرک، مستوفیت، شاروالی، کود و برق، فروش گاز و غیره بدست می‌آید به تناسب قوه تقسیم می‌گردد. دوستم از مجموع عواید ماهانه ۵۰٪ سهم خود را دریافت می‌دارد که مجموعاً ماهانه حدود ۱۵ لک دالر می‌شود.

شهر بندری حیرتان از طرف نماینده دوستم به نام اکه یاسین اداره می‌شود که شخص بی‌نهایت بی‌بند و بار بوده فعلاً در بچه بی‌ریش همراه داشته و همیشه از اموال وارده تجاری می‌دزد.

غلام‌قادر مامور نماینده وزارت تجارت گفت: «چندی قبل ۵۰۰۰ تخته لحاف و کمپل و ۶۰۰ تن مواد خوراکی که شامل گندم، روغن و شکر بود زنگام‌های ریاست ارزاق شهر حیرتان از طرف اکه یاسین سرقت شد. اموال تجار اگر شب در بندر بماند فردا نصف آن نیست.»

#### وضع نظامی:

۸۰ فیصد قدرت نظامی در ولایت بلخ بدست عظامحمد است. ۲۰ فیصد مستبانی به دست حزب وحدت و حرکت محسنی می‌باشد. رهبران رشید دوستم در ولایت رول ندارند. حزب وحدت از نظر سیاسی و نظامی طرف جمعیت اسلامی استاد عطا را گرفته با دوستم چندان جور نیست.

افراد عطا و نیروهای علم‌سیاه به ۲۲،۰۰۰ نفر می‌رسند که در اطراف ولایت بلخ و مرکز جایجا هستند. در دره صوف زیادتر وحدتی‌ها می‌باشند.

قونسنگری سفارت امریکا در مزار فعال است. مشاوران نظامی امریکا همیشه با عطا ملاقات‌های انجام می‌دهند اما زیادترین توجه شان به طرف دوستم بوده که مرکز آن در شیرخان است. دوستم کمتر به مزار می‌آید اکثر در شهر شیرخان پوده و گروهی از نظامیان امریکا وی را همراهی می‌نمایند. وحدتی‌ها به درجه سوم مورد توجه امریکا بیان قرار دارند.

جنرال مجیدروزی و فوزی از افراد سرشناس دوستم بوده که

دهدادی است و دومی محمدنادر نام دارد. وقتی قومندان امنیه شهر مزار از محل حادثه دیدن می‌کند به قومندان امنیه ولسوالی دهدادی می‌گوید: «دزدان از منطقه شماست.» قومندان دهدادی در جواب می‌گوید: «بلی دزدان مربوط جنبش ملی اسلامی شماست.»

## بی‌ناموسی‌های ضابط خان محمد

به تاریخ ۱۰ عقرب ۸۱ دوفتر از افراد ضابط خان محمد مربوط جمعیت، زنی را به بهانه نکاح با یکی از سرایان با خود برده و بخاطر جلب اعتماد سند موثر خویش را نزد قومندان حوزه (حوزه‌های شهر مزار اکثر مربوط جمعیت اند) می‌گذارند. زن را به قریه گرچینگ مربوط ولسوالی فیض‌آباد برده و به او تجاوز می‌کنند. بعد از ده روز وقتی او را پس می‌آورند در بین راه قومندان خان محمد زن را از موتر پایین کرده با خود می‌برد که تاکنون از سرنوشت زن خبری نیست.

## مزار بهشت جنایتکاران جهادی و دوستمی

ولایت بلخ در دست سه گروه جنایتکار قرار دارد. ۱- جمعیت اسلامی به قومندانی عظامحمد ۲- جنبش اسلامی به نمایندگی جنرال مجیدروزی ۳- حزب وحدت خلیلی به ریاست سردار سعیدی.

سه باند یاد شده بین خود اختلاف دارند مخصوصاً روی تقسیم قدرت در ولایت گاهی به جان هم می‌افتند. ولی در زمینه غارت‌گری و چپاول و سرکوب مردم مشترکاً عمل می‌کنند.

در بین پسته‌های امنیتی محلات تقسیم شده، قسمتی که به حزب وحدت رسیده، افراد آن بخصوص از مردم پشتون باج می‌گیرند. پلیس داخل شهر همه روزه از کراچی داران و دست‌فروشان به زور پول می‌گیرد، دزدی و قمار بسیار رایج است. شاروالی مزارکشافات را در مقابل سفارزه‌ها انداخته و سفارزه‌داران، دکانداران و مردم را به پاک‌کاری و امیدارند و با این هم مبلغی را به نام صفای اخذ می‌نمایند.

امام‌قل دکاندار ساحه اطراف روضه می‌گوید: «مردم بلخ و مرکز شهر قبل از حاکمیت طالبان از طرف جهادی‌ها سخت زیر شکنجه روحی و مالی بودند. جهادی‌ها مسلح به مال و جان و ناموس مردم حمله می‌بردند. صدها بچه و دختر توسط آنان پندام و نابود گردید. مردم از یک کوچه به کوچه دیگر رفته نمی‌توانستند روزی در مسجد روضه شریف همین قدرتمندان و تفنگداران اعلان کردند که ما نمی‌توانیم امنیت شهر را تأمین کنیم. هرکس باید



نماینده‌ی نظامی دوستم را در مزار به عهده دارند.

قومندانان علم‌سیاه که در دزدی و قماربازی شهرت دارند با عطا همکار اند. یکی از افراد مذکور بنام سخی «قره» دختر جوان رضوان را بنام شایسته از ولسوالی بلخ به زور اختطاف نمود که تا اکنون نزدش است.

عطا که خودش قومندان عمومی قول‌اردوی ۷ می‌باشد، گلی برادر رسول پهلوان را با خود دارد. در ترکیب قول‌اردو، جمعه‌خان از حزب اسلامی گلبدین نیز شامل است.

حشمت

## فساد ملا رسول

مدت ۶ ماه می‌شود که قومندانان ولسوالی شولگره کمیسونی را تشکیل نموده اند که هدف آن جمعآوری کمک از موسسات خارجی به مردم ولسوالی می‌باشد. اما این کمک‌ها نه به مردم بلکه به جیب خود قومندانان سرازیر می‌شود. رئیس این کمسیون شخصی بنام ملا رسول سابق آمر حزب گلبدین می‌باشد. موسسه به‌خاطر اعمار سرک مزد فی کارگر را روزانه ۲ دالر پرداخت می‌نماید ولی از طرف کمسیون به کارگران یک دالر پرداخته می‌شود.

خ. م.

## تقسیم محصول کودوبرق بین جنایتکاران جهادی

فابریکات کود و برق مزار در حدود تقریباً ۱۲۰ تن کود در ۲۴ ساعت تولید می‌نماید که حدود ۲۰ هزار دالر امریکایی می‌شود. نظر به مکتوب و فرمان آقای حامد کرزی تولید مذکور ۵۰٪ به جمعیت اسلامی مزار و ۴۵٪ دیگر بین جنبش و حزب وحدت و حرکت تقسیم می‌گردد.

محبوب

## جنایتکاران جهادی

شب سه‌شنبه ۱۰ سرطان ۸۱ ساعت ۹:۴۵ گروه مسلح ۲۰ نفری دزدان جهادی به خانه‌های رهایی کارگران تقسیم‌کننده گاز مربوط تصدی افغان گاز، یورش برده دست‌های کارگران هر یک ماماریق، محمد هاشم و امیر محمد را بسته می‌کنند. زیورات خانم ماماریق را با مبلغ ۲۸۰۰ لک افغانی جنبشی، تلویزیون رنگه محمد هاشم، و مبلغ ۳۰۰ لک افغانی جنبشی امیر محمد را به زور می‌گیرند. در این جریان آمر بخش تقسیم‌کننده گاز داوود که در همسایگی ماماریق خانه

## ۱. س. قتل شیما به دست جنایتکاران جهادی

به تاریخ ۲۲ عقرب ۸۱ شیما نرس در ولسوالی چاربولک مسکونه قریه اورناغه توسط افراد مسلح ساعت ۱۲ شب به قتل رسید. حادثه قسمی رخ داد که قاتلان بعد از جمع‌آوری تمام دار و ندار خانه، شیما را که با خانواده‌اش استراحت بود با مرمی کلاشینکوف ولسورخ، سورخ نمودند. روز قبل شیما در افراد مسلح به شیما گفته بودند که او مطابق خواست آنان حرکت نمی‌کند و شیما با گیلان جای به فرق مرد مسلح کوفته بود. در مورد این قتل تا هنوز هیچ کس تحقیق ننموده گویی هیچ اتفاقی رخ نداده باشد.

داشت بیدار می‌شود و اجازه نمی‌دهد که دزدان داخل خانه‌اش شوند. وی تلفتی موضوع را به شعب امنیتی اطلاع می‌دهد. دزدان به او اخطار می‌دهند که دروازه را باز کند ورنه با راکت به خانه‌اش حمله خواهند کرد. داوود مقاومت می‌کند که بعد از فیر کلاشینکوف دزدان، پسرش از ناحیه پا زخمی می‌شود. پسته‌های امنیتی اطراف بعد از فیر دزدان به فیر آغاز می‌کنند و دزدان فرار می‌نمایند.

## تجلیل روز استقلال توسط تبهاران جهادی

بتاریخ ۲۶ اسد ۸۱، دوستم به‌خاطر امنیت خود به تعداد ۲۰۰ نفر مسلح را در قومندانی جنرال کریم در ساحه رهایی کود و برق جابجا می‌نماید. فردای آن روز جمعیتی‌ها صد نفر مسلح را در قریه‌ها و قصبات اطراف ساحه رهایی جابجا می‌کنند. جمعیتی‌ها به رهبری عطا محمد مزار را در قباله خود دانسته و به حریف‌های گلم جمعی و وحدتی اجازه نفوذ نمی‌دهند.

روز ۲۸ اسد جمعیتی‌ها بالای مواضع قومندان کریم حمله کرده و جنگ شدیدی در ساحه کود و برق صورت می‌گیرد که ۶ تن از طرفین و ۴ نفر از مردم عادی در آن کشته می‌شوند.

بقیه در صفحه (۹۴)

د ملی امنیت پخوانی رییس برژینسکی اعتراف کوي:

## افغانی اسلامیزم په واشنگتن کی جوړ شوی و

د زېکونو برژینسکی لاندینی مرکي په هکله څو مختلف نظرونه لومړی، دا مرکه د ۱۹۸۰ کلونو په افغانستان کی د امریکایانو د عملیاتو د پاره عمومی توجیه کاملاً رد وی چی گوا کی امریکا یواځی هغه قوتونو سره مرسته کړی چی د روسی امپریالیزم په ضد یی مقاومت کاوه برژینسکی روښانه کوي چی افغانستان ته د نظامی ځوا کچه لیدونلو سره روسان په دام کی بند پاتی کیدل، نو ځکه د هغوی عملیاتو دفاعی حالت درلودو، پرته پر دی امریکا سخت دریځه وهاییان (د سعودی عربستان چوپ شوی اسلام) استعمال کړل تر څو یو شیطانی غورځنگ جوړ کړی چی نن ټولی نړی ته یو جدی گواښ دی.

یو لوستونکی ولیکل: «همدانشان یواځی په دی خاطر چی برژینسکی (د نورو په گډون) ادعا لری چی هغی شخصاً شوروی اتحاد ړنگ کړ، په دی معنی نده چی تاسی او مونږ ټول دا خبره په ریښتینی توگه ومنو. هیچا په ۱۹۷۹ کی هیڅ دلیل نه درلود چی فکر وکړی افغان جگړه به شوروی اتحاد له مینځه یوسی او نه هم کوم واقعی دلیل لرو چی فکر وکړی افغان جگړی شوروی اتحاد راوغورگاو.»

د برژینسکی ددی ادعا په هکله چی د هغی افغان استراتیژی، شوروی اتحاد ړنگ کړ، مسئله تر یو حده ښه روښانه شوی ده. خو مسئله دلته دا نه بلکه بله ده: د امریکا دولت د اسلامی تروریستانو په پیدایښت کی څه رول ولوبوو؟ د برژینسکی په ادعا چی امریکا د روسانو پر عملیاتو میدان تنگ کړ او اسلامیزم په قصدی توگه د افغان مسئلې د ټولو اړخونو لخوا وروزل شو.

برژینسکی نن د امریکا د بهرنی پالیسی د تشکیلاتو یو مهم غړی دی او د هغی استراتیژی نن د امریکا د عملیاتو د پاره حیاتی اهمیت لری. د رییس جمهور جیمی کارتر د ملی امنیت مشاور زېکونو برژینسکی سره د فرانسوی ورځپاڼی (Le Nouvel Observateur) مرکه:

زیات کړ چی باید داسی وکړی.

**پوښتنه:** کله چی روسانو په دی ادعا سره خپله مداخله توجیه کړه چی هغوی قصد درلود د امریکا مخنی مداخلی پر ضد په افغانستان کی وجنگیږی، خلکو دا باور ونکړو. په هرحال، په دی کی څه واقعیت هم شته دی. آیا تاسو نن د کوم شی نه پېښمانه نه یاستی؟

**برژینسکی:** پېښمانه د څه شی نه؟ هغه مخنی عملیات یو عالی فکر و. د هغی تأثیر دا و چی روسان د افغانستان په دام کی ښکېل کړی او تاسی غواړی چی پېښمانه اوسم؟ په هغی ورځ چی روسان رسماً د سرحد نه تیر شول، ما جمهور رییس کارتر ته ولیکل: اوس یی وخت دی چی روسانو ته د هغوی د ویتنام جگړه وروښایو. په واقع کی، تقریباً لسو کالو دپاره مسکو هغی جگړی ته ادامه ورکړه چی د دولت لخوا د تأیید وې نه وه، هغه شخصه چی نالامیدی یی رامینځ ته کړه او اخر یی هم د روس امپراتوری نړی وړی کړه.

**پوښتنه:** او آیا ددی نه هم پېښمانه نه یاستی چی اسلامی بنسټپالی نه مو دفاع وکړه، راتلونکی تروریستانو ته مو وسلی او مشوروی ورکړی؟

**برژینسکی:** د نړی تاریخ ته څه شی ډیر اهمیت لری؟ طالبان که د روسی امپراتوری ړنګیدل؟ د څو بلوا گرو مسلمانانو رامینځ ته کیدل که د منځنی اروپا خلاصون او د سوې جنگ پای؟

**پوښتنه:** څو بلوا گرو مسلمانان؟ دا په کراتو ویل شوی او ویل پاتی په (۵۳) مخ کی

**پوښتنه:** د سی آی ای پخوانی رییس رابرت گیتس په خپلو خاطراتو کی («د سیورو څخه») لیکلی دی چی د امریکا استخباراتی سرویس د روسانو د مداخلی نه شپږ میاشتې وړاندی مجاهدینو ته په افغانستان کی کمک پیل کړی و. په دی دوران کی تاسو د رییس جمهور کارتر د ملی امنیت مشاور دنده درلوده، له دی کبله تاسو په دی مسئله کی رول ولوبولی دی، آیا دا ریښتیا ده؟

**برژینسکی:** هو، د تاریخ د رسمی متن له مخی، د سی آی ای مرستی مجاهدینو ته په ۱۹۸۰ کلونو کی پیل شوی، وروسته له دی نه چی روسی فوځ د کال ۱۹۷۹ د دسمبر په ۲۴ نیټه پراغانستان تیری وکړی، مگر هغه حقیقت چی تر اوسه پوری په ډیر احتیاط سره پټ پاتی شوی دی کاملاً بل څه دی. په حقیقت کی دا د ۱۹۷۹ کال د جولای دریمه نیټه وه چی رییس جمهور کارتر په کابل کی د روسانو د طرفدار رژیم مخالفینو ته د پټ کمک کولو لومړنی دستور صادر کړ. په هماغه ورځ ما یو یادداشت جمهور رییس ته ولیکو او هغه ته می واضیحه کړه چی زما په نظر دا کمک کولای شی د روسانو د نظامی مداخلی سبب وگرځی.

**پوښتنه:** ددی خطر په موجودیت کی بیا هم داسی ددی پېو عملیاتو مدافع وی. یا شاید تاسو پخپله غوښتل چی روسان دی جنگ ته راوکاږی او دی ته مو کتل چی کله میدان پر هغوی تنگ کړی؟

**برژینسکی:** دا کاملاً داسی نه وه. مونږ په زوره روسان دی جگړی ته را ونه کاږل، خو مونږ قصداً د هغوی د مداخلی احتمال



صاברה ح. - کابل،

## اگر من در لویه جرگه می بودم...

قسمت دوم

● **وقتی میروم کبراشهدای**، در برابر گلو پارگی های بیشمار راجع به «مسعود بزرگ» دل به دریا زده به رجزخوانی از قومندان عبدالحق پرداخت. آیا او نمی دانست که شرافتمندانه ترین حرکت در آن لحظه، ستایش و یاد از مینا بود؟

من اگر جای این خانم می بودم، با تمام نیرویم فریاد می زدم که: به مثابه یک زن رنج دیده و ضعیف جنایتکاران بنیادگرا افتخار می نمایم بگویم که تنها قهرمانم مینا است و شکوه عظمتش را با هیچ زن دیگری در تاریخ ما مقایسه نمی توانم و ملت افغانستان هم قهرمانان واقعی شان را می شناسند. مسعود قهرمان و مسافوق قهرمان تجاوزکاران جهادی می تواند باشد و نه اکثریت مردم ما.

● **وقتی آقای قاسمیار** پس از صحبت های کم نظیر نسیم اسدی با دستپاچگی شروع کرد به توجه دادن به تعبیر و تفسیر از کتب دینی، می گفتم: چرا؟ آیا حق تعبیر و تفسیر قرآن و حدیث تنها مختص به بنیادگرایان است که بتوانند افکار و اعمال ضدانسانی، فرتوت و تبهکارانه ی شان را جامه دینی پوشانیده و مردم را بترسانند و حاکمیت خونین شان را توجیه نموده و تداوم بخشند؟ و اشاره

می داشتم که حرف های آقای قاسمیار اساساً ابراز چا پلوسی مقابل اخوان است تا چیز دیگر.

● **وقتی ضیاء وقت** نام اظهار داشت که فرصتی نمانده از مسایل طرز العملی حرف بزنند، یاد آور می شدم که برادر جان یک کمی وجدانت را حاضر و بیدار بگیر. تو اگر می خواهی روشنفکری آزادخواه و نه مزدور قلمی این و آن «امیر» دزخیم باشی، باید داغ های عمیق در جان و جسم مردم از دست فاشیست های مذهبی را در نظر داشته و در محکومیت از آنان نظر بفرماید و نه «مسایل طرز العملی». آن «مسایل» را بگذارید به کسانی که قلب شان به جای این که از وجود خیانت پیشگان جنگ سالار در لویه جرگه بسوزد، از «مسایل طرز العملی» در تب و تاب می افتد.

● **به آنانی** که ریاکارانه یا از سر ناآگاهی خیلی خود را با تکرار «وحدت ملی» تکلیف می دادند، می گفتم که وحدت ملی بدون خط کشی با بنیادگرایان و بدون افشای کامل آنان، وحدت ملی نه بلکه خیانت ملی خواهد بود و در بهترین حالت عوامفریبی ملی.

● **به نماینده آقچه** که به درستی از دموکراسی سخن راند اما به ذلت

ثنای دوستم افتاد، متذکر می شدم که با ادای بیعت و تعظیم مقابل دوستم سر دسته ی گلیم جمع های بی ناموس، خود به خود کذب اعتقادش به دموکراسی را ثابت ساخت. عین برخورد را به انجنیر حبیبیه یا حبیبیه می داشتم که چادرش را بیش پای دوستم، کثیف کرد. ● **از فردی که خود را برادرزاده جمیل الرحمن** اخوانی معرفی نمود، فرصت را غنیمت شمرده و می پرسیدم که آیا کاکایش که برای گلبدین و مسعود و غیره جای پدر را دارد، تیزاب پاشی بر زنان را هم به گلبدین و وطن فروش و جاسوس شدن به کل «رهبران جهادی» یاد داده بود یا این ها از ابتکارات اسلامی خود این جنایتکاران بود؟

● **به تمام آنانی** که رگ های گردن شان را با گفتن علیه روس ها و طالبان می بندادند اما از محکوم کردن ۵ سال امارت خیانت و رذالت جهادی ها با رندی نفرت انگیزی تیر خود را می آوردند خاطر نشان می ساختم که با آن نوع زیر پا کردن خون و اشک و آه مادران و خواهران و فرزندان جوان شان کثیف ترین نمونه های افغان های بی غیرت و بی عزت را ارائه می دهند.

● **به آقای هوبن سنگ** می گفتم که یاددهانی وی به کرزی به خاطر نام نگرستن از هموطنان شرافتمند هندو و سیک ما بسیار خوب بود، اما اساسی تر از آن باید از خیانت پیشگان خاین جهادی صحبت می کرد که بر خواهران هندو و سیک ما تجاوز کردند، هستی شان را به غارت بردند، در سال ها را به آتش کشیده و آنان را به ترک کشورشان واداشتند.

● **پس از ختم حروف های شگوفه سحر** دخترک خردسال، خطاب به مادر و پدر یا قیم او می گفتم که شرافتمندانه بود اگر

بجای آن مناجات پرانی و حرف های اخوانی پسند، به طفلک معصوم یاد می دادند با اشاره دست به جانب سرتبهکاران جهادی فریاد کشد که شما که مشول تجاوز و قتل هزاران همسال من هستید با چه رویی اینجا نشستید؟ طالبان بلید بودند اما شما بلید تر از آنان هستید و...

● **وقتی نماینده ای** به علت عدم وجود حتی یک محل در کابل برای برگزاری لویه جرگه و کمک خارجیان در زمینه همه را به احساس شرم فراخوانده، بلافاصله از او و دیگران می پرسیدم که این لکه تنگ بر پیشانی کی خودنمایی می کند جز داره های جهادی که سرگردگان خونخوار آنان با وقاحت بی نظیری در پیشاپیش نمایندگان لم داده اند؟ غیر از این رهنان دینی آدمکش کی ۸۰ فیصد شهر کابل را در خون و خاکستر غلتاند که حالا جایی حتی برای انعقاد لویه جرگه نداریم؟ و اگر اکثریت با من هم عقیده اند باید اول جنایتکاران نامبرده را از خیمه بیرون کشید و سپس به کار ادامه دهیم.

● **وقتی آقای داکترانوراحدی** ضمن صحبتش ضدیت خود را با سکیولاریزم مسجل ساخت به او می گفتم که با این همزمانی با

## نگاهی به «پیام زن» نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان (RAWA)

شماره مسلسل ۵۵ و ۵۶، اسد ۱۳۸۱، جولای ۲۰۰۲

شهرنوش پاریس پور

گرفته است. افغانستان، به دلیل همین حالت کوهستانی بودن آن در کناره مسیر یورش‌ها قرار گرفته است. در عوض درست به دلیل آشنایی داشتن نسبت به سابقه یورش‌ها، افغان‌ها مردمان متعصبی از کار درآمدند. چهره‌ی زنان‌شان را می‌پوشانند، مردان را نیز در زیر انبوه ریش پنهان می‌کنند. موهای هر دو جنس نیز پوشیده است. همه چیز به طور دائم پوشیده است. نتیجه این که «علم» و «دانش» نیز پوشیده مانده است. در طول تاریخ هیچ کس هیچ چیز را نباید می‌دانسته است. آثار تاریخی را در زیر تپه‌های مصنوعی پنهان کرده اند. بدبختانه بودای بامیان را به دلیل بزرگی بیش از حد نمی‌توانستند پنهان کنند، که دشمن دوست نما آنها را از بین برد تا افغانستان را به سال «صفر» باز گرداند. سالی که بنا بود از درون آن یک آیین عجیب و غیر عادی سر بیرون بکشد. این آیین به هیچوجه نمی‌توانسته آیین اسلام باشد. چون ما همه اسلام را می‌شناسیم و می‌دانیم طی هزاره‌ای که در افغانستان برقرار بوده کوششی در نابود کردن بوداها نکرده بود. پس در نتیجه این پرسش پیش می‌آید که نابودکنندگان بوداها و مجسمه‌های عتیق موزه‌های افغانستان چه قصدی در انجام این کار داشته اند؟ آیا جز این است که می‌خواستند افغانستان را که در طول تاریخ همیشه به عنوان یک محور کنار مانده عمل می‌کرده بیشتر از پیش از همه چیز بر کنار نگه دارند تا در نتیجه عدم آگاهی مردم هر بلایی را که می‌خواهند به سر آنها بیاورند و هر طور که می‌خواهند با آنها رفتار کنند؟

اکنون این جامعه از شدت خشم از درون می‌جوشد. من شک ندارم در فاصله کوتاهی افغان‌ها که اینک نفر به نفر نسبت به عقب‌نگه داشتن خود آگاهی پیدا کرده اند با گام‌های بلند و استوار فاصله‌های بعید عقب‌ماندگی را طی خواهند کرد و به ملتی سازنده و آفریننده - ملتی که بوداهای به آن عظمت را تراشیده است - دگرگون خواهند شد.

اما تا آن روز برسد چه باید کرد؟ مقالات «پیام زن» پر از خشم است. در خواندن این مقالات شور و هیجان و غرش عجیبی به گوش می‌رسد. در یکی از مقالات برای کوبیدن شخصیتی، او را به «سگ» تشبیه کرده بودند. که به نظر من حیوان بیچاره‌ای به نام سگ را باید از دایره گرفتاری‌های که میان انسان‌ها وجود دارد کنار گذاشت. اما «عصبیت» مقاله‌ها گاهی از حد می‌گذرد. نظر من این است که یک «جراح» خوب، هنگامی که می‌خواهد «غده» بدخیمی را از ریشه‌ی

بقیه در صفحه (۲۹)

یک دوست محترم افغان، به مناسبت آن که این نشریه بخشی از مقاله‌ی من درباره بوداهای بامیان را در این شماره نقل کرده بود آن شماره مجله را برای من «روانه» کرد (چقدر زیباتر است از ارسال کردن). تماشای عکس‌های روی جلد و پشت جلد به راستی انسان را پریشان احوال می‌کرد. افغانستانی را می‌دیدم که گاهی عکس‌هایی از بدبختی‌هایش در اینجا و آنجا به چاپ رسیده است، اما عکس‌هایی که پیام زن به چاپ رسانده به راستی دلخراش و دردناک هستند. در خواندن مقاله‌های درون مجله که گاهی به فارسی و گاهی به زبان پشتون چاپ شده است، انسان بیشتر از پیش متوجه می‌شود که «قلب» افغانستان آنقدر مجروح است که مقالات گریه می‌کند. در سطر و صفح‌های نیست که ما این جراحت عمیق درونی و رنج را نبینیم. همین مسئله، این مجروح بودن و عصبی بودن، که منجر به نوشتن مقالات «عصبی» شده است نشان می‌دهد که افغانستان برای پیدا کردن راهی برای دردهایش به زمان درازی نیازمند است. و تازه همین دو سه روز پیش خواندم، که در کابل دانش‌جویانی را که به دلیل بی‌آبی و بی‌برقی و بی‌غذایی دانشگاه راهپیمایی کرده اند به گلوله بسته اند، که گویا شش نفر دانشجو کشته شده اند.

چرا بهای انسان در افغانستان تا این حد پایین و ارزان است؟ به هر حال به گفته برتولت برشت: «آدم آدم است». فرقی نمی‌کند که این آدم در آمریکا زندگی کند یا در افغانستان. اما در آمریکا اگر کسی در جریان راهپیمایی کشته شود کشور میلرزد، در حالی که در افغانستان - حتی امروز - به راحتی آب خوردن آدم می‌کشند. دلیل این که باز در همین اواخر در بخش‌هایی از افغانستان مدارس دخترانه را به گلوله بسته اند چیست؟

اشکالی دارد دخترانی که پزشک شده اند به مداوای بیماران زن و کودک مدد برسانند؟ آیا می‌توان گفت این «امپریالیسم» یا «کمونیسم» یا «بورژوازی» ست که جلوی رشد افغانستان را می‌گیرد؟ آیا ریشه درد در درون خود افغانستان و خلق و خوی کوهستانی و دورمانده‌ی آنها از دیگر نقاط دنیا نیست؟ افغانستان در عین حال یکی از محورهای مرکزی دایره‌ای ست که نقاط مختلف آسیا و اروپا در اطراف آن قرار می‌گیرند. از قدیم الایام رسم بر آن بوده است که «مرکز» را «خالی» و «جدا» نگه می‌دارند تا نسبت تنش و برخورد میان بخش‌های دور و بر آن را کم کنند. این مهم در افغانستان به دلیل همین حالت کوهستانی بودن آن به انجام رسیده است. این واقعیتی ست که ایران مرکزی در طول تاریخ بیشتر مورد هجوم و یورش قرار

# برخورد شهرنوش پاریسی پور به افغانستان، بیدردانه یا عامیانه؟

پاسخی به نوشته شهرنوش پاریسی پور درباره «پیام زن»

موسوم به «ائتلاف شمال، کسانی اند که از روز اول استبداد خود از تجاوز به دختر هفت ساله و مادر هفتاد ساله هم دریغ نوزیدند و زنان باردار را و امیداشتند تا در برابر چشمان پست و نامرد شان نوزاد خود را به دنیا آورند تا ارضا شوند؛ اگر رسول سیاف میخ بر سر هزاره‌ها می‌کوبید و در کانتینرها کباب شان می‌کرد، مزاری و خلیلی اش با تشت پر از چشم‌های پشتون‌ها و گروگان‌های زن به تلافی پرمی‌خواستند و همینطور احمدشاه مسعود و ربانی و دوستم و گلبدین حکمتیار که در سفاکی روی چنگیز و تیمور و هلاکورا سفید کردند؛ شرایطی که صدها روشنفکر آزادیخواه و ضد بنیادگرا را بنیادگرایان و بخصوص گلبدین در قتلگاه‌های شان در پاکستان و افغانستان به شهادت رسانیدند و صدای هیچ کس بر نیامد؛ شرایطی که حمله اول و آخر جانیان بنیادگرا بر زنان بوده است؛ شرایطی که بنیادگرایان و مرتجعان غیر بنیادگرا علی‌الرغم مخالفت‌های فراوان در یک چیز با هم از جان و دل «برادر» و متحد و همنوا اند: لجن‌پاشی و خاموش ساختن هر صدای دموکراسی‌خواهانه منجمده «جمعیت انقلابی زنان افغانستان»؛ شرایطی که نویسندگان و شاعران دست‌آموز در سال‌های اشغال خود را به روس‌ها و تکران پرچمی و خلقی فروختند و به مجردی که «رییس جمهور» شان داکتر نجیب سقوط کرد، خود را بی‌محایا زیر پای بنیادگرایان افکندند و هر کدام مذبوحانه می‌کوشد برای اثبات وفاداری دیرین‌اش به جنایتکاران مذهبی، سند و سوابق ارائه دارد؛ شرایطی که تعدادی از به اصطلاح فرهنگیان (پشتون و غیر پشتون) در حالی که از یک سوبه دنائت پیشبرد شغل تبلیغاتچی طالبان و جهادی‌ها تن داده‌اند از سوی دیگر به مخفی‌ترین زبان ممکن به «پیام زن» و فعالیت‌های ما می‌نازند؛ شرایطی که بنیادگرایان پسر جوانی را قطعه قطعه می‌کنند ولی پدر بیشترم و محافظه‌کارش در مصاحبه می‌گوید: «مجاهدین محترم متأسفانه پسر ۲۲ ساله‌ام را کشتند»؛ شرایطی که نود در صد نشریاتش - چاپ داخل و خارج - جرئت ندارند کلمه‌ای از جنایات و خبیات‌های بنیادگرایان را بیاورند؛ شرایطی که به استثنای «راوا» هیچ سازمان زنان و هیچ نویسنده و شاعر در پیوند با «انجمن نویسندگان» علیه رژیم ایران موضع نگرفته‌اند و شهادت ندارند هشتم ثور را به مثابه روز سیاه برگزار کنند، اما خجالت نمی‌کنند که به تظاهرات «راوا» در این روز دشنام دهند؛ شرایطی که

جای خرسندی است که نویسنده‌ای معروف از ایران شهرنوش پاریسی پور در «شهروند» چاپ کتادا مطلبی نوشته است درباره «پیام زن»، نشریه‌ای که بنیادگرایان حاکم در افغانستان تاب دیدنش را در روزنامه‌فروشی‌ها ندارند و سازشکاران و تسلیم‌طلبان سایه‌اش را به گلوله می‌زنند.

او در نخستین نگاه تحت تاثیر عکس‌های روی و پشت جلد «پیام زن» قرار گرفته اما تصور نمی‌کنیم متوجه شده باشد که عکس‌ها سران جهادی را با مالکان پاکستانی، ایرانی و عربستانی و گوشه کوچکی از جنایت‌های آنان را نشان می‌دهند که قبل از ظهور طالبان بی‌شاخ و دم در سال‌های ۹۲ تا ۹۶ علیه مردم ما مرتکب شده‌اند و کسان دیگری نیستند جز باند‌های «ائتلاف شمال» که در حال حاضر اهرم قدرت را به دست دارند. با این تفاوت که امروز اغلب دریشی و نکتایی پوشیده و در برابر مردم افغانستان و دنیا اکت «دموکرات» و «متمدن» و معتقد بودن به «حقوق زنان» را می‌نمایند. کاش او این را می‌دانست تا بیشتر به عمق جراحت قلب ما و ناكامی و تیره‌روزی ملت ما پی می‌برد، پی می‌برد که در این کشور سوگوار بر جای وحوش طالبی جنایتکارانی به مراتب خون‌آشام‌تر و هرزه‌تر و ضد دموکرات‌تر «ائتلاف شمال» نشسته‌اند ولی رسانه‌های غرب و شرق به طور خستگی‌ناپذیر لالایی «آزاد شدن افغانستان» را در گوش افغان‌ها و جهانیان پف می‌کنند و اگر کسی غیر از این بپند یشد و این سوگلی‌های غرب را زیر سوال برد، باید عواقب ناگواری را انتظار داشته باشد.

ولی ظاهر آنویسنده بیشتر از آن از کمبود آگاهی راجع به افغانستان رنج می‌برد که به تشخیص عکس‌ها و معنی آن‌ها خلاصه شود و مقالات «پیام زن» را دچار «عصبیت» و «زیاده‌روی» نداند.

شهرنوش جان اما از یاد می‌برد که مقالات نوشته افراد در شرایطی است که قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای قادر شده‌اند در این ده سال اخیر هارترین و عقب‌مانده‌ترین و کثیف‌ترین عناصرش را با هفت قلم آرایش مذهبی بر آن مسلط سازند و گروهی از این جنایتکاران



درستی «حیوانات ماقبل تاریخ» و «احمق» می‌نامید که مطمئن باشید از سوی بی‌عفتانی که در کنار بنیادگرایان لمیده‌اند، «عصبی» که هیچ، متهم به نداشتن «عفت کلام» و «اخلاق نویسندگی» می‌شوید. باری، اگر از شما پرسیده شود که چرا این بی‌بشر را «حیوانات» و آن هم از نوع «ماقبل تاریخ» خوانده‌اید، جواب خواهید داد که «عصبی» بوده‌اید؟ یا اگر متهم به «عصبی» بودن شوید، آن را قبول خواهید کرد؟ نمی‌دانیم پاسخ شما چیست. اما از نظر ما «عصبیت» و «هورا» بی‌درکار نیست و شما با تشبیه مناسبی میزان فکر و عمل سبک و غیرانسانی «طلبه کرام» (طالبان خود را «طلبه کرام» می‌نامیدند!) را بیان نموده‌اید.

ولی در دفاع از سگ حق کاملاً یا شماست. تشبیه پوشالین خلقی و پرچمی و یا بنیادگرایان به سگ، توهینی است به این حیوان دوستداشتنی و وفادار. چه کنیم که متأسفانه تشبیه مذکور در فارسی و زبان‌های دیگر رایج است، و هم نه قادر هستیم و نه فرصتش را داریم که برای یافتن جانشین مناسب‌تری به غور و تفحص بپردازیم. یادتان باشد دوست ارجمند که بنیادگرایان وطنی ما را اگر به شیر،\* پلنگ و خرس و خوک و کرگدن و فیل و «حیوانات ماقبل تاریخ» نظیر دایناسور تشبیه نمایی، خوش شده و به آن می‌بالند!

غیر از آن چه گذرا به آنها اشاره نمودیم چیزهای دیگر هم هستند که ما را «عصبی» می‌سازند و می‌خواهیم آنها را بدایتد تا شاید ما را بهتر دریابید.

ما روشنفکران و هنرمندان را وجدان بیدار ملت می‌دانیم که

### در برابر تندری می‌ایستند خانه را روشن می‌کنند و می‌میرند

هنرمندانی از ایران شهره‌عالم گشته‌اند و استعدادشان از معروفترین هنرمندان جهان دست‌کمی ندارد، اما متأسفانه بسیاری از آنان گویی تنها نامی ایرانی دارند و ذهنیت، تربیت، فرهنگ و مسائلشان امریکایی یا اروپایی‌اند. چرا که در تمامی یا اغلب آثار این شاعران، نویسندگان، نقاشان، فلمسازان و آهنگسازان پیکار دلیرانه مردم بر ضد فاشیست‌های مذهبی و خاطره‌های مبارزان ثابت قدم

بند غیر از شیر پنجشیر که معرف حضور است، سه شیر در شمال (دوستم و عطا و داود)، شیر غرب (اسماعیل) و شیر شرق (حاجی قدیر) داریم که این آخری گویا نتوانست در یک کتاب یا شیره‌ای وزارت دفاع و خارجه و معارف سازد و دریده شد. به اینان اگر «شیر» خطاب نشود گویا مورد شدیدترین توهین واقع شده‌اند.

سلطان جنگل دیگر ما همان اسحق‌نگارگر شاعر و نویسنده‌ی طالبی می‌باشد که غیری‌تر از همتاهایش هست و خود را مصرانه «شیرتر» می‌نامد!

اگر قضیه برای تان جالب بود مقاله «معراج آن مومن و مبهوت این مرده» شماره ۴۴ «پیام زن» را ببینید.

کلیه قدرت‌های جهانی می‌خواهند از نمد آن کلامی برای خود بردارند و توهین به راه حدی رسانیده‌اند که می‌خواستند جایزه نوبل صلح را به یکی از سردمداران بنیادگرا - احمدشاه مسعود - بدهند، عمق درد این توهین را زمانی درک خواهید توانست که بشنوید مثلاً خلخال را پس از مرگش نامزد نوبل کرده‌اند؛ شرایطی که سازمانی امریکایی به شاعری خادای - جهادی موسوم به لطیف‌پدرام که سینه‌زن رژیم ایران هم هست و در دفاع از بنیادگرایان، ردیلاته‌ترین برخورد را به «راوا» و رهبرش مینا دارد، جایزه «حق‌پشر» می‌دهد و بدنبال آن بی‌بی‌سی و نویسندگان پوشالی و غیره انلارجشی می‌نمایند؛ جامعه‌ای که اهل قلم تسلیم‌طلب آن به تقلید بوزینه‌وار از نشریات خارجی به جای پرداختن به محشر و محشر آفرینان افغانستان درباره «هایکوی جاپانی»، تکنیک‌های داستا‌نویسی، «شعر ناب صد در صد غیر سیاسی»، «شیوه تولید آسیایی» و... طبعاً همه بدون ذره‌ای ارتباط به افغانستان صفحه‌ها سیاه می‌کنند؛ شرایطی که به علت سلطه ۲۰ ساله‌ی رژیم‌های پوشالی و بنیادگرا اغلب نقاشانش هنوز نمی‌خواهند از تصویر دختری میناتور به سبک نقاشی‌های دیوان حافظ یا دختری کوچی با آن چشم و ابروهای خاص خماری در کنار گوسفندان پاک‌وزی آب بر شانه‌اش یا صحنه‌های بزکشی یا در بهترین حالت کوجه‌های کابل، پیشتر رفته و با مویک شان قلب بنیادگرایان را نشانه روند و تا حال هیچ آوازخوان ضد بنیادگرا در آن عرض وجود ننموده است برعکس ایران که فراوان آوازخوان آن در مبارزه بر ضد جمهوری اسلامی سهیم‌اند؛ شرایطی که...

بلی شهرنوش جان، ما در یکچنین شرایطی دست و پا می‌زنیم ولی نمی‌خواهیم تسلیم شویم، نمی‌خواهیم با آن بسازیم و نمی‌خواهیم به خاطر حفظ جان از مبارزه علیه عوامل تیره‌بختی مردم و بربادی و عقب‌ماندگی‌ها دست بگیریم. اینست که لحن ما بدون تبسمی بر لب و خلاف لحن آن نود در صد نشریات خنثی جدی است و به قول شما «عصبی». آیا می‌توان مقابل این همه وحشت، محافظه‌کاری و وقاحت روشنفکر و غیر روشنفکر «عصبی» نشد؟ اما کم نیستند خوانندگان «پیام زن» که آن را «اخ‌دل» و صدای بی‌صداترین انسان‌ها بر ضد مذهبیان درنده‌خو خوانده‌اند. از همین جاست که باید لحن ما بازتابگر آن عذاب و ضجه و خشم و نفرت مردمی باشد که در منگنه بنیادگرایی گیر کرده‌اند. ما قیافه نمی‌گیریم. نه می‌توانیم و نه می‌خواهیم در برخورد به پلیدترین انسان‌ها خیلی خوددار، خونسرد و آرام باشیم و «عصبی» نشویم بی آن که هنان منطق را از دست بدهیم. خود شما با آن که از خیلی دور از طالبان فقط شنیده‌اید، آنان را به

تقدیس «دیدگامی عرفانی - اساطیری»، سرگ، یاس، آرماسن ستریزی، آرماسن گریزی و آرماسن زدایی، حماسه‌های آن مبارزان استوار را مایه اصلی بهترین، غنی‌ترین و زیباترین آفریده‌های شان قرار نمی‌دهند که هر کدام دنیایی است؟

هنرمندان ایران در مکان و زمانی بسر می‌برند که در زندان‌ها به دختران اعدامی تجاوز می‌شود تا باکوه از دنیا نروند، با این حال آیا غرق بودن در «پسامدرنیزم» و «ناپایداری جهان و محکوم بودن ابدی انسان در رنج کشیدن» و «پوچی و بی‌حاصلی یلالت آمیز زندگی» و «شادی را دست نیافتنی و رستگاری را در مصیبت دیدن»، داد سخن دادن و آتیم با «ریالیزم جادویی» و مغلق‌گویی در حالت خواب و بیداری، خودفریبی و عوامفریبی و مظهری دردی نیست؟ این مسایل ما را «عصبی» می‌سازند.

برخی از ماها در «راوا» با آثار پاره‌ای از نویسندگان و شاعران ایران آشنایی داریم اما اجازه پدید اعتراف کنیم که هنوز هم خاطرات زندانیان سیاسی و دفترها و نوشته‌های سمیدسلطانپور، خسروگلرخی، احمدشاملو و آثار علی‌اشرف درویشیان، غلام‌حسین ساعدی، احمد محمود و چند تن دیگر برای ما دلگرم‌کننده، آگاهی‌بخش و امیدافزا به شمار می‌آیند. سال‌هاست که «حماسه مقاومت» اشرف‌دهقانی در زمره کتاب‌های آموزشی ما جا دارد.

و «عصبی» می‌شویم که چرا بسیاری از هنرمندان ایران در ارتباط با پایداری پرشکوه مبارزان زن و مرد می‌کوشند خود را به کوچه حسن چپ بزنند و چرا تا به حال ده‌ها کتاب و صدها شعر درباره زندگی و نبرد اشرف‌دهقانی و اشرف‌دهقانی‌ها در زندان و بیرون زندان نوشته نشده است؟ فلمسازانی معتبر مثل مهرجویی، مخملباف، تقوایی، کیمیایی و... چرا تجسم و تبلیغ مقاومت‌های افسانه‌ای خواران و پراداران شان بدست دژخیمان جمهوری اسلامی را انسانی‌ترین و پرافتخارترین وظیفه خود نمی‌دانند؟ ولو نام و نشان آقای کیارستمی از این هم جهانی‌تر شده، به دریافت جایزه‌های بیشتری نایل آید و آوارش در

بازتاب ندارد. صرف‌نظر از جنایات دوران شاه و ساواکش، طی بیش از بیست سال اخیر چه ستم‌هایی که بر مردم ایران نرفته و نمی‌رود. هزاران مبارز زیر شکنجه‌های بی‌نظیر جان باخته و می‌بازند؛ تنها در سال ۶۷ هزاران زندانی سیاسی قتل عام شدند و اینک چند سالی است که فعالترین شاعران و نویسندگان و دیگر مخالفان را شکار و سر به نیست می‌کنند و...

**فکر نمی‌کنیم تعداد جانباختگان زیر فاشیزم دینی ایران با هیچ کشور دیگری قابل قیاس باشد. ولی با این که از در و پنجره ایران خون و فریاد شریفترین فرزندان می‌بارد، با این که محکومان به اعدام سرودخوانان و شعار بر لب به جایگاه اعدام می‌روند، این خون‌ها، این فریادها، این مقاومت‌های اسطوره‌ای خط سرخ کارهای آن هنرمندان را تشکیل نمی‌دهند. سرودن و نوشتن و تصویر کردن زندگی و پیکار صدها نمونه از این قهرمانان نه تنها پویه جنبش آزادیخواهانه مردم را پرشتاب و جوشان نگه می‌دارد، نه تنها بزرگترین سرچشمه الهام پیوستن به مبارزه‌رهای بخش بلکه نوعی التیام بر زخم‌های عمیقی هم خواهد بود که خون هر یک از شهیدان بر روان عزیزان شان و توده‌ها بر جا گذارده است. مشاهده طفره رفتن از یک چنین «مرهم گذاری» ما را «عصبی» می‌سازد.**

راستی چرا صرفاً از پرومته‌های خاموش و در زنجیر گفت. هزاران مرد و زن با تجربه‌های فراموش نشدنی سیاه‌چال‌های مخوف ایران که با سربلندی آنها را از سرگذشتانده اند وجود دارند که اکنون هم به هیچ بهانه‌ای صف مبارزه‌ای انقلابی بر ضد رژیم جنایتکار ایران را ترک نگفته اند. تعداد بسیار کمی از اینان خود یاد‌های لرزانده‌ی دوران اسارت را نوشته اند که به هیچ وجه کافی نیست. چرا اکثر هنرمندان ایران بجای آنقدر تمرکز بر «تشریح ذهنیت آدم‌های واخورده»، «کشف ناشناختگی‌های انسان و زندگی»، «مقابله انسانی با جنس درونش» و

ما با اوضاع متلاطم سیاسی ایران، جناح بندی‌های رژیم و جنبش آزادیخواهانه آن که ده‌ها تشکیلات علنی و مخفی را در بر می‌گیرد، آشنایی محدودی داریم ولی شنیدن از صرفاً مقاومت افسانوی زندانیان و خون دانشجویان و هنرمندان کافی است که هرگز به خود اجازه ندهیم تحت تاثیر تبلیغات رژیم و مطبوعات سازشکار و واقعیت اختلافات شدید بین احزاب اپوزیسیون به سادگی نتیجه بگیریم که در برابر مردم ایران دو راه بیشتر وجود ندارد یا پیوستن به جناح خامنه‌ای یا خاتمی، یعنی در آخرین تحلیل تداوم دیکتاتوری شوم جمهوری اسلامی. ما به موجودیت راه سومی باور داریم، راه دفن رژیم با بازوی پرتوان نیروها و مردم دموکراسی طلب و عدالتجو که مقاومت دوران ساز زندانیان و شعله‌های خون مختاری‌ها، پوینده‌ها، میرعلایی‌ها و... وثیقه نهایتاً پیروزی آنست.

**می سیراید. نازدادن «لطیف جان» درست مثل آنست که شاعری برای یک ساواکی که بعداً به عامل خاص مثلاً لاجوردی بدل شده باشد، شعر بگوید! آیا این توهمین و ذهن کجی به مردم و شاعران آزادخواه افغانستان شما را هم «عصبی» نمی سازد خانم پاریسی پور؟**

و بالاخره از این «عصبی» می شویم که می نویسید: «آیا می توان گفت این «امپریالیسم» یا «کمونیسم» یا «بورژوازی» ست که جلوی رشد افغانستان را می گیرد؟ آیا ریشه درد در درون خود افغانستان و خلق و خوی کوهستانی و دور مانده ی آنها از دیگر نقاط دنیا نیست؟»

اگر «جسارت» تلفی نشود باید بگویم که شما از مطرح ترین نویسندگان ایران هستید اما درک تان لااقل از سه مفهوم بالا\* سطح درک طالبان و برادران «اتلاف شمال» شان را تداعی می کند.

بلی، مطلقاً می توان و باید گفت که «امپریالیزم»\* بوده و هست که «تمدن ساز» نبوده و «جلو رشد افغانستان را می گیرد» تا بهتر و آسان آن را بمکند و کنترل کند. و جهت تحقق این امر حرکت مردم برای رستن از یوغ مالی و سیاسی سلطه جویان را با تجاوز مستقیم یا از طریق دولت های مزدور سرکوب خونین می کند. از دوران ملوک الطوائفی که بگذریم، این «امپریالیزم» بود و نه جن و شیطان که هزنی یسواد به نام بچه سقا یعنی همان یک «حیوان ماقبل تاریخ» را به جای شاه امان اله نشانند تا «جلو رشد افغانستان را بگیرد» که گرفت. دولت های بعدی هم که با هزار و یک رشته وابسته بودند به تنها چیزی که نمی اندیشیدند «رشد افغانستان» بود. پس «ریشه درد» را نه در «امپریالیزم» و دولت های وابسته به آن بلکه در «خلق و خوی» و وضع جغرافیایی دیدن، نمک پاشیدن بر زخم های ماست خانم پاریسی پور.

مردم؟ مردم به اشکال و مقیاس های مختلف جنگیدند اما ناکام ماندند، آنقدر جنگ، مصیبت، خفقان و غم دیدند و شمشیر از نو مسلمان شدن را بر فرق و روح خسته ی خود خوردند و محروم از معدود پشتران انقلابی شدند که در ده سال اخیر توانستند و نه پس از بقیه در صفحه (۷۴)

مراکز بیشتر هنری جهان تدریس شوند، چون از ساختن فلم هایی در تکریم و شناساندن مبارزه مردم ایران و تابناکترین پیشاهنگان شان غافل مانده، از نظر ما هنرمندی است با دست های بالا در مقابل رژیم و کارهایش فاقد ارزش سیاسی. کمالاتی که خود ایشان هم به تأیید و توجیه سانسور رژیم زبان گشوده است!

پدران ما حکایت می کنند که در بحبوحه جنگ الجزایر، فلمی راجع به جمیله پویا شا دختر مبارز الجزایری در سینماهای افغانستان نشان داده شد که در همان روزهای اول مردم بی خبر و عقب مانده و ستم دیده و ۹۵ درصد یسواد ما را به هیجان در آورد، مادران زیادی نام نوزادان دختر شان را جمیله گذاردند و آگاهی و دفاع از جنگ مردم الجزایر و محکومیت استعمار فرانسه بطور بی سابقه ای گسترش یافت. بلی ما «عصبی» هستیم که چرا هنرمندان ایران از کنار صدها جمیله ی ایران و بزرگتر از او بی اعتنا ردا شده و در عوض چیزهایی عرضه می کنند که ممکن به لطافت شبم روی گل باشند و مردم غرب را فرق لذت کنند (البته فاشیست های دینی هم از تماشای آنها اکراه ندارند!) لیکن برای جنبش آزادی طلبانه ی ایران جز قهقهه ی «ابلیس پیروز مست» بر «سور عزای» ملتی در بند اما تسلیم نا پذیر نیستند.

و باید «عصبی» باشیم خواهر جان، حتماً خبر دارید که بانی و رهبر «اتلاف شمال» احمدشاه مسعود نامزد نوبل صلح شد، هر چند در آخرین روزها از این افتضاح جلوگیری کردند ولی همین که یکی از همفکران و یاوران دیرین و باوفای جلادانی مثل ربانی، سیاف، دوستم گلبدین، خلیلی و اسماعیل خان نامزد جایزه مذکور می شود در واقع جانگدازترین و متعفن ترین اهانت به مردم افغانستان انجام گرفت. از دولت های غربی که زمانی تروریست های جهادی را بر افغانستان تحمیل می کنند و زمانی هم «حیوانات ماقبل تاریخ» را و در دوری دیگر باز هم تروریست های جهادی را عطر و پودر «دموکراسی» زده بر صحنه می آورند، دیدن این نوع بازی ها و تحقیرها و زورگویی ها تعجب ندارد. اما کی می توانست پیشبینی کند که آقایان محمد علی سپانلو و اسماعیل خویی شاید برای آن که از قافله عقب نمانند یا به منظور تبسمی در برابر جمهوری اسلامی یا به دلیل صرفاً نا آگاهی ای بیچگانه یا به هر دلیل دیگری برای بنیادگرایان شعر بسرایند؟ اولی که هیچگاه از قصابی مردم ما توسط مسعود و همدستان دگرگون نشد و چیزی ننوشت به مرثیه گوی او بدل می شود و زشت تر و باور نکردنی تر از آن دومی است که بر سر لطیف پدرام شاعر خادی - جهادی بدنام و نماینده خاص برهان الدین ربانی دست کشیده و با عنوان «لطیف جان، بخوان!» برای مجموعه شعرش مقدمه

✽ خدا قدم «بورژوازی» آزادخواه و خواستار رشد صنعتی افغانستان را نیک کند. اما «بورژوازی» متشکل از «حیوانات ماقبل تاریخ» یا همجنسان «اتلاف شمال» شان خاین اند و ایادی همان «امپریالیزم».

ولی مردم ما «کمونیزم» را تا هنوز تجربه نکرده اند تا بتوان حکم صادر کرد که «جلو رشد افغانستان» را می گرفت یا نه.

✽✽ مشروط بر این که «امپریالیزم» را براساس مثلاً «فرهنگ ویستر» در کنترل اقتصادی و سیاسی داشتن و فتح مناطق و کشورهای رشد نیافته، بدانیم و نه فرشته نجات.



# «زمونږ په ټول توان سره»

«د افغانستان د ښځو انقلابي جمعیت»

«راوا» په افغانستان کې د ښځو یواځنی سازمان په حیث وټوانیدلې په خپلې کار او فعالیت سره خپل ځان او د افغانستان ښځې په نړیوالې سطحه مطرح کړې چې دا ټول د «راوا» د غړو بهرنی سفرونو او ایترت د لارې تر سره شو او ویی کړای شو بی شمیره پلویان د نړۍ په ډیرو هیوادونو کې پیدا کړي او دایې وښودله چې د «راوا» مبارزه د ښځو د آزادۍ بختونکې مبارزې برخه ده. د ډیرو کارنو تر سرته رسولو پرته، د «راوا» له مینا په هکله د څلورو کتابونو لیکل هم ددې کارنوله جملې څخه دی.

مونږ غوښتل چې ددې کتابونو د لیکوالو سره د «راوا» او د افغانستان د حالاتو په هکله مرکې تر سره کړو. چې له نیکه مرغه په دې وټوانیدلې د یوې لیکوالې سره په گڼه کې مرکه وکړو. هغه ډاکټر ان برونسکي (Anne Brodsky) ده چې د امریکا د پالینیمور ښار په پوهنتون کې د روانشناسي استاده ده. ان برونسکي په بیلابیلو سفرونو کې هم افغانستان او هم پاکستان ته په دې وټوانیدلې ده چې د «راوا» د مبارزې نه یو لوی او ژور تحلیل وړاندې کړي. مونږ دې لیکوالې ته د پري هیله لرو او د هغې مرکه دلته راوړو.

**پوښتنه:** څه شی تاسې دې ته وهڅولی چې د «راوا» په هکله دا کتاب ولیکي؟

**ځواب:** د څو کلونو راهې دې خوا هم شخصي او هم د حرفې له لحاظه د «راوا» د کار سره علاقمنده وم. شخصاً ځکه چې زه د ټولنیز عدالت او په ځانگړې توگه په نړیوالې سطحې د ښځو د ژوند، ژمونږ د حقوقو او برابري په خاطر مبارزه او هغه هڅې چې په ټولې نړۍ کې د ښځو لخوا د نجونو او ښځو د ژوند د ښه کیدلو دپاره کیږي، په اړه فکر منده یم او په دې لاره کې مې له کلونو راهې دې خوا کار کړیدی. د حرفې له لحاظه د یوې روان پوهې او محققې په صفت، ډیرو کارونو مې د نجونو او ښځو د ژوند په اړوند په خاصه توگه په هغه ځایونو کې چې د خطر نه ډک او د هغې په مقابل کې مقاومت موجود و، تمرکز درلود. له دې کبله زما کار د یوې ښوونکې، ډاکټرې او محققې په صفت په دې متمرکز و چې څنگه ښځې او د ښځو ټولنې کولای شي خپل ځان او نورو د پاره حتی په ډیرو بدو او سختو حالاتو کې لکه د

ظلم او فقر د بیلابیلو ډولونو په مینځ کې مثبتې نتيجې لاس ته راوړي. «راوا» د یو سازمان او غورځنگ په حیث هم زما شخصي او هم د حرفوي اندیښنې ښکارندوي دی.

که څه هم د «راوا» د سایت او نورو خپرونو د لوستلو، د «راوا» د غړو سره په پراخه توگه خبرو او مکاتبه کولو او په پاکستان کې د «راوا» د پروژو نه لیدنې دې ته ورسولم چې د «راوا» د مثبت کار نتیجې، د افغاني ښځو او نجونو د پیاوړتوب په هکله چې خپل ژوند او د نورو ژوند حتی په ډیرو خرابو حالاتو کې ښه کړي، وویښم. خو ما غوښتل چې پوه شم «راوا» څنگه دا کار کړیدی. په داسې حال کې چې په نړۍ کې د ښځو ډیر غورځنگونه دي چې هیڅ یو یې د داسې دوامدارې او پرله پسې مبارزې سره مخامخ نه وو څرنگه چې «راوا» او د افغانستان ښځې په دې تیرو پنځو ویشټو کلونو کې وې. نه یواځې د فکري لحاظه دې ته وهڅیدل تر څو پوه شم څرنگه «راوا» په ډیر بریالیتوب سره وټوانیدلې ده خپلې هڅې په داسې آزمایښتیدونکې مبارزې کې په وړاندې یوځي، بلکه ما دا فکر وکړ چې ددې خبرې تحقیق چې څرنگه «راوا» خپل کار تر سره کړیدی کیدای شي نورو ښځو او سازمانونو ته چې د هغو لارو په لټون کې دي چې په خپلې مبارزې کې د آزادۍ او برابري په خاطر بریالۍ واوسي، مرسته وکړي. ما دا فکر هم وکړ چې کیدای شي نړیوالې ټولنې او هم «راوا» ته دا مهم او گټور وي چې تاریخي، فعالیتونه او هغه ټولنه چې دوی په تیرو شپږو ویشټو کلونو کې جوړه کړیده، په یو کتاب کې راټول شي.

**پوښتنه:** ستاسو د کتاب او د «زویا قصه» په مینځ کې توپیر روښانه دی ځکه چې دواړه په بیلابیلو مطلبونو باندې لیکل شويدي. خو کولای شي د خپل کتاب او د چیرل برنارد (Cheryl) کتاب په مینځ کې توپیر روښانه کړي؟

**ځواب:** «راوا» او ما ددې کتاب د لیکلو پلان د ۲۰۰۱ کال د جنوري د میاشتې نه مخکې جوړ کړی و او ما خپله لومړنۍ کتنه د ۲۰۰۱ کال په اوړي کې د پاکستان ته تر سره کړه تر څو د «راوا» د غړو او پلویانو سره په خپله خبرې وکړم او د «راوا» کړنې وگورم. نو په دې خاطر دا پروژه ډیره مخکې د یولسم سپتمبر نه چې پرامریکا تروریستي حملې وشوې، پیل شوې وه چې افغانستان او ښځې یې د نړۍ د اخبارو د لومړنۍ مخ خبر جوړ کړې. زما کتاب لکه د دا کټرینار د به په داسې حال کې چاپ شې چې ټولې نړۍ «راوا» او افغاني ښځو ته پام را گرځولی دی، ددې کتاب د لیکلو لپاره چې د مخکې نه یې پلان جوړ شوی و، په دې وټوانیدل چې «راوا» سره د خپلې شخصي تجربې پر بنسټ هغه ولیکم. په داسې حال کې چې دا کټرینار د خپل کتاب لپاره پر هغه ایمیلونو او مرکو ډېره کړې وه چې د «راوا» غړو ورته لېږلي وو. زه ډیره خوشحاله یم چې دا کتاب په پاکستان او افغانستان کې د «راوا» سره زما د څلورو میاشتو د مستقیمی تجربې نتیجه ده چې په هغې کې زه د «راوا» په ټولنو کې پاتې شوم او مخامخ مې د سلو نه زیاترو غړو، پلویانو او ښځو او ماشومانو سره خبرې وکړې چې

افغانستان د خلکو د لومړنیو حقوقو نه یی هم ساتنه ونشووه کړای. همداشان زه فکر کوم چی اوسنی حالات د افغانستان د تراز پدی ادامه ده. د بهرنیو هیوادونو د لاس وهنی سره سره چی د سوله ایز، آزاد او دموکرات افغانستان ادعا لری، د «راوا» اندیښنه پر ځای ده چی جهادی جگړه مارانو ته حتی د بل رژیم نوم لاندی قدرت سپارل به یو واری بیا «راوا» او اکثریت خلک د خپلو هیلو څخه لیری کړی.

د یوی امریکایی په صفت په پیری لوی نامیدی سره می لیدلی دی چی داسی معلومیږی زما دولت یو واری بیا هغه غلطیانی چی دوه لسیزه وړاندی یی کله چی د دموکراسی ضد او د ښځو ضد بنسټپالو پلو څخه د ګو دښمن (شوروی اتحاد) پر ضد ملاتړ وکړ، تکراروی. کله چی د امریکا او نورو لویښو قدرتونو ګټی د شوروی اتحاد په بیرته وتلو سره تر سره شوی، د امریکا دولت او نوره نړی، افغانستان یواځی پریښود تر څو د خطرناکواو وسله والو پلو د ویری نه ډکو عواقبو سره معامله وکړی. نتیجه یی افغانستان لپاره بی له ځنډه مرګ راوړونکی وه چی د جهادیانو د قدرت په شکل کی، داخلی جگړه او طالبان و. مګر اوس ټوله نړی د بنسټپالی تروریزم سره لاس په ګریوانه چی افغانستان یی په دی ټولو کلونو کی قربانی و. د امریکا بمباری په افغانستان کی زما لپاره د منلو وړ نده ځکه چی زه باور لرم دا عملیات په داسی نه وی چی د افغانستان عادی ښځو، ماشومانو او نارینه و ته چی لکه د بولسم سیمتیر د قربانیانو په شان دوی هم د طالبانو او القاعدی قربانیان وو، تاوان ونه رسوی. همداشان زه په دی باور یم چی د امریکا بمباری په افغانستان باندی یو بل تیری دی چی د امریکا د دولت د خپلو ګټو لپاره تر سره کیږی. د طالبانو نه د افغانستان د خلکو او په ځانګړی توګه د ښځو آزادول په مینځ ډول د امریکا د هڅو مرکزی کار نه و. لږ شاته په دی امیدواره وم چی د طالبانو د له منځه وړلو نه وروسته کیدای شی تر یو حده ښه والی را

مینځ ته شی او په دی توګه شاید په افغانستان کی قدرت آزادی غوښتونکو او دموکراتو خلکو ته وسپارل شی کوم چی د دومره اوږدی مودی دپاره د بهرنیو قوتونو د غضب لاندی او دهغوی د مرستو نه محروم وی. ددی سره سره، داسی ښکاری چی کومه لویه رڼا چی پیدا شوی وه هم د مینځه ولاړه ځکه چی د امریکا دولت او نړیوالی ټولنی

«راوا» ورته په خدمت کولو لګیا ده. سربیره پردی ما څلور میاشتی نوری شخصاً د «راوا» د غږو سره په امریکا کی په کار کولو کی تیری کړی چی هغوی بیلابیلو پروګرامونو ته را دعوت شوی وی.

په داسی حال کی چی د برنارد کتاب «راوا» پیرو هغو کسانو ته معرفی کوی چی کیدای شی ددی سازمان او د کارونو سره یی آشنا نه وی. دومره وخت کی چی زه وتوانیدم د «راوا» سره د ژدی همکاري د پاره ددی پروژې په دی خاطر تیر کړم او په پاکستان او افغانستان کی خپلی مستقیمی تجربی پر اساس او دا واقعیت چی دا کتاب د یوی علمی مطبعی لخوا چاپ کیږی، دا معنی به ولری چی زما کتاب به په دی وتوانیږی چی د «راوا» نه یو ژور تحلیل او څیړنه لاس ته ورکړی. ددی کتاب تمرکز هم لږ څه د پا کټر برنارد د کتاب سره توپیر لری ځکه چی زه د یوی روان پوهی په صفت د مقاومت او کلک دریځ درلودلو او دا چی «راوا» څنګه د ښځو د ټولنی په توګه کار کوی سره علاقمندی لرم، په داسی حال کی چی د هغی کتاب د «راوا» د سیاسی او ټولنی پیژندنی له اړخه څیړی، زما تمرکز په ځانګړو عملیاتو او انګیزو دی چی د «راوا» ځوا کمیتوب هم انفرادی او هم د یوی ټولنی په صفت، د ښځو پیاوړه کول، د ښځو د ټولنو جوړول او د افغانی ښځو، ماشومانو او نارینه و ژوند ته تغییر ورکول آسانوی.

**پوښتنه:** د داسی یوی ښځی په توګه چی د افغانستان د حالاتو سره آشنا یاستی، د طالبانو، جهادیانو او اوسنی دولت په مقابل کی د «راوا» د دریځ په هکله ستاسو نظر څه دی؟ او د یوی امریکایی په صفت په تیرو او اوسنی حالاتو کی د افغانستان په هکله د امریکا د دولت رول په اړوند څه فکر کوی؟

**ځواب:** د هر ډوله رژیم په مقابل کی چی سوله، امنیت، آزادی، دموکراسی، د ښځو حقوق، د بشر حقوق او د دولت د مداخلی نه پرته د مذهب آزادی نه تضمینوی، تل د «راوا» غیرت، میړانی، نه تسلیمیدونکی او

بی پردی دریځ پر ما پیر اثر کړی دی. زه تل په دی خواشیني وم چی په تیرو پنځه ویشو کلونو کی د جګړی او د دولتونو د بدلیدلو په دوران کی، «راوا» مجبوره وه چی خپلی پخوانی غوښتنی بیا بیا ټینګی ونیسی. له بده مرغه د خلق او پرچم، جهادی او طالبانو په ټول دوران کی چی یواځی په قدرت کی ناست دولت نوم بدلیده حتی د



ان برادرسکی د «راوا» په یوی یتیمخانی کی

په نورو ځایونو کې مخ ته راشی.

د امریکا د بنځو یووالی د «راوا» د فعالیتونو او نظراتو سره د هغوی په مالی او معنوي مرستو کې ښودلی شوی دی. په داسې حال کې چې ډیر شیان دی چې باید د امریکا بنځو ته وروښودل شي ترڅو د «راوا» او افغانستان د بنځو نه د فعال حمایت باعث شي. په امریکا کې د «راوا» ډیر شمیر پلویان هم فردي او هم د بنځو د گروپونو په شکل کې شته دي چې خلکو ته د «راوا» د مبارزې په هکله د پوهې ورکولو په خاطر کار کوي او کوشش کوي چې د «راوا» د هڅو د پاره پیسې راټولې کړي او په دې هڅه کې دي چې د عامو خلکو او د دولت نظر او عمل داسې لارو ته راوگرځوي چې د بنځو او افغانستان د خلکو په ګټه وي. زه هیله منده يم چې کومه خورولې چې په دواړو هیوادونو کې احساس شویده او زموږ تجربې به نه یواځې د افغانستان د بنځو آرامي او ښه والي ته کمک وکړي بلکه همداشان د امریکا بنځې به دې ته وهڅوي ترڅو په ټولې نړۍ کې د بنځو د حالاتو د ښه کیدو لپاره د امریکا په ګډون چېرته چې د ډیرو بنځو ژوند په تیره بیا د هغو بنځو چې تر اوسه پورې د فقر، نژادي او قومي تبعیض نه رنج ګالي، کار ته ادامه ورکړي. ■

انتقالي او مؤقت دولت ته داسې موقع ورکړه چې یو واری بیا هغو کسانو ته ځای ورکړي چې یواځې ادعا یې د قدرت لپاره نامشروع وسلې، پیسې او ویره ده چې د افغانستان د خلکو په ژوندونو کې یې پیدا کړې ده. په تأسف سره، څنګه چې «راوا» د ډین د کنفرانس نه تر اوسه پورې وایي چې افغانستان هغه هدفونو ته چې «راوا» د تیرو شپږو ویشو کلونو را په دې خوا د هغې دپاره مبارزه کوي، ډیر لږ نژدې شوی دی. «راوا» تر اوسه یواځینې او جګ آواز دی چې د آزادۍ، امنیت، دموکراسۍ، د بنځو او د بشر د حقوقو او د داسې دولت په خاطر چې په هغې کې د مذهب لاس وهنه نه وي، غږ پورته کړي.

**پوښتنه:** آیا تاسو فکر کوئ چې د «راوا» د مبارزې او په امریکا کې د بنځو د غورځنگونو د مبارزې په مینځ کې ډیر ورته والی شته دی؟ که هو، څرګند دا یووالی څرګند شوی دی؟

**ځواب:** فکر کوم په لومړنۍ درجه کې بنځې په ټولې نړۍ کې د خپلو مساوي حقوقو د تضمین په خاطر او د جنسي تبعیض او زور زیاتي نه د ژغورنې د پاره د یوې ګډې مبارزې په حال کې دي، په ځینو هیوادونو کې لکه امریکا، د افغاني بنځو په پرتله بنځې کولای شي د دې هدفونو لاس ته راوړلو په خاطر لوی ګامونه پورته کړي، خو هیڅ داسې یو ځای نشو پیدا کولای چې په هغې کې د بنځو سره مساویانه چال چلند، مساویانه حمایت او منابعو ته مساویانه دسترسی واقعی او بشپړه وي. کله چې د افغانستان د بنځو سره پر هغوی باندې په ټول ژوند کې د شوي جنسي ستم پر تجربو خبرې کوم چې د کلتوري رسم او رواج نتیجه ده، چې د بنسټپالو د ظالمانه سرتکوني سره یو ځای شوي او کله چې می په پاکستان او د طالبانو نه وروسته افغانستان کې شخصاً د «راوا» په مرسته د هغه مودې په تیروولو سره د جنسي تبعیض پر بنسټ ولاړو ډیرو مثالونو تجربه کولو نه وروسته په ژورې توګې پوه شوم چې باید د هغه امتیازونو نه چې د یوې بنځې په صفت یې په یوه لویدیځ هیواد کې لرم، ډیره خوشحاله واوسم او استفاده وکړم. که څه هم، په عین حال کې غمجنه شوم چې ولې هغه حقونو ته چې لرم یې د امتیاز په سترګه وکتلی شي نه د لومړنۍ حق په صفت چې باید په نړۍ کې ټولو بنځو ته ورکړی شي. فکر کوم چې د امریکا د بنځو غورځنگ او د «راوا» تر مینځ یووالی باید د همدې پوهې پر اساس ولاړ وي. د امریکا بنځې په ژوره توګه حتی د لومړنيو انساني حقوقو لاس ته راوړلو د پاره د خپلو افغاني خویندو د مبارزې په ارزښت ښې پوهیږي. او د یووالې د پاره په قهر او غضب سره په حرکت راغلي دي چې په یوویشتمی پيړۍ کې دا شان جګړې لاتر اوسه ولې پر مخ ځي؟ هغه څه چې په تیرو پنځه ویشو کلونو کې افغاني بنځو (او بنځو په نورو بنسټپالي اوضاع او احوال کې) ولیدل چې د دوی حقوق په ډیره کرغږنه توګه تر پینو لاندې شو، دا په لویدیځ کې بنځو ته داسې یو څرخوونکی حقیقت دی چې پرته د کاملې او لازمي هوښیاري او پرته د متمرکزې سیمه ایزه او نړیوالې هڅو نه کیدای شي دا حالت په آسماني سره د نورو بنځو په مقابل کې

"A rigid view of RAWA, the extraordinary women's movement that is as doggedly committed to democracy as it is to dreaming of another, better world." — Arundhati Roy

## WITH ALL OUR STRENGTH

THE REVOLUTIONARY ASSOCIATION OF THE WOMEN OF AFGHANISTAN



WITH ALL OUR STRENGTH  
THE REVOLUTIONARY ASSOCIATION OF THE WOMEN OF AFGHANISTAN

R



داکتر محمودگودرزی نویسنده و اندیشمند نامدار ایران که به عنوان مدیر دفتر نشریه‌ی معتبر «شهرود» در واشنگتن معمولاً برای این نشریه مطلب می‌نویسد، تاکنون درباره «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» و مینای جانباخته نیز لااقل سه نوشته از ایشان به چاپ رسیده اند که در این شماره آخرین آن را می‌آوریم.

«راوا» اگر هزاران بار دیگر هم از سوی مزدوران کثیف پنیادگرایان مثل اسحق نگارگرا، داکتر اکرم عثمان‌ها، لطیف پدram‌ها، و نشریاتی مثل «امید» مورد بی‌ناموسانه‌ترین حملات قرار گیرد، حتی فقط یک نوشته از داکتر محمودگودرزی مبارز، مترقی، ضد فاشیسم دینی و هرگونه وابستگی، درباره آن کافایت که دشمنان لچک - و در مقابل محمودگودرزی‌ها واقعاً بیسواد - زبان در کام کشند و به خود ببیچند که چرا دانشمندی سرشناس و بزرگ به درباره‌ی آنان و «آثار» شان، نه درباره «امید» و «فردا» و «افرنده» شان و مخصوصاً نه درباره «سپه سالار کثیرالابعاد» شان بلکه درباره سازمانی می‌نویسد که از چهارسو بر سرش تیر می‌بارد، رهبرش در اثر توطئه خادی - جهادی جان می‌یارد، بر اعضایش سؤقتد می‌شود، و فروش نشریه‌اش در داخل کشور شکنجه و مجازات به دنبال دارد! به راستی چه شده که گودرزی از «آنسو» منزجر است و به «سو»یی نظر دارد که با وصف لجن‌پاشی‌های خاینانه و متعدهانه خادی و جهادی و طالبی نه تسلیم می‌شناسد و نه سازش؟

صرف نظر از هر چیز دیگر، شاید به این دلیل که داکتر محمودگودرزی هم دریافته که آن عوامل مشهور و سرکاری خادی - جهادی عادت به اقتداء به رژیم ایران داشته اند، رژیمی که او قلمش را جز در خدمت واژگونی آن به کار نگرفته است! گودرزی‌ها ننگ دفاع از رژیم ایران را به هیچ نویسنده و شاعر ایرانی و افغانی و غیره نخواهند بخشید.

«پیام زن»

## در راه نزدیکی بیشتر

دکتر محمودگودرزی - واشنگتن



### در آمد

ژرف مرا به کوشش‌های خستگی‌ناپذیر شان دریافته اند، از سر مهر، هر چندگاه پسته‌ای از انتشارات خود را برای من می‌فرستند که من از این رهگذر خود را بسیار وامدار شان می‌دانم. غوطه‌خوردن در این انتشارات که به راستی با چه خون دلی فراهم آورده می‌شود، درجه تازه‌ای به رویم گشوده است و به من یاری می‌دهد که آرام آرام سرنوشت تلخ مردم افغانستان بویژه زنان افغان را به گونه‌ای دیگر دریابم و نه بدان گونه که رسانه‌های دست به مزد «جریان اصلی» به خورد ما می‌دهند.

من اینک شماره تابستانی «پیام زن» را که شماره‌های پیاپی ۵۵ و ۵۶ را در بر می‌گیرد، در دست دارم که تاریخ نشر آن جولای ۲۰۰۲ می‌باشد. دوستان «راوا» در همان آغاز نشریه ضرور یافته اند که در زمینه تأخیر انتشار «پیام زن» توضیحی بدهند. گمان دارم همان فراز نخست توضیح، گویای دشواری‌های توانفرسای باشد که گردانندگان نشریه با آن روبه رو هستند. در این فراز که گشایش مطلب است گفته شده است:

«این چنین تأخیر در انتشار «پیام زن»... سابقه نداشت. ایمیل‌ها و نامه‌های زیادی دریافت کردیم حاکی از انتقاد، تأسف و نگرانی عده‌ای از خوانندگان. ولی در پاسخ چیزی نداشتیم بگویم جز این که به عنوان سازمانی تقریباً تنهای تنها در برابر جنایتکاران پنیادگرا، درگیر آلتدر دشواری‌ها و مسایلی می‌شویم که موجب می‌شوند انتشار

در کنار روزهای برجسته تاریخ توده‌های که یاد و گرامیداشت آن در چهارچوب یک کشور انجام می‌گیرد و نیز در کنار روزهای مذهبی آیین‌های گوناگون که در شمار آموزه‌های عبادی فراتر از مرزهای یک کشور را در بر می‌گیرد، روزهای نیز داریم که با خصلتی فرامیلتی و فرامذهبی، گستره‌ای جهانی یافته اند. چنین روزهایی، پیش از آن که با انقلاب اطلاعاتی جهان به دهکده‌های پیوسته با هم در آید از آن همه جهانیان بوده و هستند.

از یاد نبریم که نظام سرمایه‌داری هر پدیده‌ای را از دیدگاه تجاری و سوددهی می‌بیند و چنین است که یک رشته روزها را به گونه‌ای تقنینی و به عنوان انگیزه‌ای برای «روتنی یک‌روزه» می‌آفریند همچون روز عشق، روز منشی، روز پدر و شماری روزهای دیگر از این دست. اما اگر با این شگرذ خواسته شده که روزهای جدی جهانی نیز به عاملی برای «روتنی یک‌روزه بازار» بدل شوند، در این زمینه توفیقی به دست نیاورده اند. هشتم مارس، این روز جهانی زن، در کنار یکم ماه مه از شمار روزهای برجسته جامعه جهانی ست، و من یا تکیه بر «جهانی بودن این روزگرمی» می‌خواهم در سالگرد این روز به زنان افغانستان و سازمان دلیر «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) بپردازم.

### پیام زن

نخست بگذارید بگویم که دوستان «راوا» چون دلپستگی و احترام

به این تاخیر دردناک گرفتار آید.»

در همین فراز کوتاه دو نکته مهم وجود دارد که دوست من دارم بر آن دو تکیه کنم. که یکی آشکارا گفته شده است و دیگری ناگفته مانده است. نکته آشکار این واقعیت است که «راوا» به راستی «تنهای تنها» بیشترین بار مسئولیت تاریخی جامعه افغان را بر دوش گرفته است. در این توضیح بسیار فروتنانه به این نکته اشاره شده است. در حالی که همه کسانی که با سر نوشت دردناک و بر فراز و نشیب دهه‌های پایانی سده گذشته و نخستین دهه سده بیست و یکم - با همه فجایی که بر مردم افغان گذشته است - آشنایی دارند نیک می‌دانند که بی‌هیچ تعارف و تکلیف همه گروه‌های سیاسی - اجتماعی افغانستان در این دوران سر شان به جایی بند بوده است. طبیعی است که این «تنهای تنها» ماندن که نشان از یک

گردنفرای غرورآمیز دارد، مایه آن شده است که «جمعیت انقلابی زبان افغانستان» باری گرانتر از «مسایل زنان» را بر دوش گیرد و در عرصه‌های گوناگون بچنگد.

اما نکته پنهان مانده‌ای که در توضیح بدان اشاره نشده است، که آن نیز ریشه در فروتنی «راوا» دارد، محدود کردن مخالفان «راوا» به «جنايتکاران بنيادگرا» می‌باشد، چرا نباید گفته شود که «راوا» رودر روی امپراتوری روسیه شوروی و هم اکنون امپراتوری جرج بوش دوم ایستاده است. کیست که نداند اگر امروز دستگاه‌های «استخباری» پاکستان با همه قدرت شیطانی خود پیوسته دشواری‌های بیشتری در همه زمینه‌ها برای «راوا» می‌تراشند، این کار بدون راهشمایی و تأیید آمریکا صورت نمی‌گیرد. و این امر تاوانیست که راوا برای حفظ استقلال خود می‌پردازد. همان گونه که در گردهمایی مفتضح «لویه جرگه» تنها گروه‌ها و شخصیت‌های گوش به فرمان و خریداری شده از سوی آمریکا بودند که فراهم آورده شدند. چرا نباید گفته شود نزدیک به همه مردانی که امروز می‌خواهند «دموکراسی» آمریکایی را در افغانستان پیاده کنند و سنگ آزادیخواهی بر سینه می‌کوبند، تا دیروز گر در صف «طالبان» نبودند در رقابت با آن در راستای تیره روزی

«... البته من سلسله مقالات گودرزی افغانستان در سده بیستم» و سایر مقالات ایشان را با اشتیاق می‌خواندم. اما مقاله «در راه نزدیکی بیشتر» بنظرم ارزنده‌ترین نوشته‌ایست که تا بحال در نشریه‌ای ایرانی راجع به سازمانی ضد بنیادگرایی افغانی انتشار یافته است. او درین نوشته به قلمبدستان ایرانی پرداخته است که «با چاشنی خود بزرگ‌بینی» در دام فریبی بزرگ فرو غلتیده اند و از لطیف پندرام قبلاً خادی (شنیدم که امروز هم با خاد همکاری دارد) و حالا جمعیتی و احمدشاه مسعود که مثل سیاف، گلبدین، خلیلی و غیره در حمام خون کابل غسل‌ها کرده ستایش می‌نمایند. و این جاست که او براساس برخوردی بزرگوارانه و آموزنده به اشتباه خودش دایر بر ستودن فلم «سفر قندهار»، به نویسندگان و شاعران علاقمند به مسایل افغانستان درس می‌دهد که از آن بالا‌های توهمی به زمین تشریف بیاورند و رخدادهای افغانستان را نه براساس گزارش‌های رسانه‌های مغرض بلکه با توجه به این که رخدادهای نامبرده جانب مردم راستین افغانستان را می‌گیرد و یا جنايتکاران را، به دوری بنشینند.

... من یا تعداد زیادی از نشریات افغانی چاپ آمریکا و اروپا و استرالیا آشنایی دارم ولی در هیچکدام از اینها و از هیچکدام به اصطلاح شاعر و نویسنده افغانی برخوردی شرافتمندانه و صادقانه به خرابی‌های شان در گذشته و حال ندیده‌ام. این ثابت می‌سازد که تعداد زیادی از فرهنگیان ما نه تنها از بیماری معرفتی بلکه از بیماری شخصیتی نیز رنج می‌برند. آنان فکر می‌کنند که با کوچکترین انتقاد از خود دیگر چیزی به نام حیثیت و آبرو برای شان باقی نمی‌ماند!»

ع.ع. - آمریکا،

**مردم افغان گام می‌زدند، و آنان که پیشینه‌ای روشن داشتند کنار گذارده شدند.**  
**تلاش روشن‌گرا «راوا»**

در پی نخستین فراز توضیح در زمینه تأخیر انتشار، به گونه‌ای فهرست‌وار گوشه‌هایی از فعالیت‌های «راوا» در دوران تأخیر انتشار آورده شده است که بسیار ستودنی است. در آنجاست که می‌بینیم «راوا» با تدارک و ترتیب دادن یک رشته سفرها به کشورهای اروپایی انگلستان، آلمان، اتریش، ایتالیا، هلند، بلژیک، سوئیس، اسپانیا و پرتغال و یونان؛ و کشورهای آسیایی هندوستان، سریلانکا و ژاپن و کشورهای افریقایی مراکش و افریقای جنوبی، و همچنین آمریکا، کانادا، برزیل و استرالیا، به روشنگری گسترده‌ای دست زده است. در این سفرها گذشته از دادن آگاهی‌های درست به مردم، از گردآوری کمک‌تایی‌ریزی گروه‌های پشتیبان کوشیده شده است. این تلاش در کنار ایجاد «سایت» ویژه «راوا» به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی، آلمانی، اسپانوی، پرتغالی و ژاپنی، بی‌هیچ گزافه‌ای گسترده‌ترین کوششی است که در راستای آشنایی مردم جهان با سر نوشت مردم افغان - و نه تنها زنان افغانستان - صورت گرفته است. این غرور آفرین است که «سایت راوا» در دو سال گذشته به هشت جایزه جهانی دست یافته است.

جهانیان بشناسند. به عنوان نمونه می‌توانم از تظاهرات گسترده ضد جنگ که در ۱۵ فوریه در نیویورک فراهم آمد، یاد کنم که در کنار سخنرانی چون اسقف دژموندتو از آفریقای جنوبی، از همینه نیز دعوت شده بود تا به نمایندگی «راوا» سخن بگوید. این نکته را خانم «کاتابولیت» ستون‌نگار هفته‌نامه «نیشن» در نوشتار خود در شماره دهم مارچ آورده بود. ناگفته نماند که این نویسنده در گذشته نیز چندین مطلب درباره «راوا» در نیشن آورده بوده است.

### «پیام زن» و خوانندگان

در بخشی از این شماره «پیام زن» نامه‌های خوانندگان آورده شده است. جای افسوس است که از میان بیش از هشتاد نامه‌ای که به «پیام زن» فرستاده شده هیچ نامه‌ای از زنان ایرانی دیده نمی‌شود. باز جای شکرش باقی ست که این کاستی را نامه آقای دکتر رضایرانی جبران کرده است که متن آن زیر

عنوان «درستی امر راوا» آورده شده است. استاد برهنی در زمینه فیلمی که راوا در کانادا نشان داده نوشته اند «فیلمی که شما در شهر ما نشان دادید اکنون در سراسر جهان به نمایش درآمد است که در برجسته ساختن امر شما و امر کلیه زنان افغانستان کمک بزرگی خواهد بود، اکنون همه به صحت کارهای «راوا» پی می‌برند. شما در منطقه‌ای بسیار خطرناک به سر می‌برید. هیچکس از این که دیگر چه اتفاقی خواهد افتاد نمی‌داند. در مورد شما نگرانیم، اما مستقیم که روزی پیروزی خواهد رسید و مردم افغانستان دنیای آزادی برای خود بنا

خواهند گذاشت. ترازوی آمریکا با کشته شدن آن همه مردم بی‌گناه همگی را در جهان متأثر ساخته است، مردم کشور شما با مصیبت پشت مصیبت روبرو بوده اند. به تروریزم باید پایان داده شود. جهان باید برای هرکس جای امنی باشد که در آن صلح و آسایش به سربرد. به بقیه در صفحه (۸۱)

کوشندگان «راوا» در راستای رسوا کردن بنیادگرایان و نمایاندن چهره واقعی آنان - بسا با به خطر انداختن جان خود - تلاش کرده اند که از صحنه‌های تکان‌دهنده و شنیدنی دوران طالبان و هم‌اکنون، که بسیاری از همراهان دیروز آنان رنگ عوض کرده اند - تصویرها و پیکره‌های مستندی فراهم آورند. این اسناد که شاید روزی در دادگاه‌های جهانی برای پیگرد جنایتکاران به کار آید، هم اکنون از سوی مقامات آمریکا تکثیر شده و با هواپیما بر روی شهرهای افغانستان پخش شده و می‌شوند. در خور توجه است که دولت آمریکا که می‌خواهد در افغانستان و عراق دموکراسی پیاده کند ابتدایی‌ترین حقوق مصنف و مؤلف را در نظر نگرفته و از این پیکره‌ها بدون دریافت اجازه از «راوا» بهره‌برداری کرده و می‌کند. فراهم آوردن فیلم‌های ویدیویی و پریا ساختن نمایشگاه‌های عکس، پخش دیگری از تلاش‌های روشنگرانه

«راوا» در چند سال اخیر بوده است.

**آنگاه که کتاب ۴۸۰ صفحه‌ای «راوا در رسانه‌های جهان» (RAWA In The World Media) ورق می‌زنم، از شور و شوق سرشار می‌شوم و در برابر کار عظیم «راوا» سر فرود می‌آورم. در آغاز این کتاب فهرستی از ۱۹۰ نوشتار به دست داده شده است که به زبان‌های انگلیسی، اسپانیایی، آلمانی، ایتالیایی و یونانی در رسانه‌های جهان تا آغاز سال ۲۰۰۲ منتشر شده است.**

**این کتاب در برگیرنده مجموعه مصاحبه‌هایی ست که از سوی رسانه‌ها با فعالان «راوا» انجام شده، گزارش‌هایی از گرد همایی‌های «راوا» فراهم آورده شده، خبرهایی ست که درباره «راوا» و فعالیت‌های آن از سوی خبرگزاری‌ها در اختیار رسانه‌ها گذارده شده و یا نوشتارهایی که مفسران و ستون‌نگاران برای رسانه‌ها تنظیم کرده اند به راستی با این تلاش «راوا» اینک توانسته است خود را به عنوان نهادی معتبر به**

«منظورم این جمله‌ی گودرزی است: در جایی از محسن مخملباف و آخرین اثر او «سفر قندهار» یاد کرده بودم و در کنار جستار درخور توجهی که از او در نشریه مترقی «مانتلی ریویو» منتشر شده بود، «سفر قندهار» را به عنوان یک کار روشنگرانه ستوده بودم. اما هنگامی که نگاه آذرخشان را به «سفر قندهار» خواندم دیدم چگونه به درستی در آن به نگاه شونیستی مخملباف به مردم افغانستان پرداخته شده است، از سطحی‌نگری خودم شرمگین شدم. و من بلافاصله به یاد داکتر اکرم عثمان، و اصف باختری، رهنورد زریاب، بیونگ کوهدامنی، داکتر عسکرموسوی، صبوراله سیاه‌سنگ، لطیف پدram، پویافاریابی و سرور آذرخش و همفکران آنان افتادم که با وصف آن که سرشان پیش بنیادگرایان و پای شان پیش میهن‌فروشان پرچمی بوده است و با وصف آن که امروز منحیت قلمبازی‌های امیران جنایتکار مثل «مارشال» فهیم، اسماعیل خان، داکتر عبدالله، ربانی، یونس قانونی، کریم خلیلی و غیره ایفای وظیفه می‌نمایند و چهره‌های بدنام و رسوایی در جامعه به شمار می‌روند، اما نه تنها از شغل دیروز و امروز خود نادم و شرمسار نیستند که حتی به آن می‌نازند. ولی محمود گودرزی را ببینیم که به مجردی که به اشتباهی در اظهار نظرش پی می‌برد، از «شرمگین» شدنش حرف می‌زند.

مبارزه، دانش، تجربه، صداقت و صمیمیت، شخصیت گودرزی‌ها را هم صیقل و صفا بخشیده است. اما خود فروختگی، بی‌عملی و معامله‌گری با جنایت‌پیشگان بنیادگرا، از بسیاری شاعران و نویسندگان وطنی ما مجسمه‌های بی‌شرمی، بی‌شخصیتی و سوداگری ساخته است...»

فرمان س. - پشاور،



بوشته‌ی، هر ولدبیتتر

## دولت امریکا حیوانی وحشی تشنه‌ی خون

است. مردم فراموش نمی‌کنند، آنان مرگ هموعان خود را فراموش نمی‌کنند، آنان شکنجه و قطع اعضا بدن را فراموش نمی‌کنند، آنان بی‌عدالتی را فراموش نمی‌کنند، آنان تعدی را فراموش نمی‌کنند، آنان تروریسم قدرت‌های نیرومند را فراموش نمی‌کنند، آنان نه تنها فراموش نمی‌کنند بلکه به مقاومت هم دست می‌زنند.

بی‌رحمی در نیویارک قابل پیشبینی و اجتناب ناپذیر بود. این یک اقدام تلافی جویانه علیه ظهور دایمی و سیستماتیک تروریسم دولتی در تمام نقاط دنیا و در قسمتی از امریکا در طی سال‌ها بود.

در بریتانیا به عموم مردم هشدار داده شده است تا گوش یزنگ بوده آماده حملات تروریستی احتمالی باشند. لحن هشدار باش به ذات خود احمقانه است. چگونه می‌توان و باید مردم را گوش یزنگ ساخت؟ با بستن دستمال پر دهن برای جلوگیری از گاز سمی؟

بهر صورت، حملات تروریستی تا حد زیادی نتیجه اجتناب ناپذیر چاپلوسی نفرت انگیز و شرمناک صدراعظم ما مقابل امریکا است. ظاهراً از حمله گاز سمی بر سیستم زیرزمینی لندن به نازکی جلوگیری شده بود.

اما ممکن چنین عملی واقعاً به وقوع پیوندد. هزاران کودک مکتب‌رو، روزانه در مترو سفر می‌کنند. اگر آنان به اثر حمله گاز سمی تلف شوند، مسئولیت تماماً به عهده صدراعظم ما خواهد بود. لازم به یادآوری نیست که صدراعظم ما خودش در مترو سفر نمی‌کند.

جنگ پلان شده علیه عراق در حقیقت نقشه‌ایست برای کشتار عمدی هزاران غیر نظامی، ظاهراً به این عنوان که آنان را از شردیکتاتور شان نجات دهند.

امریکا و بریتانیا مسیری را دنبال می‌کنند که تنها می‌تواند به افزایش خشونت در سراسر جهان و سرانجام فاجعه بیانجامد. معلوم است که امریکا در حمله به عراق بی‌قرار است.

به باور من حمله امریکا به عراق نه تنها بخاطر کنترل نفت آن بلکه همچنان بخاطر اینست که حالا دولت امریکا یک حیوان وحشی تشنه‌ی خون است و صرف با زبان گلوله حرف می‌زند. اکثر امریکایی‌ها که ما می‌شناسیم از موضع دولت شان به هراس افتاده‌اند، اما به نظر می‌رسد که راه دیگری ندارند.

تا زمانیکه اروپا اتحاد، خود، استواری، هوشیاری، شجاعت و اراده مقابله و مقاومت در برابر امریکا را نداشته باشد، خود شایسته حرف الکساندر هرزن خواهد بود «ما طبیب نیستیم، ما مرض هستیم».

□

اوایل امسال بخاطر سرطان عملیات شدم. عملیات و تأثیرات بعدی آن چیزی مانند کایوس بود. احساس می‌کردم کسی هستم که نمی‌توانم شنا کنم، در اعماق اقیانوسی تاریک و بی‌انتها بالا و پایین می‌روم مگر غرق نمی‌شوم و بسیار خوشحال بودم که زنده هستم.

بهر حال، دریافتیم که بیرون آمدن از کایوس شخصی، داخل شدن به یک کایوس نامحدود و فراگیر اجتماعی بود. کایوس هستری، نادانی، تکبر، حماقت و جنگ‌طلبی امریکایی، قویترین ملتی که دنیا تا حال می‌شناسد و علیه باقی دنیا وارد جنگ می‌شود.

ریس جمهوریش گفته است «اگر با ما نیستید، علیه ما هستید» او همچنان گفته است «ما اجازه نخواهیم داد که بدترین سلاح‌های دنیا در دست بدترین رهبران دنیا باقی بماند» کاملاً درست. سر در گریانت کن. خودت هستی.

امریکا در حال حاضر در جریان توسعه سیستم پیشرفته «سلاح‌های کشتار جمعی» است و آماده است آن را در جایی که مناسب ببیند، استعمال کند. و بیشترین سلاح‌های دنیا را در دست دارد.

امریکا بر آنست که ۳۰۰۰ کشته در نیویارک تنها کشته‌هایی اند که به حساب آورده می‌شوند، تنها کشته‌هایی اند که اهمیت دارند. آنان کشته‌های امریکایی اند. کشته‌های دیگر غیر واقعی، مجرد و بی‌اهمیت اند.

از ۳۰۰۰ کشته در افغانستان هرگز سخنی در میان نیست. از صدها هزار مرده اطفال عراقی در جریان تحریم امریکا و انگلیس که آنها را از ادویه ضروری محروم کرده بودند، سخنی در میان نیست.

به تأثیرات یورانیوم مصرف شده در جنگ خلیج توسط امریکا هرگز اشاره نشده است. سطح تشعشع رادیواکتیو بطور وحشتناکی بالا است. اطفال بدون سیستم عصبی نمو کرده، بدون چشم و بدون اعضای تناسلی متولد می‌شوند.

به ۲۰۰۰۰۰ کشته‌ای که در سال ۱۹۷۵ در تیمور شرقی به دستور و کمک مالی دولت امریکا توسط اندونیزیا صورت گرفت، هرگز اشاره نشده است.

به عملیات نظامی‌ای که به حمایت مالی و سیاسی امریکا در گواتیمالا، چیلی، السلوا دور، نیکاراگوئه، اورگوئه، ارجنتاین و هائیتی صورت گرفت و ۵۰۰۰۰۰ کشته بجای گذاشت، هرگز اشاره نشده است.

به میلیون‌ها کشته در ویتنام، لائوس و کمبودی دیگر اشاره نمی‌شود. اما این چه قضاوتی نادرست از امروز و تعبیری ضلط از تاریخ

# جنبش ضد جنگ عراق با آن که

با آغاز تدارک حمله به عراق، مردم صلحدوست امریکا فریاد برآوردند: «بنام ما نه!» و از آن زمان به اینسو «بنام ما نه!» به صورت یکی از بزرگترین و فعالترین نهادهای ضد جنگ در امریکا در آمده است.

گفت که بوش عقاید دینی اش را به شیوه ای که بین اسلافش هرگز نظیر نداشته، به نمایش می گذارد و اسامه بن لادن به جنگ مقدسی علیه امریکا برخاسته است.

گوتترگراس ضمن محکوم نمودن استعمال بمب های خوشه ای افزود: «امریکا بیشتر و بیشتر به مثابه جنایتکاری جنگی رفتار می کند. امریکاییان جنگ را خواهند برد اما بازندگان حقیقی در ایالت متحده خواهند بود زیرا این کشور بخش قابل ملاحظه ای از اعتبارش را باخته است.» او همچنین تأکید ورزید تا زمانی که دیکتاتورها و رژیم آنان در خدمت منافع سیاست خارجی واشنگتن بوده اند از آنان پشتیبانی کرده است. نشریه «کتاب ها و نویسندگان» ۲۷ آوریل ۲۰۰۳

## گستره ی جهانی عظیمی یافت

نلسن ماندلا در

مصاحبه ای با مجله امریکایی

«نیوزویک» (۲۹ سپتامبر

۲۰۰۲) گفت حمایت امریکا از کودتای سال ۱۹۵۳ (۲۸ اسد ۱۳۳۲) توسط شاه ایران بود که به انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ منجر شد.

ماندلای ۸۴ ساله، برخی از مشاوران ارشد آقای بوش از جمله دیک چنی، معاون وی را «دایناسور» خواند.

آقای ماندلا در مورد افغانستان گفت که حمایت امریکا از مجاهدین و اسامه بن لادن در برابر اتحاد جماهیر شوروی و عدم همکاری این کشور با سازمان ملل متحد پس از عقب نشینی شوروی باعث شد طالبان در این کشور به قدرت برسند.

وی گفت: «اگر به این مسایل نگاه کنید به این نتیجه می رسید که طرز نگرش امریکا تهدیدی برای صلح جهان است.»

وی گفت هیچ سندی برای ثابت کردن این ادعا ارائه نشده است که عراق سلاح های کشتار جمعی در اختیار دارد. در همین حال اسکات ریتر،

بازرس سابق تسلیحاتی سازمان ملل متحد در بغداد نیز گفته است چنین اسنادی وجود ندارد.

وی گفت «اما ما می دانیم که اسرائیل سلاح های کشتار جمعی در اختیار دارد، اما هیچ کس به آن اشاره نمی کند.»

## نتوانست از جنگ جلوگیری،

مایکل مور فلمساز امریکایی زمانی که

جایزه اسکار را دریافت می داشت، دولت

امریکا جنگ در عراق را راه انداخته بود. وی

مایکل مور



طی مراسم بقایت رسمی و پرزرق و برق اعطای جایزه که در سراسر دنیا هم پخش می شد، به جای آن که چشمانش را بسته و در رویای دستیابی به شهرت، افتخار و پول غرق شود، آن را مساعدترین فرصت یافت تا فریاد وجدانش و در واقع فریاد وجدان دهها میلیون نفر در امریکا و سراسر دنیا را در اعتراض علیه جنگ بلند نماید.

او با صراحت گفت: «ما مخالف این جنگ هستیم. ننگ بر تو آقای بوش، ننگ!» او همچنان بوش را رییس جمهوری «تقلبی» خواند که در عصری تقلبی و با انتخاباتی تقلبی روی صحنه آمده و سربازان امریکایی را به دلایلی تقلبی به جنگ فرستاده است.

کریس کوپر، پدرو المودوبار، آدریان برادی نیز حین دریافت جایزه اسکار بر ضد جنگ سخن گفتند.

انسان در حالی که سرشار از احساس احترام به مایکل مورها می شود باز هم بی اختیار به یاد نویسندگان و

شاعران خادی - جهادی از جمله رهنورد زریاب وطنی می افتد که با چه دناوت رقت انگیزی به دریافت لقب

«کارمند شایسته فرهنگ» از سوی رژیمی پوشالی

می بالد و رفقای حقیرتر از خودش او را چف و پف

می کنند. □

## اما فردا چنین نخواهد بود!



عساکر امریکایی، عده‌ای از دزدان دستگیر شده را برهنه نموده در خیابان‌های بغداد گردانیدند. اما امریکاییان «متمدن» فقط فراموش کردند به روی آن افراد هم رنگ سیاه بزنند تا به این ترتیب یگانگی کامل سطح شان را با سطح طالبان وحشی به نمایش گذارند!

راستی نزدیک بود فاجعه‌ای رخ بدهد.

اما فیلم مخملباف از این دست نیست. آیا اشکالی دارد نشان بدهیم که بسیاری از مردم افغانستان پای خود را از دست داده‌اند؟ و یا این که مردم گرسنه هستند و به نان احتیاج دارند؟ به هر حال گزارشی که من درباره این فیلم در این مجله خواندم نشان می‌داد که سابقه آقای مخملباف که روزی یک بنیادگرا بوده است از ذهن این دوستان پاک نمی‌شود. حالا به راستی چه اشکالی دارد که افراد تغییر کنند؟

در سلسله مقالاتی نیز که درباره جناح‌های مختلف حکومتی در افغانستان نوشته شده است این مشکل به چشم می‌خورد. هنگامی که من به صفحه‌ی آخر مجله رسیدم یا خود فکر کردم بالاخره چه کسی در افغانستان باید کاری بکند. همه که بد هستند. لبه‌ی تیز حمله حتی مستوجه گروه‌های چپ‌ی افغانستان بود. پس در نتیجه - در کمال خونسردی - به این نتیجه رسیدم که RAWA چنان در درد و رنج ناشی از بدبختی‌های افغانستان دست و پا می‌زند که شمشیر خود را در تمامی جهات فضا به حرکت در می‌آورد. به عنوان یک نیروی در «اپوزیسیون» این اشکالی ندارد، اما بهتر است «راوا» به این فکر کند اگر روزی به قدرت برسد چکار باید بکند و طرف چه کسانی را بگیرد. نشریه «پیام زن» نشریه با ارزشی ست. این نشریه برای ادامه حیات خود به کمک مادی نیاز دارد. چک‌های خود را می‌توانید زیر عنوان: Payable to SEE/Afghan Women's Mission امضا کنید و

به آدرس زیر بفرستید: Afghan Women's Mission.

طبیعتاً از طریق همین آدرس می‌توانید این مجله را آبلونه

بشوید. ☐

### نگاهی به «پیام زن» نشریه...

مغز بیرون بکشد داد و هوار نمی‌کند. او بر عکس بسیار خونسرد و آرام دست به مطالعه می‌زند تا بهترین راه نابود کردن غده را پیدا کند. ممکن است جراح در جهت نابود کردن غده متوجه شود که «فعلاً» این کار ممکن نیست. مثلاً شاید به این دلیل که بیمار ظرفیت تحمل بیهوشی را ندارد، یا این که خارج کردن غده به بخشی از سلول‌های مغز او صدمه خواهد زد. جراح تمام این مراحل را با خونسردی، اما با دقت و آرامش دنبال می‌کند.

پیام زن اما فاصله زیادی به حالت این جراح دارد. پیام زن می‌خواهد در طول زمانی کوتاه، همه آن چه را که بر سر افغانستان و زبان افغان رفته است مداوا کند. فریاد می‌زند، هورا می‌کشد، و گاهی چنین به نظر می‌رسد که زیاده روی می‌کند. به طور مثال فیلم «قندهار» ساخته محسن مخملباف را می‌گوید. من به آقای مخملباف دوست نیستم، اما این فیلم، فیلم بسیار خوبی ست. ساختار خوبی دارد. بخشی از گوشه‌های دردهای افغانستان را در معرض دید می‌گذارد که برای بیننده خالی‌الذهن غربی بسیار مهم است. فیلم خوش ساختی ست. و این مسئله بسیار مهمی در سینماست. هنگامی که من در زندان بودم یک فیلم خبری از جریان کشته شدن چند پاسدار را به دست سازمان مجاهدین از تلویزیون نشان می‌دادند. اشکال بزرگ این فیلم این بود که به جای آن که تراژدی باشد به نظر «خنده‌دار» می‌رسید. زندانیان هم خندیدند و مسئول بند از فرصت استفاده کرد تا برود و چغولی زندانیان را به رئیس زندان بکند. به



# پاسخ به نامه‌هایی از «ب. شنوا»

سعی می‌کنم لکه‌های خون پر سر و رویش را لیسیده و او را به عنوان «نویسنده» و «منتقد» و... بشناساند، تنها و تنها «در حیرت» شوید.

خاینکی موسوم به شاهپور افغانی زمانی گلبدین را «غازی حکمتیار» لقب داده بود. \*\* آیا او با این فرومایگی، خود را نفرت‌بارتر از پادارش گلبدین نمی‌سازد؟ و حتماً توجه دارید که این سرور آذرخش ناظر ریخته

شدن خون چندین برادر انقلابی‌اش توسط پوشالیان و چه بسا مشخصاً حسین فخری، اکرم عثمان، لطیف پدرام، اسداله حبیب و... نیز بوده است. مردم ما سرور آذرخش‌ها را صاف و ساده بی‌غیرت و خونفروش می‌نامند اما میزان «خشم» شما علیه آنان خواننده را «در حیرت» می‌اندازد.

لیکن نکبت اینجا نیست. نکبت آنجاست که واصف‌خان‌باختری می‌نشیند و برای کتاب همین سرور آذرخش که خون صد‌ها هم‌رمز قدیمش را به جیفه زنده ماندن و خارج رفتن سودا کرد، طبق فرمایش شاعر، مقدمه قلمی می‌فرماید!

سقوط در سقوط و ابتذال در ابتذال!

با این هم شما برای واصف دل می‌سوزانید!

اکنون خوشت همین جا بمانیم تا اول موضوع او و بعد مسایل دیگر بین شما و ما مطرح شوند. چرا که ما به هر حال به افشای این حلقه تنگین که واصف معمولاً در مدارش در جولان است ادامه خواهیم داد و لو شما و عده‌ای دیگر را خوش نیاید. می‌نویسید:

دشمنی شما با واصف‌باختری ریشه در گذشته‌ها دارد. شما ناراحتید که چرا واصف‌باختری به سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید پشت گشتاند و از آن بریدید شما ناراحتید که چرا واصف‌باختری با عقاید مارکسیستی پیوند گسست و به اسلام و تصوف و این حرف‌ها روی آورد.

می‌توان «مارکسیست» نبود ولی با این هم مبارز قاطع ضد پنیادگرا بود. البته بریدن هر هنرمندی از گذشته‌ای انقلابی و تمکین در برابر پوشالیان و پنیادگرایان خال تنگی است بر پیشانی او که باید از آن به مبارزان آگاهی داد که مبادا به عین سقوط گرفتار آیند. اما هیچگاه کل و کنه حرف ما با واصف ننگ پشت کردن وی به گذشته‌ای با افتخار نبوده است. هستند کسانی که با «شعله جاوید»، با مارکسیزم و «ایزم»‌هایی از این قبیل تا دم مرگ جور نمی‌آیند ولی با اینحال معامله با جنایتکاران جهادی را حداقل بی‌شرافتی می‌دانند. این ساخت و خیالات شماست آقای شنوا که ما ناراحتیم که چرا واصف «با عقاید

دوست محترم، چنانچه دیدید نامه‌هایی از شما را اندکی تلخیص شده و با حذف صرفاً نام‌هایی از مبارزان کشور که شیوه کارشان علنی نیست (تعجب می‌کنیم که شما چطور به زشتی این عمل متوجه نشده اید) منتشر ساختیم و اکنون بدون مقدمه پاسخ خود را می‌آوریم. در مورد برخورد ما به «فرهنگیان» تسلیم طلب یا خاین «نکات توافق» نسبتاً زیاد خود را با ما شمرده اید که با حرکت از آنها خواهیم دید که یا «توافق» شما با ما سطحی است یا اگر اینطور نیست پس در برخوردتان به تعدادی که بوی شان کمتر از همتاهای شان نیست، جانب انصاف را مراعات نمی‌نمایید. مثلاً: شما از حسین فخری با کلمات «کثیف و ذلیل و مهوع» و... یاد می‌کنید و به درستی می‌نویسید که حتی اگر کلمه‌ای «شاعرانه و انسانی» را در نوشته‌هایش به کار ببرد (که اگر به زحمتش بیارزد می‌توان یافت که آن کلمات را هم از جایی زده است!) استغراق و دلبدی برای تان دست می‌دهد.

خیلی خوب، اما ببینید یکی از همان کسانی که «چرندیات مهوع» او، نبی عظیمی، اسداله حبیب، کریم میثاق و... را به «ارزیابی» می‌گیرد آن هم با هزار اکت «منتقد» و «نویسنده» و «شاعر»، شخصی است به نام سرور آذرخش که به «بررسی» داستان‌های حسین فخری می‌باند و شاید به خیانت‌های ادبی دیگری ازین قبیل مشغول بوده باشد که ما خبر نداریم ولی حسین‌خان‌فخری را جلدی گرفتن به خودی خود کافیت است که به عمق انحطاط و حقارت وی پی‌بریم. حسین فخری فرآورده‌ای شناخته شده با مارک و نشان خاد در پیشانی می‌باشد که پس از فنا شدن والد معنویش از سال ۷۱ به اینسو نظیر سایر پوشالیان تصور می‌کند که شاید به واسطه گردش قلم در سرزمین بی‌صاحب و ملوث شده از عفن طالبی و جهادی، لکه‌های خون و خیانت در دهان و دامنش را بشوید؛ او گناهی بیشتر از آنچه در ذاتش بوده مرتکب نشده و بیچاره همانطور عمل می‌کند که هر خادی و مینفروش دیگر؛ اما باید «کثیف» تر، «ذلیل» تر و «مهوع» تر از او سرور آذرخش‌ها باشند که به «درنگی» به «آفریده‌های داستانی» او می‌پردازند. \*

شما که به خوبی نفرت تان را از حسین فخری‌ها بیان می‌نمایید لیکن به جای آن که از جار بیشتری نسبت به سرور آذرخش‌ها ابراز نمایید تنها می‌نویسید از آن کسان «در حیرت» می‌شوید!

این صحیح و صادقانه نیست که یک خاین را متفور بدانید ولی از کسی که همان خاین را می‌آراید، تاز می‌دهد، «آثار»ش را موضوع «کار ادبی»‌اش قرار می‌دهد؛ از او تصویری غیر از آنچه هست می‌تراشد و

«رجوع شود به «درنگی» بر آفریده‌های داستانی فخری» از سرور آذرخش، «تعاون» شماره سوم، اسد و ستیله ۱۳۷۷.

\*\*\* «دی‌فرنتیر پست»، ۲۶ اکتبر ۱۹۹۰

زمانی از مبارزان ضد خائنان پوشالی و اخوانی بودند، شعرشان بر زبان هزاران مبارز جاری بود، و یا حمل بیرق رهایی و بهروزی مردم در «کوچه‌های باور» آنان راه داشتند. اگر اینان «مختار» بودند با روس‌ها و چاکران پسانند، لاف‌ها را باید حد را همین جاذبه می‌داشتند و به زیر پای اخوان نمی‌افتادند. ولی حالا که چنین شده دیگر نباید از آنان «قربب خورندگان معصوم» ساخت و باید آنان را در همان صف زرد رهنورد زریاب‌ها، لایق‌ها و لطیف‌پدرام‌ها دید.

افشا و طرد و اصف‌ها از این نظر هم اهمیت فراوان کسب می‌کند که دشمن یا تمسک به سست‌های عصری آنان می‌خواهد چنین ضد پوشالی و ضد اخوانی ما را بی‌ایمان و زردروی از خیانت‌ها و دودلی و نتیجتاً منفعل و محو نشان دهد. بناءً از پس زدن تام و تمام ماسک و اصف‌ها (که چیزی خود به روی خود می‌زنند و چیزی هم «ادبا»ی خادای برای شان می‌دوزند) باید به دشمن فهماند که این جنبش بزرگ خیلی بی‌رحم و بی‌ملاحظه بین خود و خائنان به آن خط می‌کشد.

اگر و اصف‌ها «حق» داشتند به عقاید آزادیخواهانه شان پشت کنند دیگران هم حق دارند و مکلف اند درباره مردن شرم‌آور آنان به مردم

«و علاوه بر این‌ها، معتقدیم که در این جهان پر آشوب مارکسیزم برای عده‌ای روشنفکران پرگو و کتابی به وسیله و تظاهر بدل شده است. کاش چنان می‌بود که به صرف مهر «مارکسیست» دیدن در پیشانی این و آن فرد یا تشکیلات، می‌شد در زمینه مبارزه ضد بنیادگرایی او را «همراه» خود دانست. صرف نظر از مشکلاتی که با «مارکسیست»‌های معین وطنی خود داریم گویا «مارکسیست»‌های خارجی هم از امراض اینان فارغ نیستند.

سال گذشته نشریه «وانگارد» VANGUARD از حزب کمونیست استرالیا (مارکسیست - لنینیست) مقاله‌ای در ستایش از احمدشاه مسعود و توصیه‌هایی به اسامه‌بن لادن که به جای تروریسم به جنگ توده‌ای بپردازد (!) انتشار داد. و در شماره بعدی به عنوان «حسن نیت» (!) متن کامل اعلامیه‌ای از «راوا» را آورد. ما طی نامه‌ای به حزب مذکور مراتب انزجار خود را از این امر ابراز داشتیم تا خوانندگان متوجه موضوع مسخره‌ی آن نشریه «مارکسیستی» شده و ضمناً بدانند که «راوا» از «تمایل» به «مارکسیست»‌های غیر قاطع با بنیادگرایان هار دارد.

همچنین پارسل جبهه‌ای «مارکسیستی» و «ضد امپریالیستی» از ما برای شرکت در جلسه‌ای جهانی دعوت کرد. لیکن از آنجایی که دیدیم از چند سازمان بنیادگرایی عربی نیز (به علت ضد امریکایی بودن آنها) دعوت به عمل آمده بود، آن را رد و اعلام نمودیم که از نظر «راوا» این نوع «مبارزه ضد امپریالیستی» در واقع نوعی خدمتگزاری به تروریست‌های بنیادگراست.

واصف شما، با این فلاکت فعلی‌اش اگر هزار بار هم ادعا نماید که با «مارکسیزم» و «شعله جاوید» پیمان دارد ولی گذشته همکاری‌اش با پوشالیان و بنیادگرایان را تیرباران نکند، تباهی‌اش را دو نخواهد کرد.

مارکسیستی پیوند گسست و به اسلام و تصوف روی آورد، ما عسکر موسوی‌ها، لطیف‌پدرام‌ها، معصومه‌عصمتی‌ها، فاطمه گیلانی‌ها، نشرینگارگرها، نبی مصداق‌ها و... را افشاء نموده‌ایم، آیا مشکل ما با آنان «گسست آنان از مارکسیزم» بوده یا «گسست» از وجدان و ارزش‌های آزادیخواهانه؟

تکرار می‌کنیم که آن «گسست»‌ها می‌توانست هیچ مسئله‌ای نباشد مشروط بر این که به پستی پیوند با پوشالیان و از آن خائنانه‌تر با بنیادگرایان نمی‌انجامید. اینست اساس و «ریشه» «دشمنی» ما با و اصف و «واصف گرایان».

دور نرویم، ایران را بگیریم. شاعران و نویسندگان پیشماری بودند که پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ از «حزب توده» بریدند اما اغلب آنان به خفت و اصف‌ها نفلیت‌دند بلکه با در پیش گرفتن راهی تازه به مبارزه ادامه دادند و آثار گرانبه‌ای و سیاسی پدید آوردند. در عین حال آنانی که به ذلت همکاری با رژیم شاه و خمینی تن دادند، علی‌الرغم فعالیت‌های ادبی لکه خیانت را از جبین خود سترده نتوانستند. در شماره ۵۰ «پیام زن» نوشتیم که و اصف ۲۰ سال پیش غرورش را فروخت. و آدم بی‌فروغ یعنی آدم بی‌کینه و بی‌جبهه و بی‌مسلك و بی‌طرف مقابل تبهکاران جهادی، چه بدر می‌خورد؟\*

آیا شما افرادی را نمی‌شناسید که به همکاری با جانیان جهادی دعوت شده اند ولی جواب داده باشند که «اگر نتوانیم رویاروی با بنیادگرایان بایستیم، کم از کم حتی به قیمت ریختن خون ما هم حاضر نخواهیم بود در همکاری با آنان یا شرف ما معامله کنیم؟ ما فراوان از این گونه مردم نجیب را سراغ داریم. حتی در «لویه جرگه» شاهد حضور یکچنان هموطنان دلاور خویش بودیم.

بسیار متأسفیم دوست محترم که شما در توضیح «تفاوت»‌های تان با ما به آنچه درباره و اصف نوشته‌ایم (شماره ۵۰ «پیام زن») برخورد نداشته اید که ما می‌پذیرفتیم یا رد می‌کردیم و کار آسان می‌شد. بنابر این چاره‌ای نداریم جز این که در آخر پیرگراف‌هایی از مقاله «واصف باختری شاعری معلق بین جانیانکاران پوشالی، اخوانی به روایت منتقدی خادای - جهادی» را بیاوریم تا ببینید که ادعای «شما ناراحتید که چرا و اصف باختری...» درست نیست و این شاعر به گفته شما با «شرم و سرانگندگی جاوداتی» آنقدر جوانب معیوب و پوسیده دارد که پشت کردنش به عقاید دیروزش در مقابل آنها رنگ می‌بازد.

اگر خلیل‌اله‌هاشمیان‌ها، نشرینگارگرها و نبی مصداق‌ها در سطح نوکری ملاعمر پائین آمدند، و اصف با پذیرفتن ریاست انجمن نویسندگان خود را به برهان‌الدین ربانی فروخت. و این آخرین میخ بود بر تابوتش.

حالا اجازه بدهید مجدداً و مصرأً از شما بپرسیم که فرق بین اکرم عثمان و و اصف چیست؟ بر پیشانی اولی چه نوشته شده که از او ابراز نفرت می‌کنید اما از دیگری بغض گلوئی تان را می‌گیرد؟ به اعتقاد ما و اصف‌ها باید بیشتر افشا و محکوم شوند زیرا ایشان

آگاهی بدهند.

خادی‌اش را به آدم حقیرتر از خود (سرورآذرخش) پاس دهد تا «آثار» افسر خادی را به «پرسی» گیرد.

از طرف دیگر باور نداریم که سرمد شهید اگر زنده می‌بود و ۲۰ سال غوطه‌ور بودن واصف را در کرنش و بزدلی و فلاکت‌زدگی سیاسی و ادبی می‌دید، باز هم به او یبایی قایل می‌شد و به «تعهد و اصالت و

شما خوب است به جای گریه برای «فجعه انسانی» واصف به حال جنبش درخشانی بگریید که با پیوستن واصف‌ها به روس‌ها و نوکران و سپس جنایتکاران بنیادگرا، جقدر لطمه و سوزن می‌خورد و آن جنایتکاران در وجود واصف‌ها چگونه از غلبه ارتجاعی‌ترین

«کسانی که... گفتن از عشق فردی را در این هنگامه خونین حرام می‌دانند، درک درستی از عوالم و عواطف بی‌پایان انسان ندارند.» نه آقای شنوا، آثانی که درکی بسیار صحیح و عمیق و گسترده و هزاران بار فروتن‌تر از ما و شما از «عوالم و عواطف بی‌پایان انسان» دارند نیز «عشق فردی» را «درین هنگامه خونین» نفرین می‌کنند. شعر بزرگ «کاروان» از هالف سایه که عده‌ای مستعد به جور آمدن با درخیمان مذهبی می‌کوشند آن را کم بها داده و حتی تحقیر کنند، کماکان همچون تیری بر مردمک چشم «برهنه سریان» و مشوقان آنان می‌نشیند. «کاروان» ماند و سرود و ورد کلام مبارزان شد اما شعرهای ماورای سدادگاه افغانستان، شعرهای مربوط مشکلات سکسی، هیچ کدام نمانده و نخواهد ماند.

## هنگام بوسه و غزل عاشقانه نیست

دیربست، گالیا!	دیربست، گالیا!	دیربست، گالیا!
در گوش من فسانهٔ دلدادگی مخوان!	هنگام بوسه و غزل عاشقانه نیست.	در گوش من فسانهٔ دلدادگی مخوان!
اکنون ز من ترانهٔ شوریدگی مخواه!	هر چیز رنگ آتش و خون دارد این زمان.	دیگر ز من ترانهٔ شوریدگی مخواه!
زودست، گالیا! نرسیدست کاروان...	هنگامهٔ رهایی لب‌ها و دست‌هاست	دیربست، گالیا! به ره افتاد کاروان.
روزی که بازوان بلورین صبحدم	عصیان زندگی است.	
برداشت تیغ و پردهٔ تاریک شب شکافت.		عشق من و تو؟ ... آه
روزی که آفتاب	در روی من مغلط!	این هم حکایتی است.
از هر درچهٔ نفث،	شیرینی نگاه تو بر من حرام باد!	اما، درین زمانه که درمانده هر کسی
روزی که گونه و لب یازان هملبرد	بر من حرام باد ازین پس شراب و عشق!	از بهر نان شب،
رنگ نشاط و خندهٔ گمگشته باز یافت	بر من حرام باد تپشهای قلب شاد!	دیگر برای عشق و حکایت مجال نیست.
من نیز باز خواهم گردید آن زمان	یازان من به بلند:	اینجا به خاک خفته هزار آرزوی پاک
سوی ترانه‌ها و غزل‌ها و بوسه‌ها،	در دخمه‌های تیره و نمناک باغشاه،	اینجا به باد رفته هزار آتش جوان
سوی بهارهای دل انگیز گل‌فشان،	در عزلت تب‌آور تبسیدگاه خارک،	دست هزار کودک شیرین بی‌گناه
سوی تو،	در هر کنار و گوشهٔ این دوزخ سیاه.	چشم هزار دختر بیمار ناتوان...
عشق من!		

پرمایگی» در شعر اوج می‌نهد.

سرمد و سرمد‌ها شاهد گور بودن پاهای واصف در لجن تسلیم‌طلبی بودند و نه فرو رفتن تا فرق در آن را. ما شکی نداریم که سرمد و سرمد‌ها به مجردی که می‌دیدند واصف تسلیم‌طلبی را تا حد قبول ریاست انجمن نویسندگان پوشالی و سفرهای مستانه به شوروی کشانیده است و بعد هم به ربانی سلامی می‌زند، او را همراه «اصالت و پرمایگی در شعرش» یکجا به مثابه خاین طرد می‌کردند.

ایده‌ها بر پاک‌ترین ایده‌ها سر از پا نمی‌شناسند.

چه شما به ما اندرز دهید و چه از به خون خفتگانی مانند سرمد و مجیدکلکانی وکالت کنید که واصف را «به عنوان خاین به مردم یا دشمن مردم نمی‌شناختند»، ما معتقدیم که او با سودا کردن خود و شعرش به پوشالیان و بنیادگرایان بدترین خیانت ممکن را به مردم مرتکب شده است. و بالاخره برای او چه باقی می‌ماند که «آدم کثیف و ذلیلی چون حسین فخری» کتابش را تقریظ کند و او هم متقابلاً همدم

پرهیز نکردید.

اتفاقاً شما به یک اقدام پلیسی کثیفی اشاره می‌نمایید (ولی متأسفانه بدون محکوم ساختن و اظهار نفرت از آن) که از رنگین‌خان سرزده و در مبارزه به شیوه‌ای متوسل شده که پسندیده‌ی تنها ورشکسته‌ترین، مترجعت‌ترین و درمانده‌ترین افراد به شمار می‌رود. او و همدستانش عکس می‌نا و چند تن از اعضای دوسازمان مخفی انقلابی را با هتاک‌ی نوع خادای منتشر ساختند تا پاندهای تروریست اخوان را در شکار آنان یاری دهند. این روش ردیالانه در جنبش ما نظیر نداشت و مرتکبین آن داغی را در جبین شان حک کرده اند که معلوم نیست چه وقت و چگونه پاک خواهد شد.

این حادثه مدت‌ها پیش اتفاق افتاده بود و آن زمان مبارزه ضدروس «راوا» آن قدر خطرناک بود که نشد به عمل پلیسی آقای رنگین بپردازد. برخورد ما به وی در «پیام زن» شماره ۴۷ محدود ماند و آن هم فقط در ارتباط به شاگویی بی‌ربط و مسخره وی از فاروق فارانی بود و نه خیانت وی به «سازمان رهایی».

آیا آقای دکتر رنگین و نظایرش از همدست شدن با جنایتکاران بنیادگرا خجل اند و درس گرفته و از استفاده از برخورد پلیسی به ما و سازمان‌های انقلابی منبجض ضامن وحدت با مرتجعان گوناگون و تثبیت «دموکرات» بودن شان نزد غرب، استعفا داده اند؟

بدیختانه چنین به نظر نمی‌رسد. همین فرد به یک دوست آلمانی ما تا توانست «راوا» را تخریب کرده و به آن اتهام بسته است. اگر قضیه برای شما یا همفکران در قضاوت در مورد رنگین تعیین کننده باشد، آن آلمانی ممکن است موضوع را مفصل بیان نماید.

ملاحظه می‌کنید که مشکلات ما با برخی از «عزیزان» شما چقدر زیاد است.

یاد تان باشد آقای شنوا که «سازمان رهایی» که با گلبندین و شرکا در نبرد است از عهده خیانت و مخالفتش پیرامده می‌تواند و از ما و شما و امثال ما استمداد نخواهد کرد. پای این سازمان را در کار ما به پیش کشیدن شیوه برخورد مبتدلی است از سوی معاندان تا زنان را بی‌شعور، «نصف مرد» و نامستقل نشان دهند. آنانی که از تروریسم اخوان پشت شان عرق می‌کند، زمانی که «راوا» را می‌بینند درکنام این جنایتکاران در پاکستان اکسیون‌هایی بر پا می‌دارد، به عوض علاج جبین خود، خیانتانه اتهام وابستگی به آی‌اس‌آی را بر ما می‌پندند. و اگر این نشد، می‌گویند کار ما را مردان این و آن سازمان انجام می‌دهند! حملات ترشیرنگارگر، اکرم عثمان و لطیف پندرام معلوم از این گونه اشاره‌های سخیف ضد زن اند.

بناء باید کوشید در ابتدال آن گونه برچسب زدن‌ها گرفتار نشد و آن را گذارد به بنیادگرایان و آقایان و خانم‌های معلوم الحال نوکر آنان.

در مورد فاروق فارانی هم مسئله بریدنش از «سازمان رهایی» مطرح نبود و نیست. ما جدا از بریدنش از سازمانش و عمدتاً براساس بقیه در صفحه (۸۵)

می‌گویند نه؟ بسیار خوب در آنصورت سرمد شهید مثل شما دچار اشتباه رقت‌انگیزی بود!

ولی شوخی می‌کنید یا جدی می‌گویید آقای شنوا، کدام «تعهد و اصالت و پرمایگی»؟ «تعهد و اصالت و پرمایگی» در خدمت به روس‌ها و نوکران یا «تعهد و اصالت و پرمایگی» در پیکار ضد جنایتکاران بنیادگرا؟ یا «تعهد و اصالت و پرمایگی» در همنشینی با «آدم کثیف و ذلیلی چون حسین فخری»؟؟

ما همواره تأکید داشته ایم که نازدادن تسلیم طلبان و خاینان از هر رهگذری که باشد، نتیجه مثبتی نخواهد داشت. اینان باید از سوی روشنفکران آگاه با یکوت شوند؛ باید دریابند که وقتی آنقدر به کرامت شان چغلی بپاشند که حتی از ارتباط با داکتر حلیم تنویرها، لطیف پندرام‌ها و حسین فخری‌ها هم عار نکنند، دیگر هیچ فرد شرافتمند حاضر نخواهد بود با آنان نشست و برخاست داشته و شونده جبر و بحث‌های متظاهرانه، پوک، بی‌هدف و خمارآلود آنان درباره شعر و غیر شعر باشد.

یکی از عیب‌های زننده‌ی بسیاری از به اصطلاح روشنفکران ما اینست که توجه نمی‌کنند اگر فلان و بهمان آقا یا خانم از نظر سیاسی در کنار دشمن ایستاده است پس کارش هر قدر هم تبلیغ شود که «عمیق» است و حاوی «تعهد و اصالت و پرمایگی»، پو می‌دهد و نباید فریب خورد.

هنگامی که این گونه روشنفکران در دنیای «شعر و ادب» پرانی به جوش می‌آیند از یاد می‌برند که خود و یا واصف‌ها در کجا ایستاده اند. آنان به کودکانی بدل می‌شوند که سرگین را از سمک تشخیص نتوانسته و بدینتریب خود را مفتضح و ممدوحان شان را در ایلغار علیه ادبیات و هنر آزاد یخوهرانه و ضد بنیادگرایی قمعچین می‌کنند.

مردم در مبارزه با روشنفکران خاین حل مسئله را ساده و پیاده در انحلال فزیکتی آنان می‌بینند. ولی به نظر ما فکر و سیاست روشنفکرانی که خود را در اختیار اخوان گذاشته اند باید افشأ شوند یعنی به معنی واقعی کلمه کشته شوند تا در نتیجه «ویروس» شان در هیچ جایی و بر هیچ کسی کارگر نباشد.

مخالفت دیگر شما با ما باز هم روی برخورد ما به افراد می‌چرخد. ولی درین مورد متأسفانه لحن شما با لحن دشمنان ما شباهت می‌یابد. شما ما را به سازمان دیگری متعلق دانسته و آن وقت به کبرا و صفرا جیدن دلخواه خود می‌پردازید:

فاروق فارانی و رنگین تا زمانی که با سازمان رهایی و راوا موافق بودند هیچ عیب و نقص نداشتند... اما زمانی که... آنها مخالفت با جناح حاکم در سازمان رهایی کردند و رنگین در نشریه صدای افغانستان در آلمان تصویرهایی از رهبر راوا که در آن وقت زنده بود را چاپ کرد و آن حرف‌هایی که باید نمی‌نوشت اما نوشت... آن وقت شما تیغ و تلوار را به جان فارانی و رنگین برداشته اید و... رنگین را لقب خلموک دادید و حتی از تاختن به خانم فارانی هم



[illegible]

## سلیم - آمریکا

خواهران رزمندگان،

از دیدن شماره ۵۵ و ۵۶ «پيام زن» هيجان زده شدم و نفسی به راحت کشیدم که تنها خنجر مرگولی فاشیست‌های مذهبی در کشور ما کماکان امیدبخش و نیرو دهنده است. هر چند مشکلات بر سر راه انتشار آن برای لاف‌ل‌ماهایی که در غرب بسر می‌بریم کاملاً مفهوم است، با این هم قلباً آرزو می‌کنیم «پيام زن» را در فاصله‌های هر چه کوتاه‌تر بدست بیاوریم. همیشه به یاد داشته باشید خواهران ارجمند که در این شرایطی که بوی گند بنیادگرایان و مشخصاً فعالیت‌های دیوانه‌وار جهت ترویج کیش شخصیت «مسعود بزرگ»، حتی در بعضی کشورهای غربی ممکن است آدم را به یاس تیره کننده بکشاند، «پيام زن» بارقه امید و دلگرمی و بازتاب فریاد خود ما بشمار می‌رود.

ولی یک یادآوری دردناک: من مطمئنم که شما نشریه «سپیده» از گلوریهمن را دریافت داشته اید اما عجیب است چگونه متوجه نشده اید که در شماره دوم و سوم آن آقای اسماعیل خویی برای کتاب خادی - جهادی بدنام لطیف پدرام، شعری نوشته با نام «بخوان، لطیف جان». این به نظر من از سری خبری ساده‌ی اسماعیل خویی از ماهیت گذشته‌ی او نیست. «لطیف جان» هر چیز را اگر بخواهد یا بتواند و قیاحانه پنهان نماید، تعلق خاطرش را به «استاد»، «مسعود بزرگ»، «جمعیت اسلامی افغانستان» و رژیم جمهوری اسلامی ایران قادر نیست بپوشاند آن هم برای شاعری آگاه و با معرفت مثل اسماعیل خویی.

حالا به طور دقیق نمی‌دانم قضیه از چه قرار است ولی در یک چیز نمی‌توان شک کرد که سراینده «سیاهکل» باید به «جماران» رونموده باشد تا از شاعری خادی - جهادی بخواهد «بخوان»!

بهر حال، به گمانم مهم‌ترین مسئله این است که «پيام زن» به سبب استفاده از چند شعر آقای خویی در شماره‌های مختلفش به شمول شماره

## نامه سرگشاده «راوا» به تشکلهای، نشریات و شخصیت‌های آزادیخواه ایران

دوستان محترم،

پس از کشته شدن احمدشاه مسعود از لیبران معروف بنیادگرایان و در عینحال «سوغلی» آمریکا و غرب، با ناباوری دیدیم که آقایان محمدعلی سپانلو و پرویز خاٹنی با شعرهایی به سوغ او نشستند و بدین گونه بر جراحات ملت‌ی از دست او و «برادران دینی» اش نمک پاشیدند. ولی اکنون در می‌یابیم که متأسفانه شاعری به شهرت و اعتبار آقای اسماعیل خویی حتی چند سال پیشتر به ابراز احساسات نسبت به لطیف پدرام پرداخته است کسی که به نوکری برهان‌الدین ربانی و مسعود و دوستی با رژیم ایران افتخار می‌نماید و از گردانندگان اصلی مبارزه علیه نیروهای طرفدار دموکراسی در افغانستان منجمله «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) به شمار می‌رود.

بر تشکلهای، نشریات و شخصیت‌های آزادیخواه ایران است که در جریان مبارزه بزرگ خود بر ضد رژیمان جمهوری اسلامی، به افشا و طرد بیدریغ شاعران و نویسندگانی برخیزند که با شعر و هنر خود در خدمت فاشیست‌های مذهبی قرار گرفته و سلاح پاک قلم را به لجن آلوده می‌سازند.

از توجه و همدردی تان سپاسگزاریم  
پرویز باشید

۵۵ و ۵۶ باید روشنگری نماید.

اول دلم می‌خواست چیزی را با نام «بخوان، نابتی جان» از شکنجه گران رژیم ایران، «ا» یا «بخوان، لاجوردی جان»، به نظم درآورم و بعد از آقای خویی پرسم بطور است، تا به این وسیله میزان درد و خشم و نفرت مردم ما را از تکریم بک شاعر در خدمت خاد و رژیمان اسلامی دریابید. اما فکر کردم بهتر خواهد بود این کار را به خود «پيام زن» بسپارم که یک و تنها دبیرست تجربه‌ی مواجهه و افشای شاعران و نویسندگان تسلیم طلب و مدافع فاشیزم مذهبی را دارد.

راستی آیا پس از مزدورپروری‌های جمهوری اسلامی ایران در افغانستان، اکنون نوبت شاعرانی معین از آن کشور رسیده تا از اسماعیل خان هراتی، خلیلی، احمدشاه مسعود، برهان‌الدین ربانی و بعضی پادوان فرهنگی آنان، برای مردم دیدنی دار ما «رهبر» و «دانشمند» و «ادیب» تراشیده و به این ترتیب به آمان تحقیر و توهینی جانفرسا روا دارند؟ امیدوارم هرگز چنین نباشد.

با این حال به یک چیز باور دارم که چنانچه «پيام زن» در جایی گفته این زمستان‌ها، سلطه‌ی جنایتکاران جهادی رفتنی است ولی داغ سیاه در پیشانی شاعران و نویسندگان پابوس شان چه افغانی و چه غیر آن می‌ماند. با آرزوی سلامتی و پیروزی تان.

● دوست گرانمایه،

بدون مقدمه چینی و قبل از همه بگویم که براساس نامه گرم و رزمنده شما لازم می‌بینم از دو کمبود خجالت‌بار خود انتقاد کنیم یکی این که چقدر دیر از ناز دادن شاعر خادی - جهادی توسط اسماعیل خویی با خبر می‌شویم دوم این که در آخرین شماره نیز شعر بقیه در صفحه (۵۵)

«حیدر لپیپ و صدها عاشق دیگر وطن و مردم مانند وی به فرمان و به دست حزب و رهبران خاین همین «چهره مطرح و نوآور شعر» افغانستان در پولیکون‌های پلچرخ‌ی تیر باران شدند. آیا لطیف خان در آن زمان غیر از ایفای وظیفه در خاد، در شکنجه و تیر باران کردن حیدر لپیپ‌ها عملاً دست برداشت؟»

«آقای دولت آبادی، شما هم؟» «پيام زن» شماره ۲۹ و ۳۰

بدست آوردن حقوق شان در شرایط اختناق، شگفت‌آور است. زنان افغانستان واقعاً شجاع هستند. من شما را می‌ستایم. می‌خواهم شما را کمک کنم. مطمئن نیستم از این که آیا کار من کمکی به شما خواهد بود ولی به هر حال کوشش می‌نمایم. من پیشنهادات تان را در مورد جلب توجه مردم به «راوا» خواندم. در جستجوی راهی هستم تا از آن طریق بتوانم صدای «راوا» را همه گیر بسازم. بسیار چیزهای دیگر را می‌خواهم بگویم، بفهمم، بپرسم ولی یکی بعد از دیگری. من از دریافت جوابی از طرف شما و بدست آوردن اطلاعات بیشتر در مورد «راوا» بی‌نهایت خوش خواهم شد.

\*\*\*

### تمزین Tamzin - آمریکا،

من کاپی‌هایی از نامه شما را به دوستان بسیاری فرستادم و امیدوارم آنان به اوضاع هولناک افغانستان پی برند.

متأسفم از این که خودم کسی نیستم که بتوانم راه پیمایی‌ها یا تظاهرات‌هایی به راه اندازم، مگر مبارزهای را با مطبوعات و مردم دیگر درباره افغانستان به راه انداخته‌ام تا کشور تان بار دیگر فراموش نشود.

فعلاً اکثر مردم نگران وضع عراق هستند. ما نمی‌خواهیم مردم بیگانه با بمب‌های آمریکا صرف بخاطر یک دیکتاتور در آن کشور، کشته شوند. مردم بیگانه بسیاری در افغانستان قبلاً از بین رفته اند چرا؟

... اسامه بن لادن گم است، و تروریزم زیادتر و زیادتر شده می‌رود (مسکو، یمن، بالی، کراچی) و گروهی از دزدان با گروهی دیگری از همین قماش در افغانستان عوض شده اند.

فکر می‌کنم در عراق نیز چنین خواهد شد. جای صدام را دیکتاتوری طرفدار آمریکا (یا بدتر از آن ارتش آمریکا) خواهد گرفت و درد و رنج مردم به علت مستعمره شدن کشور ادامه خواهد داشت.

یگانه راه بدست آوردن آن همه پول وعده داده شده به مردم افغانستان این خواهد بود که دولت آمریکا و صنایع اسلحه‌سازی آن را به خاطر این همه بدبختی و درد به دادگاه بکشانند... در قدم اول حمایه طالبان با پول و سلاح و بعداً بمباران افغانستان و کشته شدن مردم بیگانه بدون هیچ علتی. پوش عوض تعهد به وعده‌هایش به افغانستان، به قربانی دیگری رخ نموده است.

احساس می‌کنم از «راوا» توسط رسانه‌های غربی استفاده شد. مطابق به نیاز خود آنان فلم‌های شما از اعدام توسط طالبان را به نمایش می‌گذاشتند تا موافقت دنیا را برای بمباران کشور تان توسط آمریکا را کسب کنند. حال ضرورتی برای بمباران باقی نمانده است چون دولت آمریکا در آنجا مستقر است هیچ کس به صدای شما علیه بنیادگرایی گوش نخواهد داد مگر این که بار دیگر

## گزیده‌ای از پست الکترونیک ما

<http://www.rawa.org>  
[rawa@rawa.org](mailto:rawa@rawa.org)

### فرق بین مردم آمریکا و دولت آمریکا جی تیمت G jtemte - آمریکا،

خوشحال بودم از این که در مظاهره تان علیه جنگ، فرق بین دولت آمریکا و مردم آن قابل شده بودید. ظاهراً پوش طرفداری «اکثریت» آمریکاییان را با خود دارد. اما این طور نیست. تنها چیزی که می‌توانم تصور کنم این است که رأی و نظر مردم را این چنین نمایانده اند که گویا مردم طرفدار پوش اند و این که بیشترین مطبوعات ما (مانند هر جای دیگر) توسط ثروتمندان و صاحبان قدرت کنترل و اداره می‌شود.

فکر می‌کنم عملکرد آمریکا در افغانستان و عراق شرم‌آور است. به شدت متأثر می‌شوم از این که می‌بینم دولت ما باعث عذاب و رنج عساکر جوان خود ما و شهروندان کشورهای دیگر می‌شود.

\*\*\*

### احساس غرور از مظاهره «راوا»

#### هیکی Heike - آلمان،

دقیقاً نمی‌دانم از کجا ایمیل ام را آغاز نمایم، چون چیزهای زیادی برای گفتن دارم. ۲۱ ساله هستم و در مونیخ آلمان زندگی می‌کنم. من به سیاست علاقمندم و به خاطر کسب معلومات بیشتر و این که در دنیا چه می‌گذرد، اکثراً اخبار می‌شنوم. بناءً «راوا» و به همین تازگی‌ها صفحه‌ی اینترنت شما را یافته‌م. دو نوع احساس به من دست داد زمانی که تصاویر را می‌دیدم و مقالات را می‌خواندم. در قدم اول از دیدن صحنه‌ی لت و کوب زنان و کودکان خردسال در کابل شوکه شدم. برایم درد، رنج و فقر زنان افغان در اوضاع فعلی غیر قابل تصور است.

ولی احساس دیگر از دیدن زنان «راوا» در مکاتب بود، زنانی هم‌سن و سال خود را که کتاب می‌خواندند، من از دیدن آنان در تظاهرات احساس غرور نمودم. دیدن مبارزه آن همه زنان بخاطر

بود در باره «راوا» با عنوان «The Politics is a wild animal». واقعاً کتاب خوبی است و خوشحال بودم از اینکه افکار و نظراتم را در باره بنیادگرایی در آن یافتم. من که ورزش و طب را در آلمان می‌خوانم، چطور می‌توانم به شما کمک کنم؟ مطمئن هستید که مواد امدادی می‌تواند به کوپته برسد؟ آیا امکان دیگری وجود دارد؟ آیا آدرسی در آلمان دارید؟ از دوروز به این طرف شما را در اینترنت یافته‌ام و مقالاتی از شما را خوانده‌ام که بسیار عالی اند! راوای عزیز، من بهترین تمنیات به شما و تمام مردم تان آرزو می‌کنم و امیدوارم کار تان موفقانه پیش برود.

\* \* \*

## «راوا» از بهترین گروه‌ها

### روزیا Marzia - ایتالیا،

من عضو گروه زنان انارشیست هستم. ما راهپیمایی‌ای را در شهر خویش در هشتم مارچ علیه تبعیض جنسی که تا هنوز موجود است، علیه برخورد عمومی نسبت به این روز و غیره سازماندهی می‌کنیم. چیز تازه‌ای نیست مگر تا هنوز از اهمیت برخوردار است تا مبارزه را زنده نگه داریم. نکته مهمی را که می‌خواهم بگویم این که ما همچنان میزهای زیاد معلوماتی، کتاب و بروشور برای فروش و همچنان یک کنسرت در مرکز اجتماعی ما از طرف شب ترتیب می‌دهیم. تمام پولی بدست آمده از این فعالیت‌ها را بخاطر دفاع از مبارزه تان به شما خواهیم فرستاد. بنابر این علاقمندیم تا نشریات شما را بخریم. در همین روزها در مورد تعداد نشریات با شما مکاتبه خواهیم نمود. ما شما را یکی از بهترین گروه‌ها بخاطر همکاری یافته‌ایم زیرا شما واقعاً در وضعیت وخیمی قرار دارید و کمک مالی یا توزیع مواد شما یگانه چیز مثبتی است که ما می‌توانیم انجام دهیم.

\* \* \*

## مردم امریکا - و نه رهبران آن -

### وحشی نیستند

### میکان Megan - امریکا،

واقعاً نمی‌دانم چه بگویم. از همه چیز که از طرف دولت خود تان متحمل شده‌اید متأسفم. ولی مخصوصاً از عملکرد دولت خودم نسبت به شما بسیار متأسفم. نه تنها این که آنان شما را آماده تکرار گذشته می‌کنند، بلکه همچنان افرادی مثل من و جوانانی را که فقط همچون شما صلح می‌خواهند، وادار به تماشای ۱۱ سپتامبر دیگری می‌کنند. شما شاید از یک امریکایی هرگز توقع نداشتید، ولی بسیار بسیار متأسفم. چیزی را که من فقط یک روز تجربه کردم مطمئناً نمی‌تواند بیشتر از بدبختی‌هایی باشد که از مدت‌ها به این سو شما با آن مواجه بوده‌اید. ولی فقط می‌خواهم

آن را مناسب حال خود ببینند (فقط در صورتی که کوزی خواهان مستقل شدن از امریکا گردد) بخاطر جلب توجه مردم به شما بهتر خواهد بود در راهپیمایی پنجم مارچ ضد جنگ در عراق یا شعار بزرگ «زنان راوا از افغانستان ضد جنگ اند» شرکت ورزید. کوشش خواهم نمود تا کمک مالی بفرستم و به بخش نظریات تان به دوستان، فامیل و افراد بسیاری دیگر در سراسر جهان ادامه دهم. به هر حال، مصایب بیشماری در دنیا وجود دارد و من برای این همه کار فقط دو دستم را دارم.

سعادت و شجاعت بیشتر برای تان آرزومندم و امیدوارم مرا از اوضاع وقتاً فوقتاً مطلع سازید تا دیگران را آگاه سازم. من غالباً سایت تان را تماشا می‌کنم بناءً می‌دانم در کشور تان چه می‌گذرد.

\* \* \*

## بر ادعاهای دولت امریکا اعتماد ندارم

### روزمری Rosemary - امریکا،

من شاگرد مکتب هستم. مدافع صلح بوده و به شدت مخالف سیاست‌های دولت امریکا می‌باشم. من در بسیاری از راهپیمایی‌های ضد جنگ شرکت ورزیدم زیرا که نمی‌خواهم بار دیگر امریکا بر عراق تجاوز نماید. متأسفانه ما امکان مخالفت با تجاوز امریکا به کشور شما را نداشتیم. من از شور و اشتیاق امریکا برای جنگ شوک دیدم. من یقین دارم که دولت امریکا تروریست واقعی است. بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و به دنبال آن بمباران افغانستان، مردم ما دیگر درباره اوضاع افغانستان هرگز چیزی نشنیدند. علاقمندم بدانم که دولت و نظامیان امریکا چه تاثیری بالای افغانستان داشت. لطفاً، از وضع کشور تان بگویم چون می‌خواهم حقیقت را بفهمم و نمی‌توانم به ادعاهای دولت خود اعتماد کنم.

من مدافع نمینیزم هستم و فکر می‌کنم کار و فعالیت شما نیازی شدید در سرتاسر دنیا است. از تلاش‌های تان بار بار تشکر.

\* \* \*

## کتاب «سیاست حیوانی وحشی است»

### انکا Inka - آلمان،

از ۶ ماه به این طرف از موجودیت شما آگاهم. اولین باریست که برای تان ایمیل می‌فرستم. من کتاب‌هایی در مورد وضع زنان افغانستان و همچنان فعالیت‌های تان خوانده‌ام. این واقعاً قابل تحسین و مهم است، کوشش می‌کنم به دوستانم در مورد وضع زنان افغانستان بگویم چون متأسفانه اکثر مردم بی‌خبرند و اگر به آنان بگویم حتماً تکان می‌خورند. عموم مردان، به شمول دوست پسر من در مورد وضع زنان نمی‌دانند. آخرین کتابی که خواندم از Cheryl Benard و آصفه‌هایون



روزگار و عصر مردان چطور این چنین بالای زنان حاکمیت دارند. حال با علاقه تمام خواهم کوشید تا در فعالیت‌های تان شما را کمک نمایم. در گذشته در خطوط هوایی کار می‌کردم که صرفاً متعلق به باربری بود و ما تنها محمولات را انتقال می‌دادیم و نمی‌توانستیم تسهیلات لازم را برای مردم فراهم نماییم. بنأ فکر می‌کنم تجربه بدربخوری در فرستادن مواد به پاکستان دارم. در فکر تهیه لوازم مکتب، لوازم طبی و مقدار چیزهای شخصی بهداشتی زیبایی برای زنان به پاکستان هستم. البته می‌خواهم بدانم نیازهای شما چه اند و آخرین تلاشم را برای پاسخ به آن خواهم کرد. فعلاً در هاوایی به سر می‌برم و خواهم کوشید تلاشم را از شرق ایالات متحده ترتیب دهم. زن افغانی بنام جینا را می‌شناسم که در واشنگتن دی‌سی در جوار خانه خواهرم زندگی می‌کند. او اصلاً از کابل است و در ۲۰۰۲ سفری به کابل برای رساندن لوازم برای زنان داشت. گمان می‌کنم او می‌تواند مرا کمک نماید بخاطریکه زنان را نیز می‌فهمد. لطفاً در باره این نظر بفرمایم بگویید، آیا این چیزی است که شما نیاز دارید یا اینکه راه دیگری نیز وجود دارد تا بتوانم کمک تان کنم. اکثراً در فکر شما هستم و افتخار خواهم داشت که در خدمت تان باشم.

\*\*\*

### کتاب «قصه زویا»

کارین Karen - لندن،

من به همین تازگی کتاب «قصه زویا» را خواندم و می‌خواهم به شما بخاطر کار تان تبریک بگویم. شجاعت و توانایی تان را تحسین می‌کنم.

من ۲۵ ساله و فرانسوی هستم و از دو سال به اینسو در لندن کار می‌کنم.

خواهان کمک به شما هستم. حدس می‌زنم بهترین راه فرستادن پول است. ولی مشخصاً بنویسید چه می‌توانم برای تان انجام دهم.

یکبار دیگر می‌خواهم تشکر نمایم و برای تان بگویم که چقدر از کار و فعالیت تان دفاع می‌کنم. از کمک به شما از هر طریقی خوشحال خواهم بود.

\*\*\*

### کتاب جدید گوتمن صاحب جایزه پولیتزر

پاتریشیا تافت Patricia Taft - آمریکا،

تشکر از ادامه کار عالی تان برای زنان افغانستان. صفحه‌ی اینترنت و تصاویر آن معلومات بسیار مفیدی را در زمینه تحقیق مهیا می‌سازد. من معاون تحقیق اداره صلح در واشنگتن دی‌سی

بدانید که امریکایی‌ها - مردم واقعی و نه رهبران ماکه به ما می‌گویند فعلاً مردم افغانستان راضی اند ولی این را نمی‌گویند که اختلاف شمال درست مثل طالبان بداند - آن طوری که ما را جلوه داده اند، وحشی نیستند. تمام آنچه من و بسیاری دیگر می‌خواهند این است که دنیا بخاطر حل مسایل به جای سلاح و عمل نظامی از زبان استفاده کنند و من شما و هر عضو «راوا» را بخاطر این کار ستایش می‌کنم. فکر می‌کنم با گروه‌های دیگری مثل «راوا» در سرتاسر دنیا واقعاً انسانیت زمینه خواهد یافت. شما سیمایی بزرگ از زنان و مردم افغانستان را به نمایش گذاشته اید و عالیترین چیزی که تا حال دیده‌ام.

\*\*\*

### داکتر کونیلیا Dr. Conelia - آلمان،

در سال ۱۹۹۷ در افغانستان بوده‌ام. چه کشور عالی‌ای! من در آنجا با یک خانواده بودم. متأسفانه پولی ندارم که برای تان بفرستم مگر قلبم با کشور و مردم تان است. چگونه می‌توانم شما را کمک کنم بدون پول، بدون اینکه پولدار باشم؟

\*\*\*

### می‌خواهم با شما باشم

کارولینی دیویر Caroline Dever،

در سال گذشته، صدای تان مرا جلب کرد. مگر من هیچ پولی ندارم. از زندگی در کشور مادی‌پرست که اجازه وقوع چنین حوادث را می‌دهد خسته شده‌ام، می‌خواهم در کنار زنان باشم، درد و بدبختی شان را متحمل شوم و بدیگران امید بدهم. من قادر به کار داوطلبانه با شما و تمام کسانی دیگر که مدافع آرمان شما اند، هستم. لطفاً برایم بگویید چگونه این آرزویم را می‌توانم برآورده نمایم.

\*\*\*

### افتخارم کمک به شماست

ساومی Saumi - آمریکا،

بسیار مفتخر و ملهم از کار شما هستم و بخاطر بهبود وضع دختران و زنان زیادی از افغانستان تلاش می‌ایم را ادامه می‌دهم. در ۱۹۷۹ چانس سیری کردن رخصتی‌ام را به مدت یک هفته در کابل داشتم. امروز می‌توانم بگویم که آن هفته یکی از بهترین تعطیلات زندگی‌ام بود. من بیشتر تحت تأثیر مردم قرار گرفتم، ولی از چگونگی تلاش و گذران زندگی آنان غمگین شدم. کودکان از من پند و کاذب می‌خواستند، اگر من قبل از رفتن این را می‌دانستم به یقین مقدار زیادی از مواد را با خود می‌بردم. غم‌انگیزترین چیز در جریان سفرم دیدن زنان زیر چادری بود. من برای بدست آوردن حقوق زنان بسیار صریح و فعال هستم و نمی‌دانم که درین

تدارک محکمه جنایی جهانی برای افغانستان را ایجاد کردیم. ما قبلاً اولین محکمه عامه را در توکیو در ۱۵ دسامبر ۲۰۰۲ برگزار نمودیم و تصمیم داریم که محکمه‌های عامه دیگر را بخاطر نتیجه‌گیری و قضاوت در دسامبر ۲۰۰۳ در نقاط مختلف جاپان، آسیا و آمریکا برپا کنیم.

ما قبلاً خواهان دیدار با شما هستیم. من یکی از چهار تنی خواهم بود که از ۳۰ دسامبر تا ۱۳ جنوری از پاکستان و افغانستان دیدار می‌کنند. از ترتیب دادن ملاقات در جریان بود و باش ما در آنجا سپاسگزار خواهیم بود.

\*\*\*

## اکثریت مردم آمریکا با دولت نیستند

**سوزی همفل Suzie Hemphill - آمریکا،**

شما زنان در کشور تان کار بسیار عالی و شجاعانه‌ای را انجام می‌دهید. خوشحالم از این که می‌دانید که مردم زیادی در آمریکا هستند که وضع اسفناک تان را درک کرده و عمیقاً نگران هستند. ما مردم بر آنچه رهبران ثروتمند، قدرتمند و دیوانه انجام می‌دهند، کنترل بسیار محدودی داریم. ما رأی می‌دهیم، راهپیمایی می‌کنیم، دادخواست‌ها را امضاء می‌کنیم، پول اعانه می‌دهیم مگر آنان ما را با تبلیغات خویش کور و با تلویزیون، مصرف‌گرایی، سکسیزم و غیره شست و شوی مغزی می‌کنند. دعاهایم با شماست. امیدوارم این را بدانید که آمریکاییان زیادی هستند که از فعالیت‌های دولت آمریکا در افغانستان پشتیبانی نمی‌کنند، با این که از طریق پرداختن مالیات هنگفت در واقع به این فعالیت‌ها اجازه ادامه می‌دهیم. کشور ما ۳۵۰ بیلیون دلار را برای دفاع به مصرف می‌رساند در حالی که مردمی هستند که در شرایط شما زندگی می‌کنند. این ظالمانه و شرمناک است. کم نیستند آمریکاییانی بی‌حس و کودن که یگانه آرزوی شان بدست آوردن پول بیشتر و داشتن تفریح بیشتر است. آنان به یقین نمی‌توانند افغانستان را در روی نقشه پیدا کنند. گرچه وسیعاً چنین تبلیغ شده است ولی تمام ما خواهان یکچنان زندگی‌ای نیستیم. ما به هر آنچه دولت ما می‌کند توجه داریم و بعضاً احساس ناامیدی می‌کنیم که نمی‌توانیم کمک کنیم. بسیاری مردم تسلیم می‌شوند و اصلاً نمی‌خواهند در باره اثرات مصرف‌گرایی ما، نادانی ما و غیره بدانند. برای شما آرزوی سلامتی دارم و پول خواهم فرستاد و به دوستان در مورد سازمان تان خواهم گفت.

\*\*\*

## سایت «راوا» بهترین سایت

**متین و فهیم،**

ما به صفحه‌ی اینترنت «راوا» لقب URL را به حیث بهترین

ایالات متحده هستیم. من برای رای‌گوتن همکار ارشدم و خبرنگار دیپلماتیک «نیوزویک» کار می‌کنم. او بخاطر کارش در بوسنیا و افشای جنایات جنگی تکان‌دهنده‌ی سرب‌ها علیه مسلمانان بوسنیا، شخص سرشناسی است. در ۱۹۹۳ گزارش‌هایی وی برنده جایزه «پولیتزر» شد و مردم دنیا را واداشت تا به حقایق در بوسنیا پی ببرند. گوتن فعلاً بالای کتابی در مورد ناکامی ایالات متحده (و در این ارتباط تمام دنیا) در مورد توجه به نقض حقوق بشر در افغانستان از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱، کار می‌کند. ما قتل عام‌ها و وضع زنان را تحت تسلط طالبان بررسی می‌کنیم. ما به این تازگی‌ها به شواهدی در مورد «زنان گمشده منطقه شمالی» دست یافته ایم. بنابر بعضی منابع، هزاران زن کشته، ربوده و مورد تجاوز قرار گرفته‌اند و بعضی به سادگی «ناپدید» شده‌اند. من بعضی از شواهد در مورد شمالی را از صفحه‌ی تان یافته‌ام اما آیا کسی از سازمان شما می‌تواند جزئیات بیشتری درین مورد فراهم نماید. من تمام گزارش‌های نشر شده از طرف عفو بین‌الملل و دیده‌بان حقوق بشر را خوانده‌ام ولی مشتاق مصاحبه‌ها یا جزئیات بیشتر بوده‌ام. اگر مقیاس این جنایت جنگی واقعیت داشته باشد، باید به تمام دنیا به حیث گواه اثرات زاینبخش جهالت افشاگرده.

\*\*\*

## «امپراتور بوش دوم»

**بیترایس کاچک Beatrice Kachuck - آمریکا،**

برایم بسیار دردآور است که رئیس جمهور کشورم - امپراتور بوش دوم - یک بنیادگرای مذهبی (از نوع عیسوی) بوده و به جای دموکراسی فقط علاقمند جنگ بخاطر قدرت برای خود و دوستانش است. در جایی که زنان فقط بخاطر زن بودن تحت ستم باشند و زنان و مردان فقیر از گرسنگی بمیرند، دموکراسی وجود ندارد. من در راهپیمایی علیه تدارک جنگ ضد عراق شرکت می‌کنم.

\*\*\*

## «محکمه جنایی جهانی برای افغانستان»

**تاکاسی Takase - جاپان،**

من منشی عمومی «کمیته تدارک محکمه جنایی جهانی برای افغانستان» هستم.

در جاپان همه از فعالیت‌های قهرمانانه و پیگیر تان در شرایط دشوار می‌دانند و آن را می‌ستایند و این با اعطای ششمین جایزه حقوق بشر آسیا در سال ۲۰۰۱ به ثبوت رسید.

در اکتبر سال گذشته برای محکوم نمودن دولت آمریکا بخاطر ارتکاب جنایات جنگی در جریان جنگ علیه افغانستان ما «کمیته

شود! قادر به بیان آن منظره نیستم. دانستن این که مینا مردم کثیری را تحت تاثیر قرار داده است و از تمامی سیماهای الهام‌دهنده تاریخ او را برگزیده اند، چشمانم را پر اشک ساخت. دیدن آن تصاویر مانند دیدن به تصاویر مظاهره‌های «راوا» بود!

باید با شما در میان می‌گذاشتم. آن روز زیبا و خاطره‌انگیز همه‌ی ما را سرشار از امید و محبت می‌ساخت همچنان که برادران و خواهران ما را در کشورهای دیگر. امیدوارم با آنچه نوشتم تبسمی بر لبان تان آورده باشم.

\*\*\*

### لیزا Lisa - آمریکا

در نظر دارم برای دیدن نمایش عکس‌ها به نیویارک بروم. قرار نبود بروم، اما این را باید ببینم. با دیدن تصاویر هر یک شما را به یاد خواهم داشت و دلیری‌ای نهفته در هر تصویر را احساس خواهم کرد و به همه خواهم گفتم این عکس‌ها واقعاً چقدر پر بها اند. بخاطر کوشش‌های شما از همه‌ی تان متشکرم. شجاعت و توانایی‌های شما بالاتر از آن است که بتوان آن را در قالب کلمات بیان کرد.

دستاوردهای شما نادیده گرفته نشده‌اند و در همه جا زنان الهام‌دهی و امیدی را که شما رشد می‌دهید، گرامی می‌دارد. اینان مانند آب در یک دشت خشک هستند، زندگی به نوبه خود در جایی که زندگی را نفی می‌کند.

\*\*\*

### «راوا» و دولت آمریکا

#### ستیف Steve - آمریکا

به اسام صدای آمریکا (۲۳ سال جنگ، تجاوز نیروهای خارجی و ستم طالبان به پایان رسید.)  
واقعاً؟ پس فکر می‌کنم آمریکا و نیروهای خارجی دیگر به زور نه بلکه به حیث مهمانان به افغانستان داخل گردیده‌اند. حملات، بمباران و کشتار روزانه شان جنگ نه بلکه حفظ صلح است و حمله بر مکاتب دخترانه ستم نوع طالبان نه بلکه وهابی زنان است؟

پروفسور مارک هرولد Marc Herold نکته جالبی را مطرح کرده و آن اینکه آمریکا در افغانستان همان موقعیتی را دارد که روسیه درست بعد از یک سال از تجاوزش داشت. او می‌گوید: «ناظران روسی بر آن اند که آمریکا تقریباً در همان مرحله‌ای است که روسیه در ۱۹۸۱ بود، از دولت مرکزیضعیفی حمایت می‌کند که با اپوزیسیون در حال جوانه زدن مواجه است.» کمین‌ها، جنگ و گریز، ناخشنودی فزاینده عوام، اتحاد نیروهای مخالف و یک دشمن نامرئی، همه اشاره به احیای ویتنام دارند.  
من فکر می‌کنم علت اینکه ما همواره «راوا» را می‌ستاییم در

سایت افغانستان داده‌ایم. بخاطر دیدن به صفحه [www.afghangerman.de](http://www.afghangerman.de) بروید و بعد Afghanistan را کلیک کنید. موفقیت «راوا» آرزوی همیشگی ماست.

\*\*\*

### افغانستان بدترین نمونه

#### کاترین کیو Kathryn Keve - آمریکا

اولتر از همه می‌خواهم بگویم که در آمریکا، مثل تمام کشورها، بین آنچه دولت فکر و عمل می‌کند و آنچه شهریان عادی می‌خواهند، تفاوت عظیمی وجود دارد. تعداد زیادی معتقد اند که خشونت نمی‌تواند جوابی برای بهبود زندگی مردم باشد.  
من اعلامیه‌های شما را خوانده‌ام و درک می‌کنم که یک چنین حالات و خیمه‌ی در همه جای دنیا وجود دارد. ولی تا جایی که من می‌دانم افغانستان تا هنوز بدترین همه است.  
می‌خواهم بدانم شما به چه نوع کمک نیاز دارید.

\*\*\*

### عکس مینا در تظاهرات ضد جنگ

#### هیترو Heather - آمریکا

می‌خواستم برای تان در مورد مظاهره روز شنبه بنویسم. زیرا روزی زیبا و الهام‌بخش بود و فکر می‌کنم تمام ما می‌توانیم از چیزهای زیبا برای گزارش استفاده کنیم مخصوصاً هر آن چیزی که در این دنیای نابسامان اتفاق می‌افتد.

گزارش ۲۰۰۰ نفر، که شما نیز می‌دانید چقدر است! در همان روز در حدود ۲۰,۰۰۰ نفر در پایین شهر بودند! در کنسرت‌های زیادی بودم و به خوبی می‌دانم کاری که مطبوعات و پلیس می‌خواهند انجام دهند اینست که به دولت بگویند تعداد مردم نسبت به آنچه که در آنجا بودند کم بود! مگر در آنجا گروه‌های مختلف مردم از هر نژاد، سن، جنس و مذهب بودند! دیدن آن همه مردم بسیار لذت‌بخش بود. مارتین‌شین همانند تعدادی دیگر از مردم صحبت کرد که برای همه الهام‌دهنده و امیدبخش بود از این که می‌دیدیم مردم دیگری نیز وجود دارند که همانند ما احساس می‌کنند.

الهام‌بخش‌ترین و زیباترین صحنه مظاهره: لوس‌آنجلس دو زنی بودند (در واقع تعداد آنان زیاد بود ولی من در ازدحام آنان را گم کردم) که با خود پوست‌های مینا را حمل می‌کردند! من با آن دو زن صحبت نمودم، آنان عکس را از اینترنت گرفته و بعداً بزرگ کرده بودند. آنان گفتند که مینا منبع الهام بود و «راوا» و رسالت برای زنان افغان (AWM) و ادامه کار بزرگ شان را دوست دارند! دیدن عکس پوستر مینا در بالای سر مردم یکی از هیجان‌انگیزترین لحظات زندگی‌ام بود. امیدوارم عکسم چاپ

تان به آمریکا و مردمش، آنانی که کاملاً بی‌خبر از چنین حوادث اند، می‌رسد و آنان را برمی‌انگیزد تا کمک کنند. در واشنگتن بسر می‌برم و از وضع افغانستان به جز از اخبار حاوی جنگ، خون، مرگ، فساد و حرص چیزی نمی‌شنوم. برای ما شرم‌آور است چون ما قادر به کمک هستیم ولی نمی‌کنیم.

تشکر از «راوا»، بخاطر تمام فعالیت‌هایش برای زنان در هر گوشه و کنار. شما مثال خوبی هستید. هیچگاه مایوس نشوید. حتی در جاهای دور دست و خورد، شما با مردم در تماس هستید بنا کار شما بیهوده نخواهد بود.

اگر گاهی کدام محفل، ضیافت و نمایشگاه متنوع فرهنگی در واشنگتن داشتید، لطفاً مرا توسط ایمیل در جریان بگذارید. از کمک و شرکت در آن برنامه‌ها خودم و نیز بسیاری از دوستانم، فامیلم و همکارانم خوشحال خواهیم شد.

\*\*\*

### مارک دبلیو هیرولد Marc W. Herold - آمریکا

«راوا»ی عزیز،

ممکن بیاد داشته باشید که من همان محققم که ارقام کشته‌شدگان توسط بمباران آمریکا را در اختیار قرار دادم.

بهر حال فکر می‌کنم شاید علاقه داشته باشید که به صفحه اینترنتم ارتباط برقرار سازید که مرتباً تازه می‌شود.

امیدوارم مواد بدرد بخور باشند. شما کار ارزشمندی انجام می‌دهید، همکاری‌ام با شماست.

\*\*\*

## امریکا آزاد نیست

### هیس Haps - آمریکا

من در باره غم و غصه‌ام و هر آنچه در افغانستان و هر جایی دیگر در نتیجه بمب‌های آمریکا می‌گذرد، برای تان می‌نویسم.

من در آمریکا زندگی می‌کنم و می‌دانم که دولت ما فاسد است؛ آنان از اکثریت مردم آمریکا نمایندگی نمی‌کنند. آقای بوش توسط رأی اکثریت نه بلکه به کمک دوستان، سمت ریاست جمهوری را قاپزد و ۵۰۰۰۰ اسپانیایی زبان و سیاهپوست فلوریدا اجازه نداشتند رأی بدهند. بوش رئیس جمهور شد و آمریکاییان بی تفاوت جز اینکه چیخ کوتاهی بکشند، کار دیگری در جلوگیری از آن انجام ندادند. روزگار غریبی است. فکر نمی‌کنم دولت ما از مردم نمایندگی کند و با مخالفت کردن ما به اصطلاح «ناراضی» نامیده می‌شویم آنان با گلوله‌های پلاستیکی، گاز اشک‌آور و اکنون با بمب‌های بدبو ما را هدف قرار می‌دهند. این تنها چیزی است که در ملأعام اتفاق می‌افتد. در مورد بقیه مردمی که در زندان هستند چه؟ آنانی که محکوم به مرگ اند. فقط می‌خواهم بگویم که در سراسر جهان مردم بیگناه بدست مقامات فاسدی زجر می‌بینند که

اینست که «راوا» همیشه بر ابراز حقایق اصرار دارد. فکر می‌کنم وزارت خارجه آمریکا بیم داشت از اینکه «راوا» تبلیغات دروغینی را که به خورد مردم آمریکا داده می‌شود، افشا خواهد کرد. دولت آمریکا به خوبی از وجود «راوا» آگاه است چون آنان از صفحه‌ی اینترنت «راوا» عکس‌ها را دزدیده و جهت اهداف تبلیغاتی شان مورد استفاده قرار داده اند. چرا آنان سایر افغان‌ها را اجازه شرکت در کنفرانس نیویارک دادند، ولی به یک زن «راوا»ی این اجازه داده نشد؟ فکر نمی‌کنم این ناشی از کوتاهی «راوا» یا هوادارانش باشد، زیرا در زمینه کافی تجربه داریم. پس نتیجه منطقاً جز این نمی‌تواند باشد که چون عضو «راوا» مطابق خواست و سیاست‌های آمریکا صحبت نخواهد کرد، و این «ناراضی» مطبوع نیست، پس به عضو «راوا» ویژه داده نشد. به عبارت دیگر، صدای «راوا» با نقض حق سفر آزادانه خفه شد.

آیا ما ناظر حمله بنیادگرایی دیگری علیه صدای «راوا»، درست از سوی دولت خود ما نیستیم؟

\*\*\*

## «اتلاف شمال» با طالبان فرقی ندارد

### لی‌ان هودسن LeeAnne Hudson - آمریکا

قبل از همه مقاله (نام مقاله) نوشته شده جذاب، رک و واقعی بود. به نویسنده این مطلب باید بخاطر زیبایی آن به حیث یک اثر ژورنالیسم سازش‌ناپذیر جایزه داده شود. به مثابه یک آمریکایی درک شرایط دشواری که مردم افغانستان و مخصوصاً زنان با آن روبرو اند، برایم مشکل است. من موتمن، خانه و پول خودم را دارم. می‌توانم به اندازه مردان پول بدست بیاورم و جدی گرفته شوم. مدیر و مدیر منطقه‌ای شغلم هر دو زن اند. برای رفتن به وظیفه و خریداری با دوستانم بدون محرم و برقع، خودم رانندگی می‌کنم. حق دفاع از خودم را در مقابل هرکس حتی دولت دارم. در تعطیلات آخر هفته به کلب‌ها می‌روم و می‌توانم تا شش صبح در آنجا باشم. و در تمام این مدت زندگی‌ام با خطر روبرو نبوده است. آزاد هستم و از تمام حقوق برخوردارم. به این افتخار می‌کنم. ولی افتخار نمی‌کنم از این که دولت میلیون‌ها زندگی را بخاطر تیل و همکاری با قومندانان جنگی به یکسو پرتاب نموده است. می‌خواهم تمام زنان در هر کجا و متعلق به هر رنگ، مذهب و سن حقوقی را که من دارم، دارا باشند و به زن بودن خویش بیالند. من از طالبان، «اتلاف شمال» و القاعده پشتیبانی نمی‌کنم. از کمک و همکاری دولت با «اتلاف شمال» دفاع نمی‌کنم. معتقدم که «اتلاف شمال» همانند طالبان اند. و تا زمانی بر سرکار خواهند بود که آمریکا آنان را با مهمات و امکانات حمایت کنند.

من به مثابه یک زن آمریکایی بسیار مفتخرم که میدانم «راوا» برای زنان و کودکان افغان کار می‌کند. خوشحالم از اینکه مقالات



از آغاز جنگ در کشور شما وضع زنان در افغانستان به آگاهی ما رسانیده می‌شد. و حالا پس از جنگ، همه فکر می‌کنند که امریکاییان برای شما دموکراسی آورده اند، بنابراین بنظر شما همانطوری که با من حرف زده اید باید حرف تان را بگویید. ایمیل تان را به چند روزنامه نگار و نیز مایکل مور که شدیداً دولت کشورش امریکا را انتقاد می‌کند، فرستادم.

و اکنون امریکا همان کاری را که در افغانستان کرد در عراق انجام می‌دهد! امریکا صرفاً نفت و قدرت در آن منطقه را می‌خواهد تا اسرائیل را حفظ کند. رامسفلد مشغول سفر به خاور میانه است و این به روشنی نشان می‌دهد که آنچه واقعاً آنان می‌خواهند نه بهبود وضع زنان در افغانستان است و نه آوردن دموکراسی در افغانستان یا کشور دیگری.

از تیرو مصرا نه از شما می‌خواهم دروغ‌های شاخه‌داری را که امریکا انتشار می‌دهد افشا سازید.

آنچه شما با به خطر نداشتن جان تان انجام می‌دهید منجمله سوادآموزی بین مردم، بهترین سلاح علیه طالبان و نیز امریکا به شمار می‌رود! ما، آنانی که علیه «دموکراتیزه کردن» به زور جنگ هستیم، چگونه مجد کوشش‌های خستگی‌ناپذیر شما شده می‌توانیم؟

امریکاییان در کجای کشور شما به سر می‌برند و چرا مردم غیر نظامی را بمباران می‌کنند؟ آیا «داکتران بدون مرز» در کشور شما به داد مجروحان می‌رسند؟ آیا کورزی نفوذی بر جنگ‌سالاران و امریکا دارد؟ ملل متحد چگونه به شما کمک می‌کند؟

چنانچه می‌بینید سوال‌های فراوانی دارم ولی می‌دانم که کارهای مهمتری دارید که باید به آنها بپردازید تا پاسخ نوشتن به سوال‌های من. با این هم خیلی ممنون خواهم شد این مسایل را بدانم زیرا تصمیم دارم مسئله را به هر جایی که ممکن باشد برسانم.

بسیار مدیون دوستی هستم که کتابی درباره «راوا» را به من داد. با شما در تماس خواهم بود و جز شهادت بیشتر برای تان آرزویی ندارم. و من کاملاً با شما موافقم که تنها مردم افغانستان اند که می‌توانند در کشور خود تغییر بیاورند. ما حاشیه نشینان فقط خواهیم توانست تا فرصت از دست نرفته مشوق شما باشیم. با صمیمانه‌ترین

توانایی تهیه سرپناه و غذا برای آنان را ندارند، ولی می‌کوشند با اخذ مالیه از مردم سلاح‌های هستوی بخرند تا بهانه غم‌انگیز موجودیت شان را در دنیا از بین ببرند.

چیزی که آنان درک نمی‌کنند این است که هستند فراوان مردمی که به زندگی عشق می‌ورزند، به جای اینکه همواره بمباران بشوند. مردمی که هیچ گناهی ندارند و نباید در جمع این گروهی عقل‌باخته و حریص حساب شوند که بر اطفال شیرخوار بمب می‌ریزند.

\*\*\*

## «قصه زویا»

**مولی م. رادکی Molly M. Radke - استرالیا،**

کتاب «قصه زویا» را از کتابخانه گرفتم و در حال خواندنش هستم. از شجاعت، متانت و نیروی یاور نکردنی زویا شخصیت اصلی این کتاب استثنایی، در شگفت شدم. کمکی برای سازمان شایسته تان می‌فرستم اما افسوس که ناچیز است. این کتاب و سازمان تان را برای دوستان و کتابدار مکتبی که سالها قبل در آن تدریس می‌کردم، معرفی خواهم نمود. از دلیری زنان افغان که بخاطر حقوق شان و اساساً برای زندگی می‌رزمند، متعجب شدم. شما در ذهنم می‌آورید که زنان باید بخاطر آزادی شان مبارزه نمایند.

## باید دروغ‌های امریکا را افشا سازید

**رتیا گایلامت Raetia Guillaumet - امریکا،**

فقط می‌خواستم بگویم از دریافت ایمیل تان چقدر خرسند شدم و از خواندن هر سطر آن امیدی نسبت به سرنوشت تان در دلم زنده گشت. شما زنانی واقعاً بسیار قوی و با بینشی واقعگرایانه از این دنیای بی‌سامان هستید! من شما را می‌ستایم و تصور

نمی‌کنم در موقعیتی که قرار دارید پدیده‌ای نظیر شما زیاد باشد. شما به راستی برجسته و صریح هستید.

چون اطلاعات ما راجع به افغانستان ناقص است، اکنون خیلی خوشحالم که از طریق شما به عمق مسایل آشنایی یافتم. تعدادی روزنامه‌های خوب را در سایت تان لیست داده اید، آیا آنها را منظمأ در جریان حوادث افغانستان می‌گذارید؟ پیش

## حرف‌های رییس جمهور قدرتمندترین کشور جهان چقدر اعتبار دارند؟

**جورج بوش در ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۱ گفت:**

«مهمترین مسئله ما عبارتست از پیدا کردن اسامه بن لادن. این مسئله اولویت درجه یک ماست و تا پیدا کردن او آرام نخواهیم نشست.»

**و در ۱۳ مارچ ۲۰۰۲ اظهار داشت:**

«نمی‌دانم بن لادن کجاست. درین مورد هیچ تصویری ندارم و اصلاً به آن اعتنایی نمی‌کنم. این مسئله انقدر مهم نیست و مقدم به شمار نمی‌رود.»

امیدوارم بتوانم از طرق مختلف کمک کنم، ولی این آغاز است. به کار بزرگ تان با روحیه عالی‌ای که دارید ادامه دهید، زیرا شما توانسته‌اید تغییر بیاورید. من خودم در ۱۹۷۸ به افغانستان رفتم و با توجه به آنچه دیده‌ام می‌دانم که مبارزه‌ی شما برای آزادی و شرایط بهتر، کار چقدر ارزشمند است. □

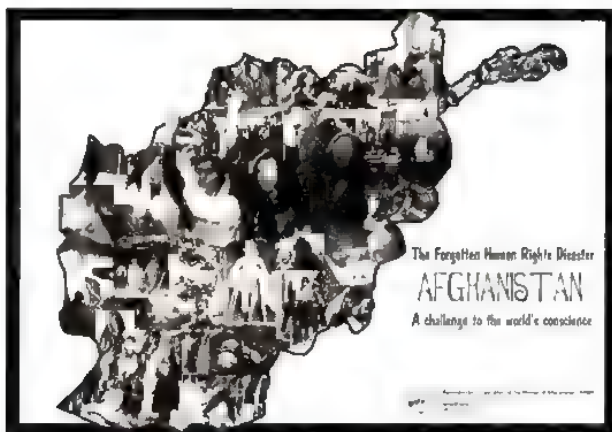
ستایش، همدردی و همبستگی.

\*\*\*

## لی ماس Leigh Mace - آمریکا

از شنیدن فعالیت‌های شما قلم نیرو می‌گیرد. فکر می‌کنم شما همه با مبارزه تان در این چنین بدبختی و فلاکت قهرمانان اید.

## پوسترهای رنگه «راوا»



### افغانستان:

فاجعه فراموش شده  
حقوق بشر

در (۳۲ × ۲۲) به زبان‌های  
انگلیسی و اسپانیایی

قیمت و هزینه پستی آن  
۹۰ افغانی (۴ دلار آمریکایی)

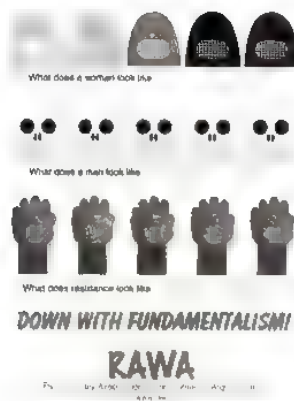


Meera's blood inspires all freedom-loving women

### پوستر مینا

در (۵۷ × ۴۵ سانتیمتر) برای چهارمین بار تجدید چاپ شد

قیمت و هزینه پستی آن ۷۰ افغانی (۳ دلار آمریکایی)



### «مرگ به بنیادگرایی!»

در (۵۷ × ۴۵ سانتیمتر) به زبان انگلیسی

قیمت و هزینه پستی آن ۹۰ افغانی (۴ دلار آمریکایی)

## ع. ب. - پشاور،

«حتماً از جریان جان باختن ریچل کوری Rachel Corrie دختر قهرمان آمریکایی در فلسطین به دست اسرائیلی‌ها خبر دارید. مطلب ضمیمه راجع به او برای تان تقدیم است تا در صورت امکان انتشار دهید.»

● دوست ارجمند، ما هم در نظر داشتیم حتماً مطلبی درباره این قهرمان آمریکایی در «پیام زن» بیاید. خوشبختانه نوشته شما را کاملاً مطابق خواست خود تشخیص داده و آن را در همین شماره به چاپ رسانیدیم. از همکاری تان بی نهایت سپاسگزاریم.

\*\*\*

## ج. و. - کابل،

از نامه و ۵۰ دالر ارسالی تان سپاسگزاریم. موفق باشید.

\*\*\*

## رحیمه توخی - کانادا،

از نامه و شعرهای تان تشکر دوتا از آنها را همین جا آوردیم:

«به همزمان "راوی انقلابی سلام‌های پرحرارت تقدیم می‌نمایم. شادم از این که "پیام زن" این ندای وجدان بیدار زنان مظلوم کشور را بعد از مدتی وقفه دستیاب نمودم. اینکه چند بیت سروده‌ام را عرض نشر در "پیام زن" تقدیم تان می‌نمایم. پروزی‌های بیشتر تان را خواهانم.»

امروز همه خلق دیدی بینا دارند  
واپسین رسوایی را تماشا دارند  
خفاشان جمع اند در ویرانه‌های شهر  
بر مسند قدرت جنگ و غوغا دارند

\*\*\*

امروز است طلوع آفتاب، در پشت ابر  
ما داریم به دیدارش چشمان صبر  
این ابر سیه که می‌غرد از خشم  
نیست چیزی دیگر به جز «کاغذین ببر»

\*\*\*

## علی از کتابخانه «ابتکار» - گوته،

«امیدواریم در فعالیت‌های مؤثر تان پیروز و سربلند باشید. ما "پیام زن" را قبلاً به صورت پراکنده از طریق شفاخانه شما در گوته به دست می‌آوردیم. تعداد علاقمندان نشریه شما در کتابخانه ما روز به روز بیشتر می‌شود. کتابخانه ما بیشتر از ۵۰۰ عضو دارد. شاید از نظر مالی نتوانیم شما را کمک کنیم اما قادر به تکثیر و در دسترس قرار دادن نشریات تان برای خوانندگان و علاقمندان هستیم. شماره‌های قبلی "پیام زن" را هم برای ما بفرستید. جوانانی آنها را به داخل افغانستان هم با خود می‌برند. امیدواریم با ما در ارتباط منظم باشید.»

پیام زن و  
خوانندگان

RAWA, P.O. Box 374, Quetta, Pakistan  
rawa@rawa.org http://www.rawa.org

## نادر شاه نظری - انگلستان،

از حسن نظر تان نسبت به فعالیت‌های «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» ممنونیم. منبع «پیام زن» را دریافت خواهید داشت.

\*\*\*

## «پیام زن» افشاگر فاینان

## ع. ل. صدیقی - راولپنڈی،

از نامه و شعر ارسالی تان تشکر قسمتی از نامه شما:

«یک هفته قبل سه شماره "پیام زن" را برسم برابم آورد. با این که هر دو چشم تکلیف داشت و عملیات کرده ام مگر هر سه شماره را دقیقاً خواندم. واقعا که در آنها چهره‌های سیاه و جنایتکار جهادی و بی‌ناموسان و وطن‌فروشان طالبی افشا شده و نقاب از رخ آن خائنان که دست شان به خون میلیون‌ها هموطن ما آلوده است، برداشته شده است. من این را قابل ستایش و تمجید می‌دانم. در همین دقایقی که این نامه را می‌نویسم حواس و فکرم متوجه شما و مجله ارزشمند شماست و با تمام تار و پود وجودم آنچه را گفته اید قبول دارم.

شما وظیفه تان را در مقابل میهن تان به صداقت و ایماننداری انجام داده اید. در حالی که نامه خویش را ختم می‌نمایم یک بار دیگر از شما خواهان گرامی که بی‌هراس مقابل وطن‌فروشان خلقی و پرچمی و جهادی و طالبی می‌رزمید اظهار امتنان می‌نمایم.»

\*\*\*

## عزیزولی - آلمان،

«پیام زن» را در بدل قیمت و هزینه پستی آن که ۱۰ یورو می‌شود بدست آورده می‌توانید.

\*\*\*

## تسبیح انداختن مقدمه رهن یا بی نظیر بوتو کدام عاقبت را برتر است؟

رحیم م. - پشاور،

در نامه‌ی خود می‌نویسند:

«در یکی از شماره‌های «پیام زن» خوانده بودم که وقتی بی نظیر بوتو به عبادت شاعر بزرگ زبان اردو، حبیب جالب رفته بود، شاعر متعهد که متوجه شد صدراعظم صاحب تسبیحی در دست دارد به او گفت که «دخترم تسبیح را که پیدا کرده‌ای اما ریشش را چطور می‌کنی؟»

تسبیح گرداندن بی نظیر بوتو نظیر کفن پوش کردنش در دیدار با سران رژیم ایران، آن قدر آدم را دل بد نمی‌کرد که تسبیح انداختن آقای رهن که چند روز قبل صحنه‌اش را در تلویزیون دیدم.

اگر چه هدف هر دو «مسلمان نمایی» و چاپلوسی در برابر متحدان بنیادگرای شان بوده و هست ولی اندازه کراهت، کوچکی و باد و پف بودن وزیران غیربنیادگرای وطنی در برابر میراث‌خواران «سپه سالار» بسیار زننده‌تر به نظر می‌خورد. زیرا او از همان امریکا حواله شد به افغانستان و حال هم تحت حمایت امریکاییان قرار دارد اما با این هم از ترس تسبیح می‌اندازد.

وقتی آدم آن قدر درمانده، بیچاره و بی عزت شود که از ترس مشتی اوباش اسلامی و تروریست اکت مسلمان بودن کند، مرگ هزار بار شرف دارد.

درد من این است که در پاکستان لاف‌شاعری بود یا آن قدر شهامت و وجدان داشت که با حرفش مغز و استخوان رئیس دولت را بسوزاند. اما در افغانستان به قول شما بیمار، خسته و شغالی شده‌ی من نه شاعری مانده، نه نویسنده‌ای و نه سیاستمداری در دور و پیش آقای رهن که به او بگوید «تسبیح مبارک، اما ریشش را چطور می‌کنی؟» اگر آقای رهن مدعی شود که او در امریکا هم عادت داشت با تسبیح بازی نماید در مقابل باید گفت: آنجا هم این کار به معنی مسلمان نمایی در برابر جاسوسان نشریه «امید» و ضریه می‌توانست باشد. ولی از همه مهمتر این که اگر آدم به خود اعتماد داشته و غیرت و شرف انسانی خود را نگذارد خدشه‌دار شود باید در کابل ترک «عادت» می‌نمودید تا فهیم و عبدالله و قانونی و باندشان تصور نکنند این «تقدیس» را همیشه به رخ آن جنایتکاران می‌کشید تا مثل قدیر و دکتر عبدالرحمن ترور نشوید. این نوع «غیرت» را اگر انحصاراً «افغانی» هم بنامیم، بدون شک با افتخارترین «غیرت» خواهد بود!

دختران رزمنده و دلیرم، می‌خواستم مفصلتر روی موضوع بنویسم که کپولت و بیماری اجازه نداد.

بدانید که من در عالم ناامیدی به شما امید می‌دادم.

● کاکای ارجمند، ما احساس افتخار و دلگرمی می‌کنیم که ما را «دختران» تان خطاب کنید. به نظر ما تسبیح بازی آن دو یکی از دیگر

● دوست عزیز، از نامه و پستکارت‌های ارسالی تان سپاسگزاریم. از این به بعد «پیام زن» را مرتباً دریافت خواهید نمود.

\*\*\*

## پوستر مینا در تظاهرات امریکاییان

ذکيه - لس آنجلس،

«در یک تظاهرات بزرگ ضد جنگ در لس آنجلس پوسترهای مینا را دیدم که توسط نه افغان‌ها بلکه امریکاییان بلند شده بودند. از این امر احساس خجالت کردم که با آن که مینا را به عنوان تنها زن مبارز شهید کشور ما می‌شناسم و در این جا آن قدر آزادی دارم که بتوانم به تنهایی در مظاهره‌ها شرکت کنم، چرا خود ابتکار به خرج نداده و پوستر مینا و پوسترهای حاوی تبلیغ و دفاع از «راوا» را درست نکرده. و با خود نیاورده بودم. این یک نوع عدم احساس مسئولیت کامل است که فکر می‌کنم خاصه اکثریت افغان‌هاست و لو هم تمام عمر خود را در غرب سپری کرده باشند. ولی هیجان زده و خوشحال شدم که با وصف آن که میهن‌فروشان و جنایتکاران «اتلاف شمال» و ضریه سایه مینا و «راوا» را به تنگ می‌زنند و چه پروپاگندهای هرزه و خائنه‌ای بوده و هست که علیه هر دو راه نمی‌اندازند، اعتبار و محبوبیت این دو نام از مرزهای افغانستان فراتر رفته و هزاران طرفدار در سرتاسر دنیا یافته است.

هزاران بار تنگ بر دشمنان تنگ بدست و قلم بدست «راوا»



\*\*\*

کاکا مهاجر منتظر - پشاور،

از نامه و ابراز علاقمندی تان به «پیام زن» سپاسگزاریم. متأسفانه «راوا» خود با مشکلات مالی مواجه است. تعداد زیادی از خوانندگان باوجود علاقه به «پیام زن» قادر به پرداخت هزینه آن نیستند و این مشکلی است که ما هم نمی‌توانیم آن را به طور کامل حل کنیم. شماره اخیر «پیام زن» برای تان فرستاده خواهد شد.

\*\*\*



زشت تر است. بدبختی اینست که در جامعه‌ای عقب مانده و در هم شکسته این چیزها متأسفانه زودتر «مرد» می‌شود. ولی در یک چیز شک نداریم که همانطوری که پکول «سه سالار» و قره‌قلی گلبندین تجلید، تسبیح آقای رهمین و چین و قره‌قلی و لنگی آقای کرزی مثل نکتایی‌های سه تفنگدار احمدشاه مسعود، اکثریت مردم ما را فریب نخواهد داد چرا که تسبیح رهمین او را به هیچوجه به مردم نزدیک نخواهد ساخت چنانچه لباس کرزی به هیچوجه به معنی تعلق او به همهی مردم نیست و نکتایی آن سه نفر ابداً ماهیت تروستی و بنیادگرایی شان را نمی‌تواند پپوشاند.

\*\*\*

### امید - کابل،

«گرانو د راوا خونندو،

نیکې هیلې مې ومني»

د «سفر قندهار» د فلم اصلی خیره چی د آذررخشان لخوا په ښه توگه پرېنډه شوی ده، ستایم. زه هغی سره کاملاً یو آواز او یو غږ دا د محصلان شوونستی فلم غنډم، دا فلم نشي کولای زما د سوخیدلي قندهار انځور شي.»

### دا زما قندهار نه دی

دا زما قندهار نه دی

دا زما د ولس رېیدلی

لیمې نه دي

دلته په هوه بیدیا کښی

تونیدلی سترگی

د کرکی یوه ډبره

په هر بڼ کښی

سوخیدلي شونډې

د غج یوه سندر

په هره لمبه کښی

د اننگو تپ

د داغ یوه کرښه.

دلته لمر په ورغوي کښی

خالد

د پر تمینو گلپانو رڼا په سپیرو مخونو کښی

(اور، توفان)

د شمې ګوګل ته

په بهاندو څپو کښی

زندۍ اچوي

او د لمړینو هیلو غوټۍ.

د ویر

ناتار

په وچو ډاګونو کښی

د سلګیو غمي

د ورشوګانو پر سینه

کړي.

زما د قندهار پرهارونه

کې اوونه

د «اوين» \* په توپمه کښی

د وړانګو ځاله د سپیدار

پر ښاخونو جوړوي

او د پلۍ په ورنښت کښی

د سوخیدلي باغچو، د مینې

سره ګلونه

د دردونو پر نمښو شونډو

تلپاتې وږمه

رپوي.

زما د وینې شخواکۍ

د «مونالیزه» پر شونډو

د رنځونو

یوه مسکا ده

د سترګو په خلا کښی

د ملالی توفانی څپو

یوه پرېښنا ده،

خراغ

ډیوه

سری تناکۍ د خړوب پر سینه

لوني د رڼوب پلوشه

د ستورو نڅا پر لاله

دا د سفر بیلامه

د پاڅون ترانه.

میزان ۱۳۸۱

\*\*\*

### قتل عام در یکاولنگ

#### وسول - کنډز،

در نامه خود می‌نویسند:

«از دیدن شماره ۵۵ و ۵۶ "پیام زن" چشمانم روشن شد و در اولین فرصت به خوانندش شروع کردم. بعد از آن که به بخش گزارش‌ها رسیدم متوجه شدم که هیچ اشاره‌ای به جنایت طالبان در یکاولنگ و کشتار



عکس از «پیام زن»

کشتار و گورهای جمعی در یکاولنگ

می‌کنند.

ارتباط «پیام زن» با وزارت دفاع از نظر این میهنفروشان خون‌آشام و خواهر و مادر شناس هم این خواهد بود که به امریکاییان و غرب بگویند: ببینید حتی نام نشریه وزارت دفاع هم کلمه زن را در خود دارد. این قدر «احترام» به زن در دنیا نظیر ندارد!

و گریه به خاطر آن که چنانچه شما هم مکرراً نوشته اید، نمی‌دانیم این ملت چرا این قدر لگد خور و بدشانس و تیره بخت باشد که مشتی تفنگ‌پرست و بی‌ناموس و خونریز و مزدور و وقیح بر آن حکومت برانند؟...

● خواهر گرامی، ما قبلاً هم از موضوع شنیده بودیم ولی نشریه را تا حال ندیده ایم اگر بدست ما هم برسد تصور نمی‌کنیم به برخورد بیارزد زیرا اعمال خائنه و جنایتکارانه آقای «مارشال» و باندش با وزرات‌های دفاع، خارجه، معارف، خاد و غیره آن قدر وسیع و ترسناک اند که حقارت‌های آنان از نوع دزدی نام «پیام زن» برای یک ابتدائنامه‌ی جهادی شان در برابر آنها مطلقاً رنگ می‌بازد و بناءً پرداختن به آن چندان مناسب نخواهد بود.

دوستی به ما گفت که چه بسا مشاوران «مارشال» صاحب او را ساده گیر کرده و آگاهانه نام «پیام زن» را پیشنهاد نموده‌اند تا نزد همه‌ی آب و مسخره‌اش سازند!

گزارش‌های تان باید بر ذرات‌ها و تمهکاری‌های این دشمنان

دسته‌جمعی هموطنان مادر آن ولسوالی نشده است. با آن که در محفل روز زن سال ۱۳۷۹ «راوا» که در پشاور برگزار نموده بود، شرکت داشتیم و در آن جا یک شاهد عینی و از بازماندگان این کشتار جمعی هولناک صحبت داشتند. ولی کاش در «پیام زن» هم انعکاس می‌یافت.

● دوست عزیز، از نامه تان ممنونیم و می‌خواهیم نبود مطلبی در رابطه به کشتار یکاولنگ دو «پیام زن» را با چند تذکر مختصر روشن سازیم: چون در انتشار «پیام زن» وقفه‌ای بی‌سابقه رخ داد مقدار زیادی مطالب و گزارش‌ها مقابل ما قرار داشت که باید از بین آن‌ها انتخاب می‌شد. مسئول این کار متأسفانه نوشته‌های مربوط قتل عام یکاولنگ را هم کنار گذاشته بود و وقتی متوجه شدیم که مجله زیر چاپ رفته بود و هیچ کاری نمی‌توانستیم.

درین ارتباط بد نیست بدانید به مجردی که از فاجعه آگاهی یافتیم با سازمان عفو بین‌الملل در تماس شدیم. آن سازمان اعلامیه‌ای در محکومیت این جنایت طالبان صادر کرد. نماینده‌ای را به منطقه فرستادیم برای کسب اطلاعات بیشتر تا وضع و سرنوشت بازماندگان انتقال عده‌ای از آنان به پاکستان، تهیه عکس و خبر. گزارش قتل عام را به افراد و سازمان‌های مختلف در سراسر جهان ارسال نمودیم. سال قبل سازمان عفو بین‌الملل جاپان به مسئله علاقه گرفت و هیئتی از منطقه را برای سخنرانی و آگاهی دادن به مردم جاپان به آن کشور دعوت کرد. تاکنون فراوان خبرنگار با بیهوشی قربانیان مصاحبه و عده‌ای هم به یکاولنگ سفر کرده است. لااقل یک ژورنالیست جاپانی در صدد تهیه قلم مستندی از جنایات برآمده است.

\*\*\*

## ع. - کابل،

از نامه و عکس‌هایی از مراسم فاتحه‌خوانی و جسد دکتر عبدالرحمن صمیمانه سپاسگزاریم. بنابر ضرورت از آنها استفاده خواهد شد.

\*\*\*

## فیانت «مارشال» به «پیام زن»

### عادل ش. - کابل،

«خواهران مبارز و به جان برابرم،

فقط چند هفته پیش بود که خبر شدم وزارت «مارشال» صاحب یعنی وزارت دفاع نشریه‌اش را «پیام زن» (۱) نام گذاشته است. کوشش کردم نسخه‌ای از آن را یافته برای تان بفرستم اما تا فرستادن آن فکر کردم خوبست کم از کم از موضوع بدانید که به نظر هم خنده دارد هم گریه. خنده به خاطر آن که این تبهکاران نو به دوران رسیده را می‌بینیم که در راه نیل به اهداف پلید شان از هیچ حرکت مسخره و ملانصرالدینی‌ای رو گردان نیستند و نام «پیام زن» این معتبرترین و پرافتخارترین نشریه ۴۰ سال اخیر وطن را که در حقیقت کاری در جگر و چشم شان است، برای به اصطلاح نشریه شان و آن هم نشریه وزارت دفاع، بی‌هیچ پروایی دزدی

ناگفته نماند که سیماولی پیام ظاهرشاه را هم در حالی که او را «حضور» خطاب می‌کرد، خواند. و تا حال نمی‌دانیم که آیا «حضور» اطلاع داشت که سیمای خانم وظیفه خواندن پیام ربانی جنایتکار را نیز به عهده دارد یا نه تا آن را افشا می‌نمودیم. طبعاً سازشکاری‌های «حضور» در این موارد تعجب ندارد اما بدون شک زشت است.

به هر حال دوست ارجمند، عملیات خاتم سیماولی صرفاً به این رفتار کثیف و ننگین خلاصه نمی‌شود. او با زیباشورش، زهره‌راسخ و چند تن دیگر همچون ماشین‌های مرصدا و دروغ‌پراکنی ضد «راوا» در امریکا به شمار می‌روند که فقط یاد دارند بگویند «راوا» سازمانی «کوچک»، «کمونیست»، «الحادی»، «رادیکال»، «بی‌خبر از شرایط افغانستان» و... است به این امید که به «راوا» کمک نشود و صدای «راوا» خفه شود تا با فقدان افشاگری‌ها و تحدید گسترش نفوذ آن بین زنان داغ‌دیده افغان، آنان بتوانند راحت‌تر و فارغ‌التر ماموریت شان را به عنوان خدمه ربانی و فهم و قانونی و اسماعیل خان و غیره در برابر اربابان امریکایی به انجام برسانند.

افشای سیماولی‌ها را باید هموطنان ضد بنیادگرا و طرفدار دموکراسی «راوا» در غرب وظیفه خود تشخیص دهند. ما به نوبه خود خوشحال خواهیم بود که به مالکان سیماولی‌ها بپردازیم. موفق باشید.

\*\*\*

#### مریم‌ریشیدی - هاند،

از ابراز همبستگی و ۱۰ یوروی ارسالی تان سپاسگزاریم. موفق باشید.

\*\*\*

#### دردی - پشاور،

«راوا» عزیز،

شماره اول ماهنامه «صدای زن» ارگان نشراتی شورای ولایتی بلخ خاوران جمعیت اسلامی افغانستان، را دیدم. قبل از همه شعر \* خانم خ. حیدری توجهم را جلب کرد که اهدا نموده به «برادر حماسه‌آفرین» اش «سرتجرا ل استاد عظامحمد»!

به آرزوی روزی که خلق ما شاهد محاکمه صحرایی این

بدفاتیح لشکر - گرد زمانه فاتح لشکر خوش آمدی! با غنچه‌های سبز و معطر خوش آمدی! آمد بهار گم شده اندر جبین تو! با کاروان صلح سراسر خوش آمدی! در عصر جاودانه که فرصت غنیمت است! با بیک از طلوع مظفر خوش آمدی! بر چتر از حریم حیات شگوفه کرد! یک آسمان ستاره ز خاور خوش آمدی! شمشیر حق که زینت اهل دفاع تست! بر آستان ساقی کوثر خوش آمدی! گل خوشه‌های فخر بهاران به فتح توای! بی‌ریا نهایت باور خوش آمدی! عمری گذشت درب محبت گسسته بود! دستی شدی به حلقه هر دو خوش آمدی! در باغ سبز میهن ام‌البلاد خویش! ای پاسبان سرو صنوبر خوش آمدی! از آسمان وحدت آغاز نازه! قرآن حق کشیده در بر خوش آمدی! تصویر سبز و خاصه امروزیان شدی! در خلوت حماسه رهبر خوش آمدی

توده‌های مردم ما تمرکز داشته باشند. و مطمئن باشید که سیمای «پیام زن» با این گونه خردوانی‌های جنایتکاران جهادی مخدوش نخواهد شد.

\*\*\*

#### سید عبدالله محبوبی - گانادا،

از زحمت تان جهت جمع‌آوری شماره‌های تلفن و آدرس نشریات و رادیوهای معین ممنونیم.

این هم قسمتی از شعر ارسالی تان:

ز دست ناجوانمردان بی‌فرهنگ و بی‌دانش  
هزاران کودک شیرین سخن را بی‌پدر دیدم  
ز جور دشمنان چو خورده سوگند خیانت را  
تسمام کوچ و پس کوچ را زیر و زیر دیدم

\*\*\*

### سیماولی نقابدار یا بی‌نقاب

#### جنایتکاران بنیادگرا؟

#### ع. ا. شریف - امریکا،

«خواهران مبارز و دلیر،

چندی پیش در خانه دوستی فلمی دیدم از «جلسه‌ی زنان افغانستان برای دموکراسی» که «راوا» هم در آن شرکت داشت. مهم‌ترین نکته‌ای که توجهم را جلب کرد صحنه‌ی نفرت انگیز قرائت پیام برهان‌الدین ربانی توسط زنی موسوم به سیماولی بود. از این خانم که نقاب «تجدد» و «دموکراسی» هم به رخ می‌زند ولی سیاه‌سر دست به سینه‌ی بنیادگرایان است، جز این انتظار نبود. اما سوالم اینست که نماینده یا نمایندگان «راوا» در آنجا چرا به این عمل ننگین سیماولی که در واقع مایه نام بدی تمام زنان افغان حاضر در آنجا بود، اعتراض ننمودند. طبعاً این را متأسفانه تا هنوز مطمئن هستم که در حال حاضر غیر از زنان و دختران با شهامت و آگاه «راوا»، کسان دیگری را نمی‌شناسیم که به این نکات متوجه شوند و اگر هم شوند جرئت برخوردی شایسته به آنها را داشته باشند.

توضیح شما برای لایق من و چندین هموطن دیگری که فلم را دیدند روشنگر خواهد بود.

● دوست گرانقدر، پیام خوانی شرم‌آور خانم سیماولی در آن مجلس برای ما هم بی‌نهایت متجزج‌کننده بود. نماینده ما حینی که او پیام را قفله می‌کرد، بلافاصله به سازماندهندگان مجلس موضوع را گوشزد نموده و به آنان فهماند که قرائت پیام یکی از سر جنایتکاران بنیادگرا در آن جمع بر حیثیت و نام‌برگزارکنندگان نیز لطمه‌زده و نیت آنان را نزد مردم افغانستان و بخصوص زنان ضد جنایتکاران جهادی زیر سوال می‌برد. اما تا آنان گپ را فهمند و جلو سیماولی را بگیرند کار از کار گذشته بود.

البته نماینده «راوا» در چند فرصت دیگر هم به موضوع به مثابه لکه‌ای بر مجلس و توهینی به کلمه دموکراسی که در اسم و رسم مجلس شامل است، برخورد کرد.

## ف. س. - پشاور،

"سرجنرال" ها، "استاد" ها، "انجیر" ها، "مارشال" ها، و ممدوحان ادبی شان باشند، شعر "عفریت زمان" را تقدیم تان می‌دارم.

در نامه خود می‌نویسند:

«... بعد از مدت طولانی "پیام زن" را به دست آوردم. بعد از مطالعه آن به خود این حق را دادم که در مورد برادرم "ب. شوا" تا اندازه‌ای بنویسم.

طوری که تاریخ جدید افغانستان یعنی از انقلاب ۷۰ شور الی امروز را دیدیم و مطالعه نمودیم تا اندازه زیاد به مردم افغانستان معلوم شد که کی جنایت نمود و به کی جنایتکار خطاب نمایم.

برادرم "ب. شوا" بالای داکتر نجیب رئیس جمهور سابق افغانستان که با بی‌رحمی فدای تطبیق قانون‌های ساخت خود طالبان گردید بدون این که در مورد کارهای نیک وی هم یادآور شود، وی را به باد انتقاد گرفته است.

اگر ما داکتر نجیب را پاک‌دامن بگوییم این هم غلط است. شاید در زمان رئیس خدمات بردش جنایت‌هایی را انجام داده باشد، اما تا جایی که ما دیدیم در وقت رئیس دولت بودنش کوشش‌های زیاد نمود تا راه صلح و برادری را در میان بیاورد. حتی از قدرت دست کشید و در آخرین بیانیه‌ی خویش به مردم "شرایط بدی" را پیش بینی کرده بود که همان شد. اگر بگویم که روس‌ها را خائنین ملت کشید این غلط است. کشیدن روس جانشانی داکتر نجیب بود. که روس از خاک وطن دور ساخت و جان خود را فدای وطن و مردمش نمود. این خائنین ملت بودند که ظلم بیشمار کردند. در خاتمه این را می‌گویم تنها من نه بلکه تمام مردم بی‌طرف کشور ما می‌گویند که ای کاش همان یک گاو ما زنده می‌بود نه این هفت و هشت خر.

خواهشمندم تا مضمون پنده را بی‌کم و کاست به نشر بسپارید تا اطمینان بنده در مورد بی‌طرف بودن مجله حاصل شده و همچنان ذهن "ب. شوا" روشن شود.»

● نامه تان را بدون اندکی تلخیص و اصلاح غلط‌های املائی و انشایی آن نمی‌توانستیم انتشار دهیم. امیدواریم ما را هیچگاه «بی‌طرف» تصور نکنید. ما افشاگر میهن‌روشان پرچمی و خلقی و جنایتکاران جهادی و طالبی هستیم. ما

## عفریت زمان

گرد زمانه فاتح لشکر شده، عطا!!  
یا للعجب به عدل برابر شده، عطا  
لاطایلات و آن هم، اندر «صدای زن»  
در قلب زن شراره‌ی خنجر شده، عطا  
«استاد» خونتباره و اهریمن خبیث  
عفریت جنگ، سرور و مهتر شده، عطا  
آن کند طینت و نگه ناسور وار زشت  
بر «حیدری» ثفا! که معطر شده، عطا  
فاشیزم و گشت و بست و تجاوز به مادران  
بر لوح روز این یکی باور شده، عطا  
آنکه که بر سیاق عدالت رقم کشند  
بینی، به دشنه اژدر بی سر شده، عطا  
«کل خوشه‌های فتح» او جز اشک زن نژاد  
چون هر قدم شرارت صد شمر شده، عطا  
سمبول نامرادی و ویرانی و ترور  
بر حلقه‌های دار مصور شده، عطا  
خون ریزد از کرانه‌ی چشمان هر یتیم  
ساقط بر گلوی پدر در شده، عطا  
این ازدها به وسعت ام‌البلاد ما  
خنجر به پای سرو و صنوبر شده، عطا  
دی، با عبا و ریش و قبا سبجه‌دار بود  
نکتایی بسته، حال مزور شده، عطا  
شریان قلب خلق به شمشیر می‌درد  
خوندار خون به وسعت فرغر شده، عطا  
در روح پر شرارتش آزادگی فسرده  
دردا! شکوه حلقه‌ی هر در شده، عطا  
انگشت ماشه خیز او و بسمل وطن  
دیوی بچشم شاهد خاور شده، عطا  
با دوستم، که قاتل و خونریز قرن ماست  
هم جام و بیک پیر ستمگر شده، عطا  
این ننگ شعر و شاعر و مصراع، به خط زرد  
حک کشته، زانکه هادی و رهبر شده، عطا  
آن لحظه‌ای که یاد او فرخنده باد، باد  
بینی قناره، فاتح لشکر شده، عطا



متعددی زده است. تعداد بیشماری زنان و دختران معصوم وجود دارد که قاری به آنان تجاوز نموده و اکنون آنان را بی سرنوشت رها کرده است.

۲- قاری لال زار: یکی از قاری های همین موسسه است که مسئولیت حلقه حفظ قرآن در منطقه باسول ننگرهار را دارد. او این حلقه را برای ۵۰ شاگرد دختر و پسر بین ۱۶ تا ۱۷ ساله درست کرده است. محل آن در خانه خودش می باشد. وی همه شاگردان را در صحنه حویلی می نشاند و یک یک را برای "درس" در اتاق خود می خواهد و هر چه خواست با کودکان مظلوم می کند. تشنه دسواپی قاری زمانی از بام افتاد که یکی از دختران نوجوان از وی حامله شد. بعد از پرس و پال معلوم شد که قاری به اکثریت دختران و پسران تجاوز نموده است.

تا زمانی که دست اعراب جنایتکار از وطن ما قطع و گلیم مدرسه های شان جمع نشود هیچ کودک دختر و پسر ما از دست جنایات و بی ناموسی های شان در امان نخواهند ماند.

\*\*\*

### ضیا - کابل،

در نامه خود می نویسند:

«کارتون کززی بسیار جالب بود. بعضی کلمات را به کارتون اضافه کردم. من به این باور هستم که در شرایط کنونی کشور ما یک عکس می تواند بهتر از کتاب ها باشد بخاطری که ما در تمام عرصه های زندگی به چیزهای سریع التمر احتیاج داریم.

نظر من اینست که تمام کارتون های جالبی که در «پیام زن» انتشار یافته به شکل پستکارت هایی با گفتارهایی که مناسب، به داخل افغانستان تکثیر شود تا زن و مرد بی سواد و باسواد از آن مفهوم بگیرند.»

● دوست عزیز، پیشنهاد تان بسیار عالیست شما که در این زمینه مهارت هم دارید این کار را شروع کنید ما هم حاضر به هر نوع کمک هستیم. موفق باشید.



\*\*\*

### قتیل خوریانی - پشاور،

در الیریلی ادبی توتی ته مومنه. دهفی یوه برخه دلته چاپ کوو:

«... د انسان خوږي او خوشحالي، نیکمرغي، هوساینه او سوکالي زما د شعر مضمون دی.

زه دهغه چا مقام په خپلو سندرو کی څه خیر او چټ ستایم، څوک چی د

«بیطرف» بودن در قضاوت نسبت به خاینان را نوعی همدستی و هماهنگی با جنایتکاران می دانیم.

دفاع شما از نجیب زشت است. هر چند باندهای بنیادگرا روی پرتالیان را در خیانت و جنایت سفید نمودند اما این هرگز نباید موجب شود که لکه های خون و خیانت بر کارنامه میهنروشان پرچمی و خلقی را از یاد برد. کارنامه ای که سیاهی آن صرفاً با اشاره ب. شنوا خلاصه نمی شود. حرف زیاد است ولی اینجا فقط تذکر می دهیم که دلیل این که در سال های اخیر نجیب با مداری گری خاصی سیاست «مشی مصالحه ملی» را پیش کشید بنیم شدن خودش و به لوزه افتادن ارکان بااداران و روسی اش بود نه این که کاری به نفع مردم افغانستان انجام دهد. این خاین و جنایتکار کلان هیچگاه فدایی وطن نبود و وقتی فرار می کرد دستگیر و بعد به هزار بی افتخاری کشته شد.

صرب المثلی را که بیان داشته اید عمق نفرت مردم ما از خاینان بنیادگرا را نشان می دهد نه حسرت آنان به رژیم تبهکار و خادی نجیب را.

\*\*\*

## دو قاری بی ناموس گلبدینی



### ۱. ض. - پاکستان،

از نامه و مطلب ارسالی تان سپاسگزاریم. مطلب تان را همین جا به چاپ رسانیدیم:

«از جمله جنایاتی که توسط جهادی ها و اخوانی ها زیر پرده اسلام بر مردم شده و می شود یکی هم تجاوز به پسران و دختران

کودک و نوجوان می باشد. یکی از مراکز نورزمان شرافت فساد و بی حرمتی به مردم ما همین موسسات اسلامی عرب ها است که بنام کمک اسلامی برای کودکان دارالایتم ساخته اند تا پسران را براه کنند.

از آن جمله هیئته الاغاثة الاسلامیه I.I.R.O. می باشد که چند دارالایتم و حلقه های حفظ قرآن برای افغان ها در پاکستان و افغانستان ساخته است. فساد و جنایاتی که در این مراکز وجود دارد عین داستان شیخ ابواکرم (این داستان را در یکی از شماره های سال ۱۹۹۱ «پیام زن» دیده بودم) است. این موسسه پول در اختیار دارد و توسط آن کارمندان که قاری ها اند به جنایات نابخشودنی دست می زنند. دو تن از این قاری های جانی را برای تان معرفی می کنم.

۱) قاری نورزمان شرافت: او یکی از افراد باند گلبدین و زمانی هم مدیر یکی از دارالحفاظ های آن گروه بود. اکنون مدیر دفتر موسسه فوق در افغانستان می باشد. وی در بین مردم جلال آباد بنام قاری زناکار شهرت دارد. نورزمان دارای چهار زن شرعی!! و ده ها زن نامشروع است.

قاری چون مسئول همه حلقه های حفظ قرآن هم است به صدها دختر و پسر تجاوز کرده است. او مانند بااداران عربی خود دست به ازدواج های

## سامعه - هزاره

شماره ۵۵ و ۵۶ «پیام زن» مطالب جالب داشت. جلد آن با تصاویر گویای شرایط امروز کشور ما دیزاین شده بود. از همه بیشتر مصاحبه با تعدادی از نمایندگان در دلم نشست و خواهرم صابره در نوشته خود «من اگر در لویه جرگه می بودم» حرف های دل من و هزاران زن دیگر افغان را بیان داشته بود. در مطلب «قوله ای از گور» متوجه شدم که عکس خاین شهناز تنی سرچه چاپ شده. آیا این یک غلط چاپی است یا که عمداً بساطت توهین به او؟ خواستم موضوع را با شما مطرح کنم.»



● دوست عزیز، توهین و تحقیر خاینی شش قاته مثل شهناز تنی صرفاً با چاپ بازگونه عکس وی کجا ممکن است؟ ولی به هر صورت چاپ عکس خاینان به شکل سرنگون مناسبتر است. به امید روزی که سران پرچمی و خلقی و جهادی و طالبی همه را از پا آویزان ببینیم! □

انسان له سره شره آفت، کړاو او مصیبت کموی او دایې هېڅ کله په چانه پیرزو کېږي چی جهان جوړوونکی او بیوزلی نیکمرغه کوونکی مانغه یی د جنگ او جگړی په سوزوونکو لمبو کی په ایرو بدل شی. څومره چی جهان ښکلی او ښایسته وی څومره چی د انسان جهان جوړوونکی متی د خپلی نړی د ښکلا او د خپل ورور په نیکمرغه کوونکی کار بوختی وی، هومره به زما شعر ښایسته او له رنگینو څخه ډک وی، څومره چی د نړی پر مخ سوله، امنیت او کراری خپله هوسا کوونکی او له سوکالی ډکه لمنه خپره کړی وی، هومره به زما د شعر رنگینه نړی مسته وی او د هر بیت ییلی ییلی کلمی به د مصیبت خپلو خولی له داسی خندا څخه ډکړی چی ازانگی به یی د لمر په نورانی تیارکی خوښی او خوشحالی خپروی.

نو ځکه له عدالت خوښوونکی او سوله دوسته نړی څخه د خپل شعر په خوړو جملو کی غوښته کوم چی د بشریت ځوروونکی جنگ او نړی تپه کوونکی جگړی د تورو لوڅو بلوی تور دیو گونده کړی او پری نه ږدی چی د نړی د وراتولو او د ماشومانو په شونډو د ملیح تبسم د وچولو په خاطر لیونی خوبونه ووبنی او په خپل تور او نامقدس اتحاد کی د راتپولو شویو شرمینانو په وسیله یی نړی سوزوونکی او انسان ځوروونکی نقش تطبیق ته وړاندی کړی.

پرېږدی چی تل سوله وی او د ورورولی او صمیمیت مینی او محبت نه په ډکه فضا کی د لمر خوشحالوونکی وړانگی د نړی پر مخ وځلېږی. پرېږدی چی انسان د خپلی نیکمرغی لپاره د انسان د هوسانیی او سوکالی لپاره خپله نړی نوره هم ښکلی او ښایسته کړی او زما د شعر عندلیب د تور مخی جنایتکار په وینو لړلیو لاسونو څخه په خلاصه فضا کی د سولی او دوستی سندره روښانی نړی ته ورسوی.»

\*\*\*

## بهرام - کابل

از شعر و قطعه تان تشکر. امید در آینده شعر و مطالب بیشتری از شما دریافت کنیم که بتوان از آنها در «پیام زن» استفاده کرد.

\*\*\*

## پ. ربیل - کانداه

از نامه ها و بریده های ارزشمند تان مثل همیشه سپاسگزاریم. از دریافت ۳۳۰ دالر پول فروش نشریات و کمک دوستان اطمینان می دهیم.

\*\*\*

## غلط های چاپی شماره ۵۵ و ۵۶

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۵	۱	۱۱	ارزش	ارزش
۶	۲	۸	حافظ	حافظ
۱۲	۲	۲۸	بگویم	بگویم
۲۱	۲	۲۷	دوزخ	دوزخ
۱۷	۲	۶	۵۰۰ هزار کیلوگرام	۵۰۰ یا هزار کیلوگرام
۱۹	۲	۲	عشر	خشر
۷۴	۲	۱۴	شان	حذف شود
۷۴	۲	۱۵	بزمی لاهوتی	«بزمی لاهوتی»
۹۱	۱	۷	سیمان قل	سبی قل
۹۱	۲	۲۱	مخدوم کوقی	مخدوم کوقی
۹۶	۱	۱۴	سنگ جنگی	سگ جنگی

«پیام زن»، گاسنت ها و سایر نشریات «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را از کتابفروشی های ذیل بدست آورده می توانید:

عزیزخان تونوسی  
بک استال نمبر ۲، میزان چوک  
کویته

شاهین بک  
سپویمی پلازا، جمروود رود  
پشاور

مکتبه سرحد  
خیبر بازار  
پشاور

# نشریات رسیده

## Awid BRIEF

A Legal Resource for the International Human Rights Community

Block Flag - For anarchist resistance

CCA Newsletter - Co-operation Center for Afghanistan,

CONTENTS - The Middle East

Cross the lines - News letter of IFOR

Dimitra - Newsletter

ECPAT - Newsletter

Eclipse The Anti-war Review

FTAA

Freedom Socialist Bulletin

Australian Voice of Revolutionary Feminism,

GAATW Newsletter

Global Alliance Against Traffic in Women

Gender and Violent conflict - Good conference Report  
Iari

International Association for Religious Freedom

In These Times - Independent News and Views Left Behind

Index - Productive Health Matters

International Women's Day for Peace and Development  
International Viewpoint

LAS PROVINCIANS

Left Turn - From Anticapitalism to Revolution

Lesbian

Magazine of the Northeastern Federation of Anarcho-communists

Meridians - Feminism, Race, Transnationalism

News & Views

News from the Global Fund for Women

Newsheet - Women living under Muslim laws

No to Clinton - Published by All India Anti-imperialist Forum

PRABHAT

PROUT

PUCL Bulletin - People's Union for Civil Liberties (India)

Peace News

Raising our Voices

Refugees - UNHCR

Renaissance - A Monthly Islamic Journal

SPO

Party Program of the Austrian Social Democratic Party

Special Report - Child Soldiers Newsletter

Struggle

The Socialist - Publication of the Socialist Party USA

The Tension

Times Liberate

WEI

WIN News - Women's International Network

Women

Women in Action - Isis International

Women's Action - Equality Now

Women's Environment & Development Organization

## سایر اسناد

○ ارج نامه شهرپاری

○ فرهنگ نگارهای در هنر شرق و غرب

○ فراز و فرود شورای ملی مقاومت

آخر - شماره های ۲، ۱ و ۳، ۱۳۸۱

آزادی - نشریه وابسته به جبهه دموکراتیک ملی ایران،

شماره ۲۷ - ۲۹ زمستان ۱۳۸۰ و بهار ۱۳۸۱

اقتصاد - دوره میاشتی اقتصادی سیاسی مجله،

دو هفته گنه - لومری کال - مارچ و اپریل ۲۰۰۴

امین - شماره ۸ جدی و حوت، ۱۳۸۱

انقلاب اسلامی در هجرت - شماره های ۵۵۸ الی ۵۶۵ و ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲

بخارا - مجله فرهنگی و هنری، شماره های ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ و ۱۳۸۱

پیام فدایی - ارگان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره های ۲۰ الی ۴۶، ۱۳۸۱

پشمک - نشریه ی لکاهی، اجتماعی، سیاسی، دماغی و انگولکی،

شماره های ۴۷ الی ۵۳، ۱۳۸۱

پیوند - نشریه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند،

شماره های ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹ و ۶۰، ۱۳۸۱

نوفان - ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کننده مؤسس حزب واحد طبقه کارگرایان،

شماره های ۲۷ الی ۳۷، ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲

جامعه - بیانگر احیای جامعه مدنی افغانستان، شماره اول سنبله ۱۳۸۱

جفا کش (نشریه اردو) - انسانی حقوق اور عزه و زون کاترجمان،

شماره های ۱ الی ۶، ۲۰۰۲

جوانه - شماره اول زمستان ۱۳۸۱ و شماره دوم بهار ۱۳۸۲

چیستا - سیاسی، اجتماعی، علمی، ادبی، هنری، شماره های مسلسل ۱۹۰، ۱۹۱

۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶ و شماره ۱۹۷، ۱۳۸۱

حقوق بشر - ارگان جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره های ۵۳ تا ۵۴، ۱۳۸۱

۵۴ پائیز، ۱۳۸۱، ۵۵ زمستان، ۱۳۸۱، ۵۶ بهار، ۱۳۸۲

حقیقت - ارگان اتحادیه کمیته های ایران (سریداران)، شماره ۸ بهمن ۱۳۸۱

خبرنامه - نشریه اردو، شرکت گاه، شماره های ۱۲، ۱۳، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱، ۲۰۰۲، ۲۰۰۳

خیلوا کی - شماره های ۳۸، جوزا ۱۳۸۱

دانش و مردم - ماهنامه علمی، آموزشی، فرهنگی،

شماره های ۲۵ الی ۲۷ و شماره ۳۰، ۱۳۸۱

دعوت - ملی، اسلامی، سیاسی او فرهنگی خیلوا که خبرونه، پرله پس ۱۴۰ - ۱۴۱،

۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴ - ۱۴۵ گیتی د ۱۳۸۱ کال

دنا - ماهنامه انجمن فرهنگی دنا، شماره های ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲

شین انقلاب - ۳۲ گنه د مرغومی میاشت د کال ۱۳۸۱

گیوان - نشریه غیر وابسته و هادار صلح و دموکراسی، شماره ۳۹، سرطان ۱۳۸۱

گاهنامه - از هدایش زنان ایرانی، شماره های ۲۶ الی ۲۹، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴

مزدور جد و جهد (نشریه اردو) - تریبیونین اور سرشلیست تحریک کی آواز،

شماره های ۲۵ الی ۲۶ و ۲۰۰۰، ۱۱ الی ۱۲ و ۲۰۰۱، ۱ الی ۱۵، ۲۰۰۲

مساوات - د متری د مکررات افکار و بیرونیکی، د ۱۳۸۱ و ۱۱ گیتی

ملت - از انتشارات افغان اکادمی، شماره ۱۳ سنبله ۱۳۸۱

میناق وحدت - شماره ۷۱، عترب ۱۳۸۱

نبرد خلق - ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران،

شماره های ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۱۳۸۱

هشت مارس - فصلنامه زنان، کنگره مؤسس سازمان زنان هشت، مارچ ایرانی

و افغانی، شماره ۶، آبان ۱۳۸۱

# ریچل کوری، چهره زیبای امریکا

طبعاً دولت امریکا عکس‌العملی نشان نداد و رسانه‌های جهانگیر آن نیز خون ریچل را در حد خون یک کودک افغانستان قربانی بمباران‌های امریکا نادیده گرفتند.

اما صهیونیست‌ها و حامیان شان فراموش می‌کنند که: ریچل اولین شهید امریکایی و اولین خون امریکایی است که در خاک فلسطین به زمین می‌ریزد. حالا بیرق این چهره زیبای امریکا در اهتزاز است. ازین به بعد او در مبارزه سهم است زیرا با عشق و اراده همدردی و همبستگی با خلق فلسطین به تاریخ پیوسته است.



امریکا دو چهره دارد: چهره ترس‌آور بوش و

چهره زیبای ریچل. بوش یعنی تکبر، ریچل یعنی همبستگی، بوش یعنی عدم احترام به مردم مستقل و خود مختار، ریچل یعنی عشق و تکریم بشریت. ریچل از همه آن چیزهایی نماینده می‌کند که بوش بر ضد آنهاست. ریچل چهره زیبای ماندگار انسانیت است.

ریچل در نامه‌ای به خانواده‌اش به تاریخ ۷ نوامبر ۲۰۰۳ نوشته بود که: «من به خلق فلسطین اطمینان می‌دهم که اکثریت در امریکا از دولت حمایت نمی‌کنند».

پدر و مادر ریچل در اعلامیه کوتاهی به خاطر مرگ دختر شان گفتند: «ما کودکان ما را طوری یار آوردیم تا زیبایی عام جهانی و خانواده جهانی را بستانند. و از این که ریچل موفق شد تا به تعهداتش در زندگی پایند بماند احساس افتخار می‌کنیم. ریچل مملو از عشق و احساس مسئولیت در برابر دیگران در هر کجایی بود. □

## افغانی اسلامیزم په واشنگتن...

کیپی‌چی اسلامی بنسټوالی نن نړی ته لوی خطر دی برژینسکی: بی معنا خبری، ویل کیپی چی غرب د اسلام په مقابل کی یوه نړیواله پالیسی درلوده. دا احقانه خبره ده. نړیوال اسلام وجود نلری. اسلام ته پرته د خلکو تیرایستنی او یا احصاساتو نه، په منطقی نظر وگورئ. دا په نړی کی تر ټولو لوی مذهب دی چی ۱.۵ بللیونه پیروان لری. خو د دوی په مینځ کی څه شی مشترک دی، د سعودی عربستان بنسټوالی، د مراکش میانه روی، د پاکستان ملیتاریزم، د غرب نه د مصر طرفداري کول یا د منځنی آسیا سکولاریزم؟ د عیسوی هیوادونو د متحد کولو نه پرته بل هیڅ شی ندی. □

زمانی که منافع دولت‌ها و دولت مردان به قول مایکل مور «عصر قلابی» مان در خطر افتد، آتی را که می‌بندند و می‌کوبند و می‌کشند از یاد می‌برند که او فلسطینی است یا امریکایی، یهود یا مسلمان و یا مسیحی. طور دیگر اندیشیدن و گفتن و ایستادن در برابر سیاست‌ها و رژیم‌ها - از دیکتاتورترین تا به اصطلاح دموکرات‌ترین - در دنیای امروز یعنی ارتکاب جرمی نابخشودنی و غیر قابل تحمل. آری، مرگ ریچل کوری (Rachel Corrie)، دختر جوان امریکایی، اواسط مارچ ۲۰۰۳ در منطقه‌ای در نوار غزه توسط عساکر اسرائیلی بار دیگر اثبات نمود که همدردی با خلق فلسطین از هر

فرد و از هر سوی که باشد غیر قابل پذیرش است. ریچل ۲۳ ساله به نمایندگی از مردم عدالت‌پسند امریکا در مقابل بولدوز ارتش مهاجم اسرائیل جانش را سپر نمود تا آنان را از انهدام خانه‌ای باز دارد. اما بولدوز اسرائیل او را به جرم این که «در زمان غلط و در کشور غلط و با مردم غلط» بصری برد زیر چرخ‌هایش له کرد. ریچل حتی با آن موهای خرمایی و لهجه فصیح امریکایی نتوانست توجه عساکر اسرائیلی را جلب نماید که یک امریکایی است تا شاید از ویرانی خانه دست کشند. ریچل جرمی دیگر نداشت جز این که علیه اعمال جنایتکارانه چهارمین زرادخانه‌ی دنیا که توسط دولت کشورش حمایت می‌گردد اعتراض می‌نموده همبستگی و همدردی خود و مردمش را با مردم فلسطین در عمل به نمایش می‌گذازد. او زندگی آسوده و پر زرق و برقش در آنسوی اقیانوس در واشنگتن را ترک گفت و با جمعی از دوستانش به فلسطین رفت تا رنج‌های مردمی را که دولت «خود» ش نیز از عوامل آنها به شمار می‌رود با چشمان خود بنگرد. او به رویاهایش «فراغت از پوهنتون و زندگی در کنار عشق‌اش و بچه‌اش و...» پشت پا زد تا معنی واقعی «عدالت» امریکا را در عمل بیازماید.

اما ریچل از دید صهیونیست‌ها و حامیان امریکایی آنان گناهکار بود. زیرا که او از پایکوبی و فراموش کردن جهان و مافیها در دیسکوهای کشورش چشم پوشید؛ زیرا که او با مردمی همدردی داشت که «دولت» اش از خصومت با آنان دست بردار نیست.

ریچل عضو فعال «جنبش همبستگی جهانی» بود. اعضای جنبش وظیفه‌ی خود می‌دانند تا هر آن جاکه ستم و شرارت باشد سپر انسانی ایجاد نمایند. ریچل نیز سپر شد تا به ستمکاری پایان بخشد. او را بیرحمانه کشتند و جز رهبر فلسطینیان کسی دیگری به والدینش تسلیت نگفت. هیچ واقعه‌ای دیگری اتفاق نیفتاد. هیچ کس از پدر و مادر ریچل عذر نخواست. دولت اسرائیل نیز چیزی به زبان نیاورد و



## از پدرخوانده حمیدگل و اجنت‌های افغانی‌اش

ماجرای جنرال حمیدگل رئیس اسبق آی‌اس‌آی پاکستان و پدرخوانده معروف گلبدین، ربانی، سیاف، مسعود، خالص و غیره تنها به ارتباط وی با «بچه‌های افغانی‌اش» که هر چند مایه افتخار او و شرمساری ابدی این مزدورانش به شمار می‌رود، خلاصه نمی‌شود. کریستینا لمب Christina Lamb

نویسنده کتاب «در انتظار الله» و رباینده چندین جایزه مطبوعاتی در کتاب اخیرش «گروه‌های دوزندگی هرات» (The Sewing Greases of Herat)، خاطراتش را در سفرها به افغانستان و پاکستان پس از ۱۱ سپتامبر بازگو می‌کند که در آن نشان می‌دهد حمیدگل چه موجودی بود و اجنت‌های افغانی‌اش چه چیزهایی از او آموخته اند و نقاط مهم دیگر مثل رابطه اسامه و «سیا» و توطئه علیه دولت بی‌نظیر و... هر چند پرده‌ری‌های او چندان چیزی به روسیاهی جنایتکاران و میهن‌فروشان بنیادگرا نمی‌افزاید.

زمانی که جنرال حمیدگل زمام را در دست داشت آی‌اس‌آی غیر قابل کنترل بود ولی پس از مرگ مرموز ضیاءالحق در ۱۹۸۸ که استخبارات مذکور بی‌پدر شد و راه احیای دموکراسی باز شد، حمیدگل با تمام توان کوشید از پیروزی بی‌نظیر یوتو در انتخابات جلوگیری کند. او نه تنها دیگر احزاب سیاسی را واداشت تا با هم اتحادی را علیه بی‌نظیر به وجود آرند بلکه همچنان عوام‌ش کارزاری لجن‌پراکنی را علیه او راه انداختند. از جمله ورقه‌هایی را توسط طیاره پخش می‌کردند که مادرش نصرت‌یوتو را حین رقص با پرزیدنت جلال‌فور در کاخ سفید نشان می‌داد و عنوان آنها این بود که نزدیک است کشور در دست «اوپاشان جورج‌بوش» بیفتد.

فعالیت‌های حمیدگل به شکست منتهی شد و فشار بین‌المللی و حمایت وسیع مردم از بی‌نظیر به صدارت رسیدن وی را محرز ساخت. اما قبل از آنکه بی‌نظیر اجازه یابد تا روی کار آید، بر اساس گفتگوهایی که بین او، اردو و امریکاییان به عمل آمد، اطمینان داده شد که آی‌اس‌آی کنترل سیاست افغانستان را در دست داشته باشد.

افتخار گیلانی وزیر قانون و مشاور نزدیک بی‌نظیر به من گفت: «از ۱۹۸۸ به بعد هیچ دولت ملکی بر سیاست افغانستان نظارت نداشت. ما دارای هیچ نقشی در آن نبودیم و وقتی من به بی‌نظیر شکایت کردم که این مسخره است و ما باید بتوانیم سیاست افغانستان را فورمول‌بندی کنیم، گفت: "چرا این برای شما مسئله است؟" من پاسخ دادم: "اگر ما یک حکومت هستیم در آن صورت همه چیز را باید در کنترل داشته باشیم یا این که نیستیم." بی‌نظیر گفت: "به این مسئله علاقه نگیرید. این مسئله‌ای ممنوعه است." ما کابینه و حکومتی منتخب بودیم ولی اردو یا آی‌اس‌آی مهمترین سیاست خارجی را اداره می‌کردند و ما هیچ طلای از آنچه آنان انجام می‌دادند نداشتیم. اگر من به جای بی‌نظیر

می‌بودم از قبول حکومت با یک چنان شرطی  
ابا می‌ورزیدم.

بی‌نظیر یوتو خودش اعتراف کرد: «بخشاً درست است که آی‌اس‌آی و اردو سیاست افغانستان را کنترل می‌کردند اما لااقل زمانی که من صدراعظم بودم ما دیدارهای هفتگی داشتیم و تا اندازه‌ای نظارت اعمال می‌شد.»

پس از دیدار با جنرال حمیدگل در اوایل ۱۹۸۹ پی بردم که حمایت از مجاهدین افغانستان صرفاً به مثابه یک سیاست برای آی‌اس‌آی مطرح نیست بلکه این حمایت تمام علت وجودی آن را تشکیل می‌دهد.

حمیدگل به عنوان یکی از جنرالان اسلامیت ضیاءالحق، عضو سرسپرده «اخوان المسلمین» بود که اکثر داوطلبان عرب را جمع‌آوری کرد و مصمم بود تا شاهد استقرار دولتی بنیادگرا در کابل و بعداً پاکستان باشد. آدم حمیدگل جهت نیل به مقاصدش عبارت بود از گلبدین حکمتیار. حمیدگل پول و اسلحه امریکا را علناً در اختیار آن رهبرانی قرار می‌داد که از همه بیشتر ضد غرب بودند و به دروغ ادعا می‌کرد که رهبران مذکور بهترین جنگاوران هستند.

جنرال حمیدگل ضمن دیدار با ملایان و مولاناها و تشویق آنان به دامن زدن شور و هیجان در مدرسه‌ها، نقش حیاتی‌ای در تکامل جهاد افغانستان به داعیه‌ای اسلامی بازی کرد.

جنرال حمیدگل بود که اولین بار عرب‌ها را به جنگ کشاند. او به سفارتخانه‌های پاکستان هدایت داده بود تا برای عرب‌ها حتی اگر در کشورهای شان زیر تعقیب هم باشند ویزه و تکت طیاره مجانی فراهم سازند.

در مارچ ۱۹۸۹ قضیه جلال‌آباد اتفاق افتاد. من می‌دانم که آن نبرد نقشه او بود. حمیدگل به من گفته بود که برای مجاهدین وقت آن رسیده که شهرها را بگیرند و لایفه بود که مجاهدین جلال‌آباد را «طرف سه روز» خواهند گرفت. وزمانی که همه چیز به شکست مولانای انجامید و تعداد مردم غیر نظامی‌ای که ظرف یک هفته به هلاکت رسیدند بیشتر از تلفات هر هفته دیگر جنگ بود و ناتوانی مجاهدین در جنگ موضعی آفتابی شد. جنرال حمیدگل به یک خبرنگار نیویارک تایمز اظهار داشت که دستور حمله را بی‌نظیر یوتو داده بود.

بی‌نظیر که جداً مایل بود حمیدگل را کنار بزند سرانجام در اواخر آن سال از طرف واشنگتن چراغ سبز دریافت کرد. او به ملتان تبدیل شد اما کماکان سیاست افغانستان را تا ۱۹۹۲ زیر نظر داشت و بعدها هم نفوذش را حفظ کرد. او برای ملاقات با اسامه بن لادن به سودان رفت در حالی که جانشینانش در آی‌اس‌آی کارش را ادامه می‌دادند. پس از سقوط طالبان، حمیدگل را دیده و از رابطه او با اسامه

بوده است. تنها آنان بودند که مسئله را درک نمی کردند.»

حمیدگل درباره درگیر بودن آی اس آی با طالبان گفت: «هنگامی که طالبان روی صحنه آمدند تصور کردم این نوه توطئه بر ضد جهاد است. در حالی که حرکت آنان واقعاً خود انگیزه و پاسخ مردم افغانستان به تحقیر ارزش های جهاد بود. و بعد زمانی که به کابل رفتم و کارشان را در شهرها، استقرار صلح و مبارزه علیه هروئین دیدم باورم نمی شد. حکمتیار که امید ما بود نتوانست این کار را کند و بناء طالبان بدیل خوبی به نظر خوردند.

«آنچه من خواستارم هستم مشاهده حکومتی مشابه در پاکستان است.»

او در پاسخ به این که چرا طالبان آنچنان آسان مضمحل شدند گفت: «آنان تمام نشده اند. روس ها طی ده سال باختمند، امریکایی طی پنج سال خواهند باخت. آنان سربازان چاکلیتی اند و تمام این نخوت ها پایان خواهد گرفت.»

مجله DAWN، ۵ جنوری ۲۰۰۳ □

پرسیدم که جواب داد: «می دانید، اولین بار سی آی ای بود که اسامه بن لادن را به من معرفی نمود. آنان به او به مثابه ملیونری که با دست های خالی به جنگ می آید، خیلی علاقمند بودند. آنان با افتخار به من گفتند که چگونه اسامه به حفر تونل های پرداخت تونل هایی که حالا آنها را به هوا می پرانند. قبل از آن اسامه برای من یکی از ۲۸ هزار خارجی ای حساب می شده که برای جنگیدن به افغانستان آمده بودند. اول بار او را در ۱۹۹۳ در سودان دیدم که از نظر ساده و یا احساس آمد.

«امریکیان فکر می کنند بتوانند افراد را استعمال کرده و بعد دور اندازند. عین بر خورد را یا آی اس آی می کردند. یا آن که هر آنچه می توانستیم جهت شکست دادن روس ها برای آنان انجام دادیم، جورجی بش پدر بود که مرا کنار زد. او گفت: "بال های آی اس آی را ببندید" بال های همان نهادی را که اکنون با آن تبادل اطلاعات می کنند. کار آنان همین است، چیزی را یا لا می برند و وقتی احساس می کنند بیش از حد مستقل شده، آن را بر می اندازند. بش پنداشت ما از لحاظ ایدئولوژیکی تحریک شده ایم. اما آن جنگ همیشه جنگی ایدئولوژیکی

## میراث نخستین پدرخوانده بنیادگرایان تبهکار وطنی

در کتابی با عنوان «جهاد کشمیر و افغانستان» نوشته محمد عامر انا که به تازگی توسط انتشارات مشعل لاهور به چاپ رسیده آمده است که طی ۲۰ سال اخیر بیش از ۳۰ هزار مرد جوان پاکستانی در افغانستان و کشمیر کشته شده اند... همچنین طی این مدت ۲۰۰ هزار تن جوان به سازمان های جهادی پیوسته و جهت آشنایی با انواع مختلف فعالیت های زیرزمینی آموزش دیده اند.

تمام این جریان به ابتکار و تحت نظر امریکا در هنگام اشغال افغانستان به وسیله شوروی صورت گرفت. رئیس جمهور جیمی کارتر برای آماده ساختن مجاهدین به جنگ علیه نیروهای اشغالگر شوروی نخست ۵۰۰ میلیون دالر مقرر داشت و سپس هزینه این پروژه که به نام «عملیات سایکلون» سما شد به چهار بلیون دالر افزایش یافت.

ایجاد مدارس دینی شامل «عملیات سایکلون» بود که نتایج عجیبی به دنبال داشت. تعداد مدارس دینی از ۷۰۰ در ۱۹۸۰ به ۲۰ هزار در سال ۲۰۰۰ رسید. و تعداد احزاب مذهبی که در ۱۹۷۹ بیش از ۳۰ نبود اکنون بالغ بر ۲۳۷ از این گونه احزاب داریم.

روزنامه «دان»، ۲۳ فبروری ۲۰۰۳

بر عهده محققان آزادیخواه و غیر وابسته کشور ماست که آثار تباهکن «پروژه سایکلون» و آنچه را احزاب جنایتکار جهادی بر سر مردم ما آورده اند مورد ارزیابی مشخص قرار دهند. □

## اگر من در لویه جرگه...

بنیادگرایان و سایر دشمنان دموکراسی، بقیه حرف هایش را درباره پلورالیزم، حقوق اساسی افراد و زنان و... فاقد ارزش ساخت و به «سوسیال دموکراسی» اش خیانت ورزید. همچنین نباید به این بهانه که چون دیگران درباره جنگ سالاری گفته اند، از برخورد به آن خائنان طفره برود چرا که این مسئله ای «طرز العملی» نه بلکه مسئله است که هر فرد و مخصوصاً یک نماینده و آن هم مدعی «سوسیال دموکرات» بودن با چگونگی برخورد به آن بین خود و آن جانیان خط فاصل می کشد. ضمناً علاوه می کردم که می تواند خون افغان ملتی های کشته شده توسط بنیادگرایان را از یاد ببرد، ولی حق ندارد با این نوع صحبت های «بیطرفانه» و ملایی و خشنی بر خون هزاران قربانی در پنج سال وحشت جهادی پا نهد. اگر در لویه جرگه می بودم... □

## آقای اسماعیل خویی...

وی آمده است.

ما از این بابت از مردم و مشخصاً خوانندگان عزیز «پیام زن» صمیمانه عذر می خواهیم.

عجالتاً برای آقای اسماعیل خویی حرفی نداریم جز این که نوشته لطیف خان جمعیتی علیه «پیام زن» را در همین شماره پیش چشم ایشان قرار دهیم (آیا تا حال آن را ندیده است؟) تا شاید ببینند که از میان قلمبستان خادی - جهادی، تسلیم طلب و یا خشنی به یکی از کثیفترین آنان صلا سر داده که «بخوان»

مجدداً از یادآوری مهم تان اظهار سپاس می نمایم. □

## هشت نور سیاهتر...

دوستان، سیاف، خالص، اسماعیل، عطا و غیره از افغانستان دور انداخته نشده است صحبت از انجام انتخابات آزاد، انفاذ قانون اساسی، تشکیل اردوی ملی و پلیس در تحلیل نهایی قانونیت بخشیدن به حاکمیت جنایتکاران بنیادگرا خواهد بود و فریب دادن مردم.

آنانی که مذهبی اند همه کارها به تدریج و با سازش با سرکردگان جهادی درست خواهد شد باید بدانند که واقعیات تلخ جاری نظیر ادامه رذالت مافی، خودکامگی و سگ‌جنگی رهبران و قومندانان جهادی، عدم امنیت، پدید آمدن فقر و گرسنگی و بیکاری و گران‌ی سرسام‌آور، فقدان اقتصاد، فعال مایه‌ها بودن جنایت‌سازان و ائتلاف شمال و به خصوص جنس پنجشیری آن در ولایات و ادارات متعدد و سایه‌خاد این خاینان بر سر مردم و... بسیار سرسخت‌تر و گویاتر از هر اندرز و قسم و قرآنی، بر نسخه تخریرکننده «سازش با جهادی‌ها» چلیپا می‌کشند. علاوه‌تاً موعظه گران راه معامله با جنایتکاران باید بدانند که «ائتلاف شمال» با کمک نهایی به گلبندین و طالبان و پادارشان القاعده، می‌کوشد «ضرورت» و «اهمیت» باند‌های مسلح خود را به رخ بکشند، صرف‌نظر از این که غیر از خصب قدرت، این دو طرف را هیچ اختلاف عقیدتی جدی از هم جدا نمی‌سازد. بازار «مزااحمت»‌های برادران حزب اسلامی و طالب باید گرم نگهداشته شود تا مبادا امریکا و هواملش در افغانستان از خرید «ائتلاف شمال» رو برتابند.

تظاهرات امسال را در موقعی برگزار می‌کنیم که عراق به اشغال امریکا درآمده است. اما تدارک جنگ و بالاخره اشغال عراق با فعال شدن یسابقه جنبش ضد جنگ و محکوم ساختن دولت امریکا و رئیس‌جمهور آن در سراسر جهان همراه بود. بعد از جنگ ویتنام، دنیا یکچنین نمایش قدرتمند ضد جنگ و ضد دولت امریکا و انگلستان را به خود ندیده بود. اگر چه این جنبش عظیم در پنج‌قاره و قبل از همه در خود امریکا و انگلستان نتوانست جلو جنگ را بگیرد اما به یقین در ارتقای آگاهی و بسیج سازمان‌ها و افراد طرفدار صلح و مخالف زورگویی و سلطه‌جویی و دریده شدن پرده دموکراسی کاذب ادعایی دولت‌های امریکا و انگلستان نقش تاریخی بزرگی بازی کرده و سنت گرانقدری برای مبارزات آینده نیروهای ضد جنگ به جا گذاشته است. بنابراین قول بسیاری از مفسران سیاسی، جنبش ضد جنگ آنچنان گسترده‌گی و شدت و پیگیری داشت که با وصف سقوط دیکتاتوری خونبار صدام حسین و اشغال عراق، روی امریکا و انگلستان از خوردن سیلی آن سرخ است و پرنده به شمار نمی‌روند. هر دو دولت نشان دادند که وقتی منافع اقتصادی و سیاسی آنها مطرح باشد چگونه به افکار عامه در کشورهای خود و در سطح جهان بی‌اعتنا اند.

در این ارتباط ترازوی کشور ما باز هم در آن جاست که در

همبستگی با جنبش ضد جنگ از هیچ تشکیلی صدایی بر نیامد جز «راوا» که راهپیمایی‌ای را سازمان داد و به پخش اعلامیه به چند زبان پرداخت، هکذا نمایندگانش در امریکا و اروپا به مردم این دو قاره تفهیم کردند که افغانستان به جنایتکاران جهادی، طالبی، القاعده یا عمال سی‌آی‌ای خلاصه نمی‌شود و ملت ما که ربع قرن است رنج جنگ را لمس می‌کنند، با تمام وجود از آن بیزار اند.

دولت افغانستان از معدود دولت‌های وابسته بود که به حمله امریکا به عراق رأی مثبت داد که این البته تعجب‌ناداشت و امری کاملاً طبیعی بود. ولی مسخره‌گی در آنجاست که در جریان آتشباری بر بغداد، اعلام داشت که می‌خواهد از طریق جمع‌آوری پول از افغان‌ها به مردم عراق کمک کند!

آقای کرزی می‌تواند افرادی از عراق را اححق و بی‌شعور بیندارد اما سخت اشتباه می‌کند اگر ملت عراق را بطور کلی در حدی اححق و بی‌شعور فرض نماید که به او نخواهند گفت: «جناب کرزی، اولاً خانه شما آنقدر خراب است که خوب است در مسایلی ازین قبیل اجازه حرف زدن به خود را ندهید و ثانیاً و مهمتر این که پول کمکی به عراق را به جیب خود بگذارید. دفاع از ما فقط در مخالفت با حمله امریکا می‌توانست معنا یابد.»

همانطور که ما امریکا، پاکستان، ایران، عربستان، روسیه و... را به علت آفریدن جنایتکاران بنیادگرا و نصب آنان در افغانستان، یک عذرخواهی رسمی و صریح از ملت ما قرضدار می‌دانیم، امیدواریم زمانی دولتی آزاد و مبتنی بر دموکراسی در سرزمین ما برقرار شود که از این برخورد شرم‌آور حاکمیت کنونی افغانستان، از مردم عراق پوزش بطلبد.

و آن روز، روز قطع دست کامل بنیادگرایان و صاحبان شان از افغانستان و ایجاد دولتی دموکراتیک در این خطه بیگمان رسیدنی است. جنب و جوشی بین سازمان‌های ضد بنیادگرا در حال حاضر خبر از پاگیری هر چند ابتدایی نیرویی بنیادگرا برافکن می‌دهد. تجربه «راوا» خود بیانگر حقیقتی روشن است: تا دیروز سازمان‌ها و افراد جرئت محکوم ساختن خاینان بنیادگرا را از تریبون «راوا» نداشتند ولی امروز جلوه این شهامت را شاهدیم. حتی برخی از آنها شهامت بیشتری به خرج داده و «قهرمان ملی» ساخته‌ی جلال‌الدین مسلط و گروگانان شان را در قطار برادران دژخیم فطرت او قرار می‌دهند. اینان در یافته‌اند که استثنای نمودن احمدشاه مسعود از ربانی، سیاف، گلبندین و سایر تبهکاران هشت توری ادعاهای آنان مبنی بر صداقت، ضد فاشیسم مذهبی، دموکرات، طرفدار تأمین حقوق زن، و وطنپرست بودن را کاملاً زیر سوال می‌برد.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به تمامی تشکیلات و عناصر دموکراسی‌خواه و ضد بنیادگرایی باز هم صلابت می‌دهد که هیچ‌کس به داد مان نخواهد رسید و بر خود ماست تا بر خاسته و افغانستان را از کثافت بنیادگرا و لکه هشت نور آن پاک کنیم. □

## کرزی، د جهادی غلیمانو...

کلزی کار مخ ته بوځی نو بیا باید خپل اصل، خپل «قوما» ته ورستون شی. البته نه یی هیروو چی هغه د طالبانو په بهرنیو چارو وزارت کی د څه مودی کار کولو داغ پر تندي لری.

ښاغلی کرزی چی طالبان «د دی هیواد بچیان» بولي آیا له یاده وباسی چی وطن پلورونکی خلقیان او پرچمیان هم «د دی هیواد بچیان» وو خو ترڅو یی چی وشو کرزی دی وطن ته یی خیانت وکړو؛ د گلبدین باند او «شمال ائتلاف» هم له بده مرغه «د دی هیواد بچیان» دي خو په خیانت او جنايت کی ساری تلری؛ او د ټولو نه مهمه دا چی په سلگونو طالبان او د القاعدی غړی هم «د دی هیواد بچیان» او «دینتی وروته» دي خو د هغوی ښکار او لکه د مچانو په شان وژل د یو نیم کاله نه را په دی خوا ستاسی د امریکایی پلویانو له لوری ادامه لری، خو هر کله چی «ضرورت» پیښی شی «د هیواد د بچیانو» د سر غوڅولو څخه یوه شیبه هم لاس نه اخلی او هغی ته دینی ورکولو لپاره په وایی چی «تروریست» او دا او هغه دی. نو بیا باید «د هیواد بچیان» مشخص شی: «د هیواد بچیان» خاین او قاتل یا «د هیواد بچیان» سپیڅلی او وطن دوست؟ که «د هیواد بچیان» نومول د ځینو کسانو د جنایتونو او خیانتونو سورو، نه لیدلو په معنی وی نوییا جهادی او طالبی بنسټپالی «د هیواد بچیانو» تر ټولو کرغیږه پله ده، یا دا چی هغوی اصلاً باید د دی او یو او خاوری «بچیان» ونه نومول شی، که بنسټپالان ددی بد مرغه هیواد حرامزاده او خاین «بچیان» نه وای، د بد مرغی او مکروب نه به یی زموږ خلک او هیواد دی ورځی ته نه وای رسیدلی.

که د طالبانو د جلبولو څخه د ښاغلی کرزی هدف «د شمال ائتلاف» پارول وی نو باید له یاده ونه باسی چی دی موخی لپاره یی لیری ناوړی وسیلی ته لاس اچولی چی د هرڅه نه لومړی «شمال ائتلاف» ته وخت او موقع ورکوی چی خپل د شرمه ډک او تبهکارانه شتوالی او ادامی ته ښه بڼه ورکړی چی په پای کی به یی د قومی، مذهبی او سیمه ایزه تضادونو سرطون ریښی لاپسی په خونړی توگه خپری شی.

کرزی پوهیږی چی د هغه «جهادی وروته» یواځی د طالبانو او القاعدی په مقابل کی دی چی موږ کان جوړیږی ته د دموکراسی پلوه غورځنگ په مقابل کی چی په هیواد کی نوی را مینځ ته کیږی، خو هغه په غمجنه توگه نه وینی چی د صدام حسین جنایتکار رژیم د خپل ټول پراختوب او اوږد توب او لافو سره لکه د اوږو د حباب په شان چاودی، نو بیا د «شمال ائتلاف» یا طالبی تروریستان څوک دی چی پری به په وکړی، خو هغه شاید پوهیږی چی د دموکراسی پلوه کسانو په جیبی کی د هغه لپاره ځای نشته.

خو هغه څه چی زموږ د خلکو اصلی اندیښنه جوړه وی دا دی

چی داسی نه وی چی چیرته د کرزی د خبرو شاته د امریکا او پاکستان او نورو د بلی توطئی تخم پټ وی چی غواړی د طالبانو او نورو بنسټپالیو ډلو (البته د ځینو ځانگړو څیرو پرته) په گډون دولت جوړ کړی یعنی د هماغه شیطانی پړاو ادامه: د جهادی جلاادانو څخه طالبانو ته، د طالبانو څخه جهادی باندونو ته او اوس بیرته وحشی طالبانو ته؛ او د پښتنو، تاجیکانو، هزاره گانواو ازبکانو د خاینو رهبرانو لاس پوځی.

که کرزی چیرته د «شمال ائتلاف» جنایتکاران وپارولی شی او که یی ونشی، زموږ د خلکو په وړاندی به هیڅ حیثیت ونلری مگر دا چه: - د یا کتر عبدالرحمن او د کابل د پوهنتون د محصلانو قاتلان محکمی ته وسپاری.

- د «شمال ائتلاف» ورانکاری او خیانتونه او جنایتونه برینو کړی او د ملیونونو ډالرو ملی شتمنیو لوټ او غلای چی تر اوسه پوری کړی ده، د هغوی د ستونی څخه راوباسی.

- «مارشال» فهم خان او خادبی ږنگ کړی او خلک د هغی او خاد د جنایتونو د تاریخچی په بهیر کی د اول نه تر اوسه پوری آ کامکړی.

- د «اسلام» د کلمی نه د هیواد نوم او اساسی قانون کی د ناوړی استفادی مخه ونیسی.

- د حکومت نه د «شمال ائتلاف» د غوږو د شړلو نه پرته، د حسین منگل، شینواری او نورو بدبویو گلبدینی څیرو په ی اجزایی او قضایی دستگا هو کی عذر وغواړی.

تر څو دا کارونه تر سره شوی نه دی، نه د «شمال ائتلاف» خاینان تاسو ژغورلای شی او نه طالبانو پسی نښتل چی د افغانانو او متمدن بشریت ننگ دي.

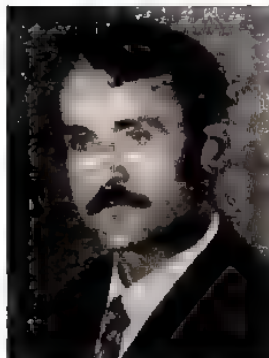
نن په دی بی صاحبه او بی تپوسه او بنسټپالی وهلی ملک کی هر څه کیدای شی خو د خاینو او کرغیږو جهادی او طالبی غلیمانو څخه زموږ د خلکو د کرکی نه ډک او د هغوی د نه منلو د زړه آواز به هم ورو ورو جگ او لاپسی جگ شي او په پای کی به په هغه خوا کمنه سیلی بدل شي چی فاشیست مذهبی باندونه به لکه خس او خاشا کپه هوا کړی. ■

**بر علاوه دوستانی که از دریافت وجوه ارسالی  
شان طی جواب به نامه های شان تذکر رفته، از  
رسیدن کمک های دوستان ذیل نیز با سپاس و  
صمیمیت اطمینان می دهیم.**

پ. ربیل	۱۰۰۰ دالار امریکایی	کانادا
د. ب.	۲۰۰ دالار امریکایی	امریکا
مادر دیوه	۴۰ یورو	آلمان

# خنجری بر

## سیداحمد دهزاد، شاعری که تسلیم نشد!



سیداحمد متخلص به دهزاد در سال ۱۳۱۸ در قریه میان شهر ورسج ولسوالی فرغار ولایت تبار در یک خانواده پیشه‌ور روستایی چشم به جهان گشود. تعلیمات ابتدایی را مثل هزاران کودک دیگر مفروض از مکاتب عاری بالاچار در مدارس دینی محل آموخت. وی با درک تضادهای اجتماعی از بیدارگری ملاکان و استثمارگران بر دهقانان و سایر زحمتکشان سفت رنج می‌برد زیرا خود نیز از بین رنجبران برهمن بوده.

مشاهده و لمس فقر و استثمارگری بر زحمتکشان او را متقلب کرده و بر می‌انگیخت تا راه‌هایی واقعی آنان را دریابد. مطالعه و آشنایی با انقلابیون وی را به درستی ایده‌های سوسیالیستی و براندازی رژیم استبدادی وقت معتقد ساخت.

افکار سیاسی‌اش در نخستین شعر او چنین بازتاب یافت:

از خون خلق باده به ساغر نمی‌کنم  
خود را ز پول رشوه توانگر نمی‌کنم  
ملاک‌وار هستی دهقان نمی‌خورم  
رنگین کفم به خون برادر نمی‌کنم  
جز بازوی دلاور نان آفرین خویش  
تکیه به هیچ قدرت دیگر نمی‌کنم  
«دهزاد» در زمانه صد چشم پر ز اشک  
تعریف چشم و ابروی دلبر نمی‌کنم

اما دهزاد با هر چه بیشتر آگاه شدن و شکفتن استعداد شعری‌اش به روشنگری کتابی، لغاظ، افاده فروش و پرمدا بدل نشر بلکه راسفتر از پیش به این باور شد که وظیفه‌اش ارتقای آگاهی و متشکل ساختن دهقانان به هر طریق ممکن و در آمیختن با آنان است.

دهزاد می‌کوشید ضمن سوادآموزی با دهقانان، به آنان در مورد ماهیت میهن‌فروشان و ضد مردمی پرچم و خلق و نیز مرتجعان بنیادگرا آگاهی دهد.

او در دشوارترین شرایط با وصف مخالفت ملاکان به قاطر اقدامی ولو ابتدایی در راه مبارزه با پول و فرافات و اشاعه علم و دانش بین مردم بی‌نهایت عقب نگه‌داشته شده‌ی روستایش موفق شد تا مکتبی را در قریه بر پا دارد. همچنین با درک اهمیت کار بین زنان مکتبی دخترانه را تأسیس کرد که در آن روزگار امری خارج از تصور بود.



# حنجر هی ده‌خیمان

ده‌زاد با کار فستکی‌ناپذیر و عاشقانه‌اش بین دهقانان، عمده‌ترین دشمن ملاکان و عمال دولتی به شمار می‌رفت و به همین علت آنان در سال‌های قبل از کودتای هفت ثور در اثر توطئه‌ای مشترک او را به زندان افکندند و در زندان بود که سرود:

به جرم عشق مردم کرده اند زنجیر و زندانم  
به جرم این که آزاد است، بیدار است وجدانم  
به جرم این که دایم در صف مزدور و دهقانم  
به جرم این که انسان هستم و در کار انسانم  
چنین مجرم نباشد در خور بخشایش سرکار  
که دارد آتشین قلب و سر پرشور، دل بیدار

ده‌زاد این شعر را در پاسخ به نامه یکی از هم‌زمان شاعرش نوشت:

## امید

به دورانی که عدل و داد پایمال ستمکار است  
حقیقت را به زنجیر می‌کشد در کنج زندانی  
چه معنی دارد آزادی به آن زحمتکش محروم  
شرافت را فروشد در بهای یک لب نانی  
مخور غصه رفیق شاعر رزمنده سرشورم  
شب سرد سیاه را در پی است صبح درخشانی  
من اندر نامه اعمال دهقانی چنین خواندم  
که از بطن کهن دوران جهد یک تازه دورانی  
زمان می‌آورد «ده‌زاد» فرمان رهایی را  
گر ایمان داری بر اندیشه والای انسانی

در اشعار توده‌ای ده‌زاد در این سال‌ها زندگی و رنج و امیدهای دهقانان و کارگران، نترسیدن از پیکار و مرگ و هجو استعمارگران تصویر شده اند.

در دورانی که میهن‌فروشان پرهم و خلق یورش بیسابقه و بهام‌گسیخته‌ای را علیه انقلابیون ضد انقوائی و ضد تسلط مزدوران شوروی آغاز کرده بودند، نام سید احمد ده‌زاد در صدر لیست آن تبعکاران در شمال کشور قرار داشت. ده‌زاد در سال اول حاکمیت کودتاهیان میهن‌فروش دستگیر و همراه هزاران مبارز تسلیم‌ناپذیر دیگر در پلهرفی زنده بگور یا تیرباران شد.

تاریخ دقیق چنان‌هاقتن ده‌زاد و ده‌زادها همانند چابگاه هزار شان نامعلوم است.

## «سپه سالار»ی «کثیرالابعاد» به ...

### «جوانمردی» یا قله «نامردی»؟

«شخصیت کثیرالابعاد» را رشته‌های ناگسستی‌ای با آن خابنان

پیوند می‌داد:

مسعود نه تنها با اسرا با عطف و جوانمردی رفتار می‌کرد، بلکه دشمن در حال فرار را مورد حمله قرار نمی‌داد. وقتی گلبدین حکمتیار از چارآسیاب به سوی سروبی عقب‌نشینی می‌نمود، راهش را باز گذاشت و به جت‌هایی که آماده حمله بر کاروان حکمتیار در فضا بودند، دوباره دستور نشست داد... وی در برابر همه دوستانش که اصرار بر حمله بالای حکمتیار داشتند، ایستاد و آن را خلاف مروت و جوانمردی خواند. (ص ۲۹)

درست گفته اند که برادرها با هم جنگ کنند و احمق‌ها باورا

نقل قول فوق‌گواه دیگری در اثبات این ادعاست که در آن سال‌ها افغانستان میدان فوتبال فاشیست‌های مذهبی شده بود که در برخورد با هم «مروت» و «مردانگی» و «عظوفت» می‌شناختند لیکن تنها در برخورد به مردم بود که به اهریمنان پلید و عاری از خوی انسانی بدل می‌شدند.

آیا «سیاستمدار برجسته» در میدان چکه‌باو یا بونده‌بازی با گلبدین روبرو بود که باید به «جوانمردی» و ازین قبیل «اصول» خود را ملزم می‌دید یا این که باید دست نامردترین، بی‌مروت‌ترین و بی‌عظوفت‌ترین دشمن وطنش را از آن کوتاه سازد؟ او چرا به این «عامل آی‌اس‌آی»، «فاسد» و «لوجک»<sup>\*</sup> فرصت داد به سلامت خود را از مهلکه بیرون کشد؟

«جوانمردی»، «عظوفت» و این چیزها نه بلکه صرفاً علایق «مکتبی» و «اخوانی» و ضرورت «اخوت جهادی» موجب شده بود که او از نابودی «برادر حکمتیار» چشم‌پوشد. و متعاقباً «صدراعظم» اعلام نمودن گلبدین ادعای گوشت و ناخن بودن دو «قیادی» را برای هزارویکمین بار به کرسی نشاند.

لایذ این «صدراعظم» ساختن نیز حاکی از جذبه «جوانمردی» و «مروت» اوزیایی می‌شود. اما مردم افغانستان «جوانمردی» «سپه سالار» را نسبت به گلبدین و تصب وی منحیت «صدراعظم» بر کشوری که داغ ۱۵ سال جنایت‌ها و خیانت‌هایش را بر پیکر داشت، جز اوج «نامردی» و خیانت بر خود حساب نخواهند کرد.

علایق با گلبدین و دیگر «سران مجاهدین» چنان پولادین بود که هیچ عاملی نمی‌توانست بر آن خلل وارد آورد، حتی جاسوس پاکستان بودن آنان:

احمدشاه مسعود... سپردن قدرت به سران مجاهدین را یک اشتباه جدی تلقی می‌کرد... با ورود مجاهدین به کابل دو تعبیر از جهاد شکل گرفت، یکی حفظ اموال جهاد و استقلال کشور که مسعود از آن نمایندگی می‌کرد، دیگری وابستگی به پاکستان و نداشتن طرح ملی که حکمتیار، طالبان، مولوی‌نبی و جلال‌الدین حقانی در آن راستا عمل می‌کردند. (ص ۶۶)

باز کودکان افغانستان می‌پرسند: اگر درست است که «سپه سالار» با نبوغ سیاسی، سپردن قدرت به گلبدین را «یک اشتباه جدی تلقی می‌کرد» و تنها او را و نه خود را وابسته به پاکستان می‌دانست، پس چرا، چرا، «اشتباه» دوم را مرتکب شد و آن «وابسته به پاکستان» را «صدراعظم» مقرر کرد و خودش را وزیر دفاع او؟ آیا برای «سردار» اهمیت نداشت که آن جلاله رسماً کشور را به پاکستان خواهد فروخت؟ آیا معنی «حفظ اموال استقلال» همین است که تروریستی تیزاب‌پاش و عامل آی‌اس‌آی و فاقد «طرح ملی» «صدراعظم» شود؟ آن «مجبوریت»‌هایی که «کثیرالابعاد» را واداشت تا از معامله‌گری‌های پیهم با گنبدیده‌ترین «رهبر جهادی» خسته نشود، چه بودند؟

واقعیت اینست که احمدشاه مسعود در داشتن رابطه با آی‌اس‌آی از گلبدین پس‌نمی‌ماند، خود را با گلبدین و دیگر لیبران جهت فعال نگهداشتن ماشین جنایت و خیانت جهادی لازم و ملزوم می‌شمرد؛ همیشه یاور و «جوانمرد» در مقابل آن جنایتکاران باقی‌ماند؛ هیچگاه حساب خود را از حساب آنان جدا ننمود و نمی‌توانست بنماید زیرا «نمی‌خواست احزاب جهادی تضعیف گردند». (ص ۶۷)

کنه مسئله همین است. «سپه سالار» نه اینکه هرگز نخواست «احزاب جهادی تضعیف گردند» بلکه تا جان داشت در راه تقویت در قدرت بودن باند‌های جنایتکار کوشید.

### نسب پنیادگرایی «سپه سالار»

به قول خودش تا قبل از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، در نقش یک جوان مسلمان غیروابسته به احزاب اسلامی فعالیت داشت؛ اما بعد از آن با انجیر حبیب‌الرحمن - یکی از پیشاتازان نهفت اسلامی افغانستان - (شاخه محصلین نهفت را جوانان مسلمان

\* «در هنگام غم زشت‌ترین کلمات او «فاسد» و «لوجک» بود.»

با او تنیده شده باشد.

☆☆

## «مکتب» و «استاد»

احمدشاه مسعود نه تنها در برابر استاد ربانی

بحیث یک افسر مطیع عمل کرد، بلکه هر دو واقف

بودند که به یک دیگر نیازمندند. (ص ۵۹)

بارک‌اله! به منکرش لعنت، ولی دقیقتر این بود که گفته می‌شد نه صرفاً ربانی بلکه کلیه سر جانی‌تکاران به یکدیگر نیازمند بودند و هستند و خواهند بود. و به همین دلیل مکرراً متذکر شده ایم که احمدشاه مسعود را در جایگاهی ماورای گلبیدین، ربانی، خلیلی، سیاف، محسنی، خالص و غیره نشان دادن به مداری‌گری ناشیانه می‌ماند تا تکیه بر واقعات.

در گذشته عده‌ای «شورای نظار» را جدا از ربانی و پانندش می‌انگاشتند. اما باید از عبدالحفیظ خان منصور سپاسگزار بود که این ادعا را هم از توطئه‌های گلبیدین قلمداد می‌کند:

گلبیدین حکمتیار رقیب سرسخت احمدشاه

مسعود پیوسته می‌کوشید که شورای نظار را سازمان

جدا از جمعیت اسلامی افغانستان قلمداد نماید، تا

بتواند رابطه میان استاد ربانی و مسعود را تیره سازد.

(ص ۵۸)

لیکن نویسنده صاحب مطمئن باشد که مردم هرگز گول آن «توطئه» گلبیدین را نخوردند زیرا سیل اسلحه و پول آی‌اس‌آی را می‌دیدند که «استاد» به «سپه‌سالار» می‌رساند به اضافه سنی و غیر پشتون بودن هر دو!

## «کثیرالابعاد» و دموکراسی و حقوق زن

علی‌الرغم صحبت از رنگ و غذا و ورزش مورد پسند «قهرمان ملی» در هیچ جایی از رساله نقل قولی مستقیم از «اسطوره» راجع به دموکراسی و حقوق زن آورده نشده است.

**طبعاً اگر آورده هم می‌شد کاری از پیش برده نمی‌توانست. باید اسنادی ارائه می‌شد دال بر مخالفت وی با ربانی، سیاف، گلبیدین، خالص و غیره که دموکراسی را «معادل کفر» می‌دانند و به زن**

☆. و مردم آنان را «اخوان الشیاطین» می‌خواندند!

☆☆. یونس قانونی در سالگرد «کثیرالابعاد» گپ را خلاصه کرده و صاف و ساده فرمود: «مسعود باید به عنوان یک اقلیت، یک مکتب و یک تفکر مورد ارزیابی قرار گیرد!»

او نمی‌داند که مسعود، «مارشال»، «داکتر عبدالله»، خودش و شرکا در حمام خون جان و هستی و عفت مردم بین سال‌های ۷۱ و ۷۵ در کابل به حد کافی «مورد ارزیابی» قرار گرفتند!



آقای حفیظ منصور، حالا که «مکتب» نیست، پیکره‌های کی‌ها باید روزی به دادخواهی از این سه بی‌باز خواستگار بر سر دار به رقص در آیند؟

می‌خواندند.)\* آشنا گردید که این آشنایی مسیر زندگی او و نیز سیر تاریخ افغانستان را دستخوش تحول و دگرگونی ساخت... انجیر حبیب‌الرحمن... احمدشاه مسعود را در بخش جلب و جذب افسران قوای هوایی توظیف نمود. (ص ۳۴)

قضایات اکثریت روشنفکران و حتی عامه مردم ما نسبت به گروهی که حبیب‌الرحمن یا جانی‌پیشگانی بدنام چون گلبیدین، سیاف و ربانی درست کرده بود روشن است: گروهی تروریست، مرتجع، ضد زن، تیزاب‌پاش و دشمن خونی دموکراسی که زیر نام اسلام و قرآن همان جامعه‌ای را می‌خواستند ایجاد کنند که از ۷۱ تا ۷۵ مزه‌اش را زن و مرد و پیر و جوان ما چشیدند و هول‌آورترین جامعه در کره زمین به شمار می‌رفت.

و بلی «سیر زندگی او و نیز سیر تاریخ افغانستان» بطور باور نکردنی ای «دستخوش تحول و دگرگونی» شد: «سپه‌سالار» و خانواده و گروهش به صدها میلیون دالر دست یافتند ولی افغانستان «دگرگون» نه که به امر جنرال عبدالرحمن توسط سگ‌هایش واژگون شد، حمام خون شد، فریال شد و خاکستر شد و تحت قیمومیت امریکا درآمد. عبدالحفیظ خان منصور، تو یا «برادران» از این «دگرگونی» قهقهه شادی و میاهات سر می‌دید، اما ملت سوگوار ما به آرزوی رسیدن زمان حسابدی و انتقام از شما روز شماری می‌کنند.

یک لحظه فرض کنیم حبیب‌الرحمن و مسعود هر دو «خوب» بودند. سوال می‌شود کدام برادران «بد» بودند؟ ربانی؟ سیاف؟ گلبیدین؟ مزاری؟

عبدالحفیظ منصور یا هر جارچی دیگر اگر هر کدام از سه خاین را «بد» بگوید، رگ و پی «سردار والامقام» را با رگ و پی او می‌دوزند چرا که بیش از ۲۰ سال وحدت با هر یک از آن ددمنشان از عهده هیچ کس ساخته نبود مگر این که تار و پود ایدئولوژیک و سیاسی و فرهنگی‌اش

افغانستان از نزدیک و بیشتر آگاه» (معیار «سپه سالار» از میزان آگاهی چه و چه اندازه بود؟) می‌بودند، آنگاه «سیاست مداخله گرانه» شان «از صواب پدوره» نمی‌بود؟

نه، نه به زور فم این و آن قلمساز وابسته به رژیم ایران، نه به زور شعر این و آن شاعر تسلیم طلب و اخوانی و ته با ترور و تهدید ممکن نیست، خون «سپه سالار» را جدا از خون و ذات سایر «قیادیان» خاین و مزار و یک رشته او را با استخبارات پاکستان، عربستان و ایران، بریده نشان داد.

### «سپه سالار» و میهنفروشان پرچمی

نجیب با تشدید پالیسی جنگاندن یک قوم علیه قوم دیگر... همچنان کودتای ناکام تنی که اساس آن را مسایل قومی میان گلبدین حکمتیار و شهناز تنی تشکیل می‌داد، ملیت‌های دیگر افغانستان را به عکس‌العمل واداشت که در نتیجه نبی‌عظیمی، آصف دلاور، باب‌جان و جنرال سومن و ده‌ها جنرال دیگر به احمدشاه مسعود دست همکاری دادند. (ص ۶۲)

آیا چند جنرال میهنفروش نماینده ملیت‌های دیگر بودند که «دست همکاری دادن» آنان به «سردار» را بتوان «عکس‌العمل» ملیت‌های دیگر افغانستان» نام نهاد؟ اگر ملیت‌هایی معین از سوی آن جنرالان نمایندگی می‌شدند، پس نه آنان میهنفروش و مزدور شوروی بودند و نه دولت متبوع شان؟

اگر ادعا شود جنرالان نامبرده از زندگی و اعمال پر خیانت گذشته‌ی شان «اظهار ندامت» کردند بفرومایند این کار در کجا، کی و چگونه انجام گرفته است؟

دم نقد نبی عظیمی در کتابی با چشم پارگی و وقاحت پرچمی‌واره به دفاع علنی و صریح از حزب میهنفروش و اربابش، به دهان آقای منصور می‌گوید.

اگر «سپه سالار» حقیقتاً مخالف قوم‌گرایی بود تا اندازه‌ای که برای اثبات آن گروپ‌های ستم ملی و «سازا» و «سفزا» را در ولایت تخار «قلع و قمع» کرد (ص ۵۴) چرا رجوع جنرال‌های غیر پشتون را به گروهش نه تنها لک‌های نپنداشت بلکه آنان را ستون فقرات پانديش ساخت که تا امروز هم با پرچمی اتند؟

**اگر «سپه سالار» در کودال کثیف قومپرستی دست و پا نمی‌زد و نیز با میهنفروشان دوست نمی‌بود، باید پاسخ «کودتای قومی» گلبدین و تنی را با تبانی «قومی» با نظامیان میهنفروش غیر پشتون نمی‌داد تا هیزم آور آتش جنگ خاینانه‌ای نمی‌شد که تا امروز افغانستان را می‌سوزاند.**

**«سپه سالار» کجا، کی و چگونه نشان داده که خود**

**همانقدر «احترام» قابل اند که به بز و گوسفند شیری شان تا باور می‌کردیم که این دومین «نابغه شرق»، با «برادران» تاریک‌اندیش تبهکارش کله نمی‌جنباند.**

مسعود همیشه می‌گفت: «یگانه آرزویم آنست تا در بازسازی کشورم سهیم شوم.» (ص ۱۲۰)

کدام «برادر قیادی» اکت «آرزوی بازسازی» را نمی‌نماید؟ مگر «برادر سیاف» اعلام «بازسازی کابل کمونیست» به «کابل اسلامی» را نکرد؟ مگر برادران طالب ضد بازسازی بودند؟ لیکن فرق یک فرد شریف و مردم‌دوست و میهنپرست این است تا «یگانه آرزویش» را نه بازسازی بیچاره و بی‌زبان و بی‌دشمن بلکه تأمین دموکراسی و حقوق زنان تشکیل دهد که فراوان دشمن دارد. فاشیست‌های دینی ریختن خون طرفدار «بازسازی» نه بلکه خون مبارز راه دموکراسی و حقوق زنان را مباح می‌دانند.

### «کثیرالابعاد» و مداخله پاکستان

مسعود به استقلال عمل سخت پابند بود و سیاست مداخله‌گرانه نظامیان پاکستان را غلط و به زیان جهاد می‌انگاشت و استدلال می‌کرد که آنها نسبت به اوضاع افغانستان ناآگاه‌اند و از راه دور قضاوت می‌کنند که از صواب پدوره است. (ص ۱۱۹)

دیدیم که مسعود در آی‌اس‌آی بر ضد وطنش تعلیم دید و تجهیز گردید و فرستاده شد و سپس هم در دوره جنگ ضد روسی از طریق «استاد دانشمند و با وسعت نظر ربانی» (ص ۳۸) بعد از گلبدین بیشترین پول سی‌آی‌ای را صاحب می‌شد و در عملیات نظامی نیز مرکز فرماندهی‌اش بود.

در عین حال در دوره حاکمیت خون و خیانت ۵ ساله جهادی، «دانشمند با وسعت نظر»، جنرال حمیدگل رئیس آی‌اس‌آی را مشاورش ساخته بود و از او خواست در افغانستان بماند تا بدین ترتیب آی‌اس‌آی نه «از راه دور» بلکه از نزدیک سر رشته را در کف پاکفایش گیرد!

مخالفت «سپه سالار» با این میهنفروشی و پستی کجا بود؟ آیا پا در میان‌های پسرزدنت اسحق خان و اعجازالحق (پسر جنرال ضیاالحق) و دیگر پدر خوانده‌های پاکستانی برای برطرف ساختن شکررنجی‌های بین «سپه سالار»، گلبدین و ربانی از یاد کسی می‌رود؟ تار جنتیکاران جهادی نه تنها در دست آی‌اس‌آی قرار داشت، بلکه ایران و عربستان نیز خریدار آنان بودند. «اسطوره» با رژیم ایران مستقیم رابطه داشت و با عربستان از طریق سیاف.

«اسطوره» در کجا و کی و چگونه گلبدین، سیاف، ربانی، خلیلی، خالص، دوستم و... را جنتیکار و جیره‌خوار بیگانه و وحدت با آنان را خیانت خوانده است تا قبول شود که خود مستقل عمل می‌کرد و وابسته نبود؟ صرف‌نظر از این‌ها اگر «نظامیان پاکستان نسبت به اوضاع

صدد انتقال قدرت به یک گروه بیطرف بود عقیم ساخت. (ص ۶۴)

اگر «سپه سالار» تشنه قدرت نبود، اگر به جلوگیری از ریخته شدن خون ده‌ها هزار اهالی کابل علاقه می‌گرفت، اگر کوچکترین باوری به مامیت تبهکارانه‌ی «رهبران و قومندانان جهادی» می‌داشت، اگر واقعاً گلبدین را «فاسد» و «لوجک» می‌شناخت، چرا از طرح

را در درجه اول پنجشیری نه بلکه افغانستانی می‌داند؟ آیا در حال حاضر وجود پنجشیری‌های جمعیتی بیسواد و بی‌ناموس و فاسد و آدمکش در هر سوراخ و سنبه وزارت خانه‌ها ناشی از پنجشیری‌بازی «سردار مقاومت» است یا رخنه جن و شیطان در آنها؟

## «اندیشه» و کمک‌های خارجی

سیاست‌های مستقلانه احمدشاه مسعود در برابر کشورهای کمک دهنده باعث آن گردید تا وی امکانات زیادی از خارج کشور بدست نیاورد. (ص ۶۳)

درست است که او در مقایسه با گلبدین به درجه دوم از سی‌آی‌ای پول می‌گرفت. آیا کل شکوه همین است که مقام اول باید از وی می‌بود؟ تفاوت مقدار کمک سی‌آی‌ای و آی‌اس‌آی به گلبدین و مسعود بسیار ناچیز بود. پس این که «کمک دهندگان بخصوص پاکستان برای یک فرمانده تاجیک آینده خوبی پیشبینی نمی‌کردند. لذا کمک‌های وافر را بدان بیهوده می‌انگاشتند» (ص ۶۳)، بیشتر «فاشگری» و ناز زیاده از حد در برابر آی‌اس‌آی و سی‌آی‌ای است تا شکایتی جدی مقابل ارباب چه رسد به این که آن را حمل بر «سیاست‌های مستقلانه» کرد.

مگر رئیس جمهور شدن «استاد دانشمند» و وزیر دفاع شدن خودش توسط آی‌اس‌آی جبران اشتباه آی‌اس‌آی را نسبت به «کثیرالابعد» و دست‌آش نکرد؟ چه حسن نظری بهتر از این می‌شد از آی‌اس‌آی نسبت به «مکتب» و «استاد» انتظار داشت؟ چه «آینده‌ای» مهتم از ریاست جمهوری و وزارت دفاع باید آی‌اس‌آی برای عمالش «پیش‌بینی» می‌کرد؟

پشتیبانی پاکستان و روسیه و تاجیکستان به او انکارناپذیر است. جمهوری اسلامی ایران هم از اول تا آخر سرمشق و منبع الهامش بود و نمایندگان رژیم مثل دکتر چنگیز پهلوان و رضادقتی... هیچگاه او را از مشوره‌ها و کمک‌های شان محروم نمی‌داشتند به شمول فرستادن مواد از طریق هوا (ص ۱۰۳). و تبلیغات برای «سردار والامقام» در مطبوعات ایران آنقدر گسترده بود که شاعرانی ظاهر آغیر رژیمی مانند علی‌سپانلو و پرویز خاقتی را که سوگ ملت ما را با چشمان کلوخی نگریستند، ناگهان به مویه کردن نفرت‌انگیز برای «شیر پنجشیر» واداشت.

اگر حواریون «سپه سالار» بتوانند «سیاست مستقلانه» او را با حتی یک کشور کمک دهنده ثابت بسازند، کل ادعای شان سرچشم.

## «اندیشه» و طرح بنین سیوان

احمدشاه مسعود با حمله نظامی بر کابل که منجر به تصرف آن شهر گردید، طرح بنین سیوان را که در



عکس از «پيام زن»

به خاطر آن همه خون‌ها و آن همه ویرانی‌های دیگر نه بلکه به خاطر صرفاً حتی راکت باران سینمای زیبای بهارستان باید گردنک «کثیرالابعد» و شاطران می‌شکست و بشکند.

بنین سیوان ترسیده و آن را عقیم ساخت؟

«سیاستمدار برجسته» که «در تاریخ معاصر جهان کم‌نظیر» بود چرا نمی‌توانست بفهمد که وقتی برادران بیمارگونه بر عقد، خونخوار و مقامپرست‌اش - گلبدین، سیاف، ربانی، خلیلی و باند «لوجک» خودش - به کابل پانهند چه محشر و بی‌ناموسی‌ای را برپا خواهند داشت؟ شاید جواب داده شود که او نمی‌توانست آن را پیشبینی کند. بسیار خوب، بعد از آن که دید چه کرد؟ کجا برادران دینی شرفباخته‌اش را «لوجک» و «فاسد» خوانده از آنان فاصله گرفت؟ چرا روی جوکی سینه انداخت و استعفا نداد تا بین خود و جنایتکاران خط‌کشی‌ای نماید؟

شما آقای عبدالحفیظ منصور و همدستان هر قدر می‌توانید می‌خواهید پهلوان خود را هوا بدهید و ملیون‌ها دالر از دارایی ملت اسیر ما را در مراسم رنگارنگ از او حیف و میل کنید و مشخصاً عقیم ساختن طرح بین سیوان را «درایت سیاسی - نظامی» او بنامید. لیکن یاد نان باشد که همین ملت در مانده و عقب افتاده به بهای خون و ماتم روان فرسای دل‌بندان شان خوب می‌دانند که کسی که موجب شده طرحی را عقیم سازد که با پایان یافتن حکومت پوشالیان، از تسلط آدمکشان دینی در افغانستان جلو می‌گرفت، خیانت تاریخی نابخشدنی‌ای را نسبت به آنان مرتکب شده است.



دولت پاکستان هیچگاه نمی‌خواست طرح صلحی در افغانستان پیاده شود که حاکمیت مزدوران بنیادگرایش را حذف یا سست سازد. بنابراین نقش بر آب کردن طرح بن‌بست سیوان توسط «سپه سالار» مستقیماً منطبق بود با نیات و منافع

آی‌اس‌آی و چاکران. این نکته در مقاله اسلم‌افندی افغانستان‌شناس نیز پدیداست:

«او (داکتر نجیب) بطور سری نماینده‌اش را نزد برادر فقیدم کرنیل ارحام‌افندی در سوات فرستاد و از او خواسته بود ترتیب پناهنده شدنش را در پاکستان بدهد زیرا تصمیم دارد تمام امور و اختیارات حکومت را به ظاهر شاه سپارد. برادرم مسئله را با جنرال حمیدگل رئیس وقت آی‌اس‌آی در میان گذاشت که رد شد به این دلیل که یک چنان اقدامی سبب ناخشنودی جنگاوران ضد شوروی افغانستان خواهد شد که از مهمان‌نوازی آی‌اس‌آی بر خوردار اند. خنده‌آورتر این که بعدها این جنگاوران ضد شوروی ضد پاکستان شدند... اگر پیشنهاد (نجیب) پذیرفته می‌شد سلسله‌ای از فجایع منجمله ظهور طالبان رخ نمی‌داد...»\*

## عامل شکست طالبان «سردار مقاومت» یا «جهان»؟

برعکس انتظار، نویسنده زوال طالبان را از برکت و منوط و مربوط «اندیشه» جلوه نمی‌دهد:

وقتی من از او پرسیدم، که روی چه دلایلی امید به شکستادن قوای برتر طالبان و القاعده دارد، در حالی که جهان از جبهه متحد حمایت لازم بعمل نمی‌آورد؟ گفته: کاری که ما انجام دهیم حفظ و گسترش مقاومت است، ولی برای شکستادن طالبان جهان باید متوجه شود و من فکر می‌کنم افراطی‌گری، اعمال تروریستی و پامال کردن حقوق بشر توسط این گروه یزودی جهان را متوجه این پدیده می‌نماید و به عکس‌العمل و امیدارد. و آن گاه است که باید طالبان از میان بروند.

(ص ۸۱)

تنها جایی که «سردار مقاومت» را «متواضع» می‌نمایند و «شکستادن»\*\* طالبان را کار او و در حد توان او نمی‌دانند! منتها «پیشینی» «سردار» خارق‌العاده است: «اعمال تروریستی» (حادثه ۱۱ سپتامبر) و «عکس‌العمل جهان» (بمباران آمریکا و استقرار نیروهای

**نه، نه به زور فلم این و آن فلمساز وابسته به رژیم ایران، نه به زور شعر این و آن شاعر تسلیم طلب و اخوانی و نه با ترور و تهدید ممکن نیست، خون «سپه سالار» را جدا از خون و ذات سایر «قیادیان» خاین و هزار و یک رشته او را با استخبارات پاکستان، عربستان و ایران، بریده نشان داد.**

در افغانستان و بالاخره «شکستادن طالبان»!

«اندیشه» علی‌الرغم گز کردن از آسمان‌ها، حتی داشت پاندهای داخل «ائتلاف شمال» را در برانداختن طالبان عاجز ببیند زیرا در خلوت خود حساب جنایتکاری‌های «برادران جهادی» را به

مراتب بیشتر از طالبان می‌یافت و بنابراین غلبه بر آنان و پذیرفته شدن از طرف مردم را ناممکن. پس متجی را باید در جای دیگری غیر از مردم افغانستان جست. و در چشم «اسطوره» و خدمه، ستاره‌ی این متجی تنها در بمباران و استقرار نیروهای آمریکا سوسو می‌زد که بدون تردید به محض آن که این ستاره از بالای سرشان دور شود، بخت آنان به سیاهی خواهد گرایید.

## کی بیشتر کشته است «سپه سالار» یا قومندان عبدالحق؟

از وی پرسیده شد که چند سال داری؟ در پاسخ گفت: «برای هر انسانی اندازه و طول عمر چندان اهمیت ندارد، بلکه مهم اینست، که این عمر در چه راهی و چگونه صرف شده است. (ص ۳)

بنیادگرایان و فرصت‌طلبان و بزدلان همه عمر «سپه سالار» را از تولد تا مرگ عمر مشعشع یک «اسطوره» نایاب در تاریخ می‌خوانند. ولی ما مکرراً اعلام می‌داریم که عمر وی به مثابه یک بنیادگرا صرف استقرار رژیم استبدادی مذهبی و درین راستا صرف همدستی با جاتو رصفت‌ترین آدمکشان تاریخ افغانستان و جنگ‌های ویرانگر با «برادران دینی» اش شده که در جریان آن‌ها هزاران نفر از دم تیغ کشیده شدند و چهره «اسطوره» از خون آنان سرخ است.

اگر طرفداران «سپه سالار» جنگ و دندان نشان دهند، باز آن سوال خرد و خوارکننده که مانند تبری بر جمجمه شان می‌خورد، طنین می‌اندازد:

«سپه سالار» چرا، چرا، چرا ۲۵ سال با دژخیمان بنیادگرا ساخت؟؟

در نشریه‌ای به نام «The Crossline Afghanistan Monitor» شماره اول سپتامبر ۲۰۰۲ چاپ سویس به نقل از قومندان

\* - روزنامه «نیوز» ۲۰ اکتبر ۲۰۰۲

\*\* - نویسنده کم‌هتا از این سلیقه‌های ادبی جهادی کم ندارد که

اگر به آنها می‌پرداختیم سخن طولانی‌تر می‌شد.

عبدالحق فقید نوشته شده است:

«زمانی گفت که او (عبدالحق) امید بازگشت به افغانستان را ندارد زیرا بیش از حد آدم کشته است آن هم در جامعه‌ای که دشمنی خونی تا نسل‌ها فراموش نمی‌شود.»  
چه اعتراف جانانه‌ای!

عبدالحق که تعداد کشته‌هایش به یکصدم کشته‌های مسعود نمی‌رسد، حتی بازگشت به وطن را نمی‌توانست پیش‌بینی کند اما «سپه‌سالار» که تنها در افشار کابل هزاران نفر را در خانه‌های شان مدفون ساخت، اگر نصف عبدالحق وجدانش تکان می‌خورد باید فوری خود را به دار می‌زد یا کم کشور را ترک می‌گفت.

همچنان باید از یاد نبرد که قومندان عبدالحق با مشاهده جنایتکاری‌های «برادران» از سمتش استعفا داد. اما «کثیرالاعباد» در برابر تباهی‌های و بی‌ناموسی‌های «برادران» خودش و سایر «تنظیم‌های جهادی» سکوتی مرگکی اختیار کرده بود و سینه از مقام برنداشت که نداشت.

اگر عبدالحق از انتقام صدها نفر می‌ترسید، مسعود می‌بایست از قهر و خشم صدها هزار بازمانده‌ی قربانیانش بیسناک می‌بود. ولی گویا او بیشتر از آن در عالم «امارت» خود و باند جنایتکارش غرق بود که خون و دود کابل قلبش را بسوزاند.

## «سپه‌سالار» و طالبان

دو روز بعد وقتی به نیویارک حملات القاعده صورت پذیرفت، جهان به خود لرزید و هشدارهای مسعود را با شرمندگی به یاد آورد. (ص ۱۸)

کدام «هشدارها»؟

«سپه‌سالار» نظیر کلیه «برادران» از ظهور طالبان «هشدار» نداد بلکه مژده داد زیرا آنان هم غیر از «امارت» و شریعت غرای محمدی، خواستی نداشتند.

لیکن درین مورد قلمبدست جهادی «سیاستمدار پرجسته عصر ما» را به مثابه سیاستمداری به غایت کودن می‌شناساند:

وقتی گروه طالبان ظهور کردند، احمدشاه مسعود هر چند آگاه بود که این گروه وابسته به پاکستان است و آن کشور می‌خواهد حزب اسلامی حکمتیار را توسط آنها تعویض نماید، ولی مانند همه ناظرین دیگر عواقب کار را پیش‌بینی درست نتوانست و هرگز بدین باور نبود که طالبان روزی بسی خطرناکتر از حکمتیار در برابرش قد علم نمایند. بنابراین طالبان را یک گروه نامنسجم، ناآگاه به مسایل سیاسی - نظامی محاسبه نمود و کمک به آنها را در برابر گلبدین حکمتیار ترجیح داد که در اثر همین کمک‌های نظامی و مالی، طالبان بسرعت از سپین‌بولدک تا حومه شهر

کابل رسیدند و روی همین باور بود که خود با دو محافظ در میدان شهر به داخل قرارگاه طالبان رفت و پیشنهادات آنها را در باب تأمین صلح و تطبیق قوانین شرعی پذیرفت. ولی از آنجایی که طالبان برنامه‌ای غیر از جنگ نداشتند، این گفتگوها بی‌نتیجه ماند و حملات طالبان از چند طرف به کابل آغاز گردید تا این که احمدشاه مسعود بتاريخ ۵ میزان ۱۳۷۵ مجبور گردید، نیروهایش را از کابل عقب بکشد.

این عقب‌نشینی باز هم درایت نظامی مسعود را به نمایش گذاشت. (ص ۷۲) (تاکیدها از پ. ز. است.)

زنده باشی حقیق خان که پرده «اسرار مگو» را می‌دری!

تا به حال که می‌گفتم مسعود تافته‌ای جدا یافته از سران خیانتکار جهادی و طالبان نیست عده‌ای ابراز شک نموده و آن را «اتهام» و برخوردی «به دور از واقعیتی» می‌انگاشتند. اینک آگاهی می‌یابیم که درک «ناپقه جنگ و سیاست» تاریخ پش از تخت و یخت یراندازانش آنقدر ملاتصرالدینی بوده که آنان را برای رسیدن پشت دروازه‌های کابل «کمک‌های نظامی و مالی» می‌کرد!

ما از کمک‌های مادی «سپه‌سالار» به طالبان آن هم به این مقیاس که آقای منصور فاش نموده چندان خبر نداشتیم و تصور ما این بود که اساساً پاکستان و غرب به آن مزدوران نوحاسته شان کمک می‌رسانند.

اما با این افشای بی‌سابقه پی می‌بریم که این خود «کثیرالاعباد» بود که در دست وحشیانی بی‌شاخ و دم یا به زبان «سپه‌سالار» «گروه نامنسجم» ناآگاه به مسایل سیاسی - نظامی، شمشیر می‌نهاد تا «منسجم» شده و وحشتناک‌تر بر مردم ستم و زحمت روا دارند! اینست «برجستگی سیاسی» فردی که:

کسی را در افغانستان در ردیف او قرار دادن خطا

نه، بلکه جفاست! (ص ۹۴)

«سپه‌سالار» طالبان را وابسته به پاکستان و پاکستان را باز یگر اصلی تعویض گلبدین با طالبان می‌شناخت و با اینهم به طالبان بیدریغ کمک می‌کند! اما نویسنده این غوطه‌ور بودن «سپه‌سالار» در گنداب خیانت برادری با گلبدین و نظایرش و حال با طالبان را مورد انتقادی ولو جهادی قرار نمی‌دهد بلکه آن را با ملایمت و شفقت سیاست «ترجیح» طالبان نسبت به حکمتیار، نام می‌گذارد!

تنها وقاحت مسلح در سرزمینی فلک‌زده، به یک دلال مطبوعاتی فاشیست‌های دینی اجازه، می‌دهد که مقایسه مسعود را با انسان دیگری «جفا» بگوید ولی «ترجیح» یک باند پلید تروریستی به باندی پلید و تروریستی دیگر را توسط او خیانت نخواند.

کی با جنایتکاران جهادی تا آخر کنار آمد و کمک کرد؟ «سپه‌سالار»!

کی «شریعت» طالبان قرون وسطایی را پذیرفت و به آنان کمک

کرد؟ «سپه سالار»!

خود را به سلامت بیرون کشیدن ولی مردم کابل را به دست وحشیانی مذهبی رها کردن بزرگترین خیانت، «ناجوانمردی»، «بی مروتی» و «بی عطفی» است. برای یک فرمانده مردمی و صدیق، حفظ جان و مال مردم بسیار مهمتر و اولی تر از «از دست دادن کدام قطعه از نظامیان و کشته شدن افسری عالیرتبه» مطرح می باشد.

معدالک چون مسعود «سردار جنگی والامقام» بود، پناه کمک او به طالبان و قبول پیشنهادات شان و بعد جنگ و گریز با آنان و همدستی مجدد با گلبدین، دوستم و خلیلی، همه و همه «لیاقت» بود و «استعداد» و «درايت» و «نبوغ ذاتی» و... چرا که بت تراشی از کسی که در ازدواج و طلاق بی حساب با «برادران» به سر برده باشد، چنین می طلبد!

اراکین «مکتب» این نکات را چگونه تفسیر خواهند کرد:

هنگامی که «سپه سالار» به پیشنهادات طالبان کردن نهاده و خودش هم یک وزیر شان می شد دیگر زمینه نزاع با «گروه نامنسجم» از بین می رفت، «سردار مقاومت» سردار مصالحت می شد، «امارت اسلامی» استوار می گشت و «عارف شب زنده دار» اجر ادای ۲۴ ساعت «نماز تهجد» را می دید و «دها» و «تضیع»<sup>\*</sup> را به سعیت نمایندگان پاکستان، ایران و عربستان انجام می داد!

بنابراین از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی بین «اندیشه» و طالبان فرفری وجود نداشت. پرچمداران «کثیرالایعاده» که طالبان را «تروریست» و «مزدور پاکستان» و... می نامند، تف را سر بالا می اندازند.

غیر از تجاوزکاران جمعیت اسلامی و شرکا، دیگر کدام «ناظرین» بودند که «صواب کار را پیش بینی درست» نتوانستند؟ نیروهای دموکراسی طلب و ضد بنیادگرا سرشت طالبان را همانند سرشت جهادی ها شناختند و دچار توهم نشدند.

ما طالبان را مزدوران و «خنجر دیگری از پشت بر مردم ما» خواندیم. ولی «نايفه نظامی - سیاسی» آنان را کمک کرد به این امید که شاید مانند گلبدین سرخورکاش نباشند!

پس کی در پیشینی دچار حماقتی رقت انگیز شد؟

برای آثانی که از غرض و مرض تظهير بنیادگرایان رنج نبرند تنها همین فاکت کافی است که حباب «برجستگی سیاسی سردار جنگی والامقام» و «مردم دوستی» وی بترکد.

صفت «جوانمردی» هم زیاد به «اندیشه» نمی چسبد. او شوق داشت گلوی «برادر حکمنیار» توسط طالبان بریده شود. پناه کله اش را

لذا نتیجه گیری یک کودک هم جز این نیست که «سپه سالار» با هر دو گروه همچون یک روح در دو بدن بود و فقط گامگاهی پناير اقتضای شهوت غصب بلامنازع قدرت بود که «جوانمردی» ها جایش را به شکم دریدن های «نامردانه» می داد!

**آقای منصور، اگر «برادر» دیگری مثلاً گلبدین به آن «گروه نامنسجم» نا آگاه به مسائل سیاسی - نظامی» کمک می کرد تا «منسجم» و «آگاه» شود، نام این عمل را غیر از ابلهی خیانتکارانه چی می ماندید؟**  
**«سپه سالار» همانطور که با او باش خواهر و مادر نشناس جهادی ساخت با طالبان بربر هم به آسانی می توانست و می خواست بسازد فقط و فقط به شرط این که «در برابرش قد علم نمایند».**

بدون شک بین طرفین اصل «احترام متقابل» و «درک متقابل» حاکمیت داشت که «سپه سالار» تنها با دو محافظ به پیشواز طالبان شتافت و یا پذیرفتن «قوانین شرعی» به سلامت برگشت! یگانه «اختلاف» باید روی تقسیم قدرت و موقعیت شخص «سپه سالار» بوده باشد، یعنی همان مرض اصلی همدی جهادی های جنون زده ی مقام. اگر جز این باشد، آقای منصور باید مجدداً خطر کرده به افشاگری دیگری دست یازد.

**سیر «نبوغ سیاسی - نظامی سردار» جالب است: کمک به طالبان ناکابل برسد و آنگاه که گرز شان بر فرق خودش هم به رقص در می آید، گریز از کابل! یعنی از اشتباهی سوپر احمقانه در ارزیابی «برادران نامنسجم» به خیانت کمک به آنان، سپس خفت و خیانت قبول پیشنهادات آنان و سرانجام چهار نعل کردن از کابل!**

فرجام کمک «سپه سالار» به طالبان نشان داد که چگونه گاهی اهریمن خالقش را می درد.

اما نویسنده که بتاست به هر قیمتی او را «یک سردار جنگی والامقام» تصویر نماید، می نویسد:

این عقب نشینی باز هم درایت نظامی مسعود را به نمایش گذاشت زیرا بدون این که کدام قطعه از نظامیان خود را از دست دهد و یا افسری عالیرتبه اش کشته شود... همه نیروهای او از کابل خارج گردیدند.

(ص ۷۲)

آقای رساله نویس، خیانت نظامیان حتی نظامیانی با «درايت» و «نبوغ» مسعود، همان زمانی می شکفت که از تحلیل و ارزیابی درست اوضاع عمومی و نیروهای خود و دشمن عاجز می مانند. به استناد گپ خود تان، «سپه سالار» دچار اشتباه کمک به دشمن قویتر از خود شده دوامه شدن از کابل نتیجه ناگزیر آن بود.

\* «به دست یارانش تأکید کرده بود که در هنگام پیروزی دها و تضرع به حضرت اقدس اللهی را فراموش نکنند و تضرع و نیایش را به یادش آورند.

احمد شاه مسعود یک عارف شب زنده دار بود و همیشه با وضو به سر می برد و نماز تهجد را قضا نمی کرد... (ص ۲۰)



**آقای حفیظ منصور، این ویرانگران و  
رهزنان آیا رهبری هم داشتند یا  
همین طور جنایتکاران مادرزاد  
برخاسته از پنجشیر و حومه بودند؟**

(ص ۶۸)

این ادعا به دلایل زیر دروغ و مکارگی است:

- اگر «بی‌بند و باری» واقعاً او را آزرده ساخت در اوج تسبیحکاری‌ها و بی‌ناموس‌های «بی‌بند و باریان»، «دزدان» و «غارنگران» جمعیتی به جای محاکمه و تیرباران صحرایی دهقان و زندانی ساختن صدها تن از آنان، چرا سه نفر مظلوم، بی‌واسطه و بی‌دادرس را خودسرانه و بدون محاکمه در پارک زرنکار به دار آویخت؟ این کار هیچ معنی دیگری نداشت جز این که به مردم زهر چشم نشان دهد و «بی‌بند و باری»‌های شریف‌باخته‌اش را بیشتر تشجیع و وچ کند.

- اگر «سپه‌سالار» واقعاً از «بی‌بند و باری»‌ها به اندازه‌ای دچار خشم و درد بود که مرگش را آرزو می‌کرد، چرا موضوع را با مردم سراسر کشور در میان نگذاشت تا حسابش را از «بی‌بند و باری»‌ها جدا کند و ثابت سازد که «سردسته دزدان و غارتگران» بودن را برای خود عار می‌دانند؟

- اگر او واقعاً خود را «سردسته دزدان و غارتگران» یافته بود، چرا از این موقعیت ننگین و خایه‌ناکه دست نکشید و مثل قومندان عبدالحق استعفا نداد تا صداقتش را در ضدیت با «غارنگر» و «دزد» تثبیت می‌نمود؟

- اگر او راست می‌گفت چرا به جای پاره کردن پوستر، ده‌ها جنایتکار خواهر و مادر نشناس از باند خودش را به دست خانواده‌های قربانیان سپرد تا در ملاعام پاره پاره و چنوازی کنند و به سایر برادران جهادی شان هم خطاری باشد که دیگر جلو بی‌ناموسی‌ها و غارتگری‌های شان را بگیرند؟ چرا از خانواده‌های قربانیان عذر نخواست و آنان را به اقامه دعوا علیه «بی‌بند و باری»‌ها و «غارنگران» و «دزدان» جنایت پیشه فراخواند؟

- اگر پاره کردن پوستر، اعتراف به سردسته دزدان و غارتگران بودن



مار نگزیده بود که با «جوانمردی» بگذارد دشمنی از گیرش خطا برود که می‌خواست طالبان حسابش را برسد.

هکذا «سردار» نه از سر «جوانمردی» بلکه به علت حاد شدن تضادش با طالبان بود که نخواست برادر یاغی‌اش را بکشد بلکه او را به تخار منتقل سازد.\*

اگر «سپه‌سالار» کارهایش را مبتنی بر «جوانمردی» و «مروت» پیش می‌برد، در آن صورت کمک به طالبان برای امحای گلبدين کمال «تاجوانمردی» و حيله گری و دورویی او (وصفات ذاتی کلبه دژخیمان بنیادگرا) نبود؟

**آیا «سپه‌سالار» از فرط تبیهکاری‌های  
جهادی واقعاً به مرگ راضی بود؟**

مجاهدین در کابل چنان به بی‌بند و باری پرداختند که مسعود بار بار از این که قبل از رسیدن به شهر کابل شهید نشده بود، اظهار اندوه و تاسف میکرد و باری از فرط خشم و نارضایتی پوستر خودش را که در میدان خواجه‌رواش نصب شده بود، پاره نمود و آنرا سردسته دزدان و غارتگران خواند.

\* «استاد ربانی و حکمتیار را به تخار منتقل ساخت» (ص ۷۴)

تاریخ شایسته ترین جایگاه آنان را در زیاله داشت تعیین کرد. «مکتب»  
چطور از این قاعده مستثنی خواهد بود؟

و نمی‌دایم گلبندین، خلیلی، دوستم و... از کدام «ایزم» سه گانه  
فوق نمایندگی می‌کردند که «سپه‌سالار» طی «برادرکشی» با آنان کابل را  
قتلگاه ده‌ها هزار باشند‌اش ساخت؟

یکی از دوستان ایرانی از وی پرسید که آباد کردن  
این خانه در نزد مردم سوال ایجاد نمی‌دارد که  
بسیاری‌ها شکم شان گرسنه است و شما خانه‌ای آباد  
داشته اید؟ (ص ۲۳)

آن ایرانی اگر مشاور رژیم ایران برای «سپه‌سالار» نبوده باشد،  
جهالت وی خبری وی از دنیا مسلم است. ساختن و نساختن یک خانه  
چه قیمت دارد؟ ایرانی باید از صدها میلیون دالر «سپه‌سالار» و دیگر  
سردمداران جمعیت از درک قاچاق زمره و لاجورد و نیز مواد مخدر  
در بانک‌های خارجی می‌پرسید که حساب عریض و طویل آن‌ها به  
احمدولی مسعود معلوم است کسی که از اول تا آخر از لندن شور داده  
نشد.

اما جواب «سپه‌سالار» جالب‌تر از سوال ایرانی مذکور است:  
نمی‌خواهم اولادهایم در خارج زندگی کنند. این  
خانه را برای آن آباد کرده‌ام که در همین جا زندگی  
کنند! (ص ۲۳)

یعنی اولاد «سردار» حق دارند به زندگی کردن در خارج بیندیشند و  
قبله گاه صاحب به منظور رضی نگهداشتن آنان در یکی از دهات فقیر  
کشور چنان خانه مجللی آباد می‌کند که حتی فکر خاراج رفتن را از  
مخیله آنان بزداید!

طرح «سردار» برای اولاد سایر امرا و قومندانان باند جمعیت که  
عشق زندگی در خارج در دل داشتند چه بود؟ آباد کردن همانگونه  
خانه‌های مجلل یا اعزام شان با جوانی از دالر به خارج؟

احمدولی برادرش نقل می‌کند که یک مرتبه از وی  
خواسته تا بگذارد احمد (پسرش) به لندن آید و در  
آنجا به تحصیلات خود ادامه دهد، اما مسعود با شدت  
این مطلب را رد نمود و گفته است، که میان پسر من و  
پسر دیگران چه فرقی وجود دارد که آن‌ها در داخل  
باشند و احمد در خارج (ص ۲۴)

آقای نویسنده، کی نخواهد فهمید که این حرف‌های ساختگی  
برای خر ساختن و مصرف داخلی است. عملاً چه شد؟ ارجمندی که  
«از دیگران فرق نداشت» به کجا فرستاده شد تا «دیپلمات شود»\* در  
حالی که هزاران کودک پنجسیری روی مکتب را هم ندیده اند؟

**جای «تحصیل» پسر (ایران) نیز نیات درهبر  
خر دهند سیاسی، را برای مردم این مرز و بوم تباه**

\* «او می‌خواست، پسرش در آینده دیپلمات شود» (ص ۲۴)

و تأسف از شهید نشدن صمیمانه می‌بود، چرا، چرا «سپه‌سالار» با  
گلبندین، ربانی، سیاف، خلیلی، دوستم و غیره سرده‌های «دزدان» و  
«غار تگران» به مبارزه برنخاست و برعکس آنان را به عالیترین مقامات  
گماشت، نسبت به آنان «جوانمردی» به خرج داد، حفظ شان کرد و با  
آنان اتحاد بست که تا امروز ادامه دارد و ماشین خیانت و جنایت شان  
شدیدتر از پیش فعال است؟

## شماری از شیرین ترین جمله‌های رساله

آیا آنچه امروز راجع به مسعود می‌گویند و از او  
تحسین می‌دارند، بر او پسند است و یا این که  
مسعود بسی فراتر از آن حق دارد؟ (ص ۴)

به عقیده ما «بسی فراتر از آن» مستحق است تا «بزرگ» دانستن او  
آنطور که باید و شاید در کله مردم حقه نشود؛ اضافه کردن حرف «روح»  
به نامش کافی نیست، مجلسی از «امت مسلمة» باید دایر شود تا پسوند  
شایسته‌تری برایش انتخاب گردد؛ مثل بخش صحت، تعلیم و تربیه  
و غیره «سپه‌سالار» و خاندان در بودجه دولت منظور شود؛  
طالبان مردم را دره و کیبل می‌زدند تا به مسجد بروند، شما از  
کلاشینکوف کار بگیرید تا مردم در مراسم مختلف برای «اندیشه»  
شرکت کنند؛ خادای‌ها باید به خانه‌های مردم در اقصی و اکناف کشور  
هجوم برند و ببینند که پوستر «سالار شهیدان» دیوارها را مزین ساخته  
یا نه؛ کسانی که مانع آوردن عکس «اسطوره» در نوت‌ها شده‌اند باید  
محاکمه شوند و...

و شخص شما آقای عبدالحفیظ منصور که اگر فکر می‌کنید حق  
مطلب ادا شده، چه بهتر که در یک چهارراهی کابل، «مسعود بزرگ»  
گویان با یک گیلن پترول خود را آتش زیند تا اندکی انفلاکات درونی و  
ارادت واقعی تان نسبت به آن «بزرگ» را بیان نموده باشید که انشأله  
«برادران» و «اتلاف شمال» هم به شما تأسی خواهند جست و مطمئن  
باشید که مردم با شور و شعفی پایان برای تان کف زده و به یاد تان نقل  
و نبات پختن خواهند کرد!

مرگش جهان را لرزاند. (ص ۵)

لرزیدن جهان پر آشوب در مرگ یک بنیادگرای وطنی جای مکث  
دارد ولی در لرزیدن پشت تمامی «برادران» جمعیت شکی نیست.  
می‌دانیم و می‌دانید و مردم افغانستان و دنیا می‌دانند که اگر کمک و  
حملات امریکا نمی‌بود گلیم تان جمع بود و فاتحه تان خوانده.

او از ۴۹ سال عمرش، سی سال تمام آن را در راه  
مبارزه علیه استبداد، کمونیسم و تروریسم به  
سررسانید. (ص ۱۹)

چومه، محمدرضا شاه، فرانکو، سوهارتو، خمینی، موبوتو،  
پینوشه و قصابانی دیگر هم خود را قهرمان «مبارزه علیه استبداد،  
کمونیسم و تروریسم» نامیده و جنایت‌های شان را زیر این شعار  
می‌پوشانیدند و در برابر امریکا و غرب خوشترقصی می‌نمودند. اما



مشکل و دعوایی با آی اس آی نمی داشت و وفادارانه تر از گلبدین به پاکستان و استخباراتش سر می داد.

**«سازمان استخباراتی پاکستان، خایانه کور خوانده بود که سرنوشته افغانستان به دست گلبدین جنایتکار بیمار و با «برادرانش» رقم خواهد خورد. اما «سپه سالار» که این هارترین برادرش را «صدر اعظم» مقرر کرد آیا مخالف آی اس آی می اندیشید و مایل نبود «سرنوشته آینده افغانستان به دست حکمتیار رقم، خورد»؟**

**اکنون شما آقای منصور و شرکا خوبست از این خواب خایانه و بیگانه که چون گلبدین کاغذتنباب شده، سرنوشته افغانستان لاجرم به دست تروریست های جمعیتی در قم خواهد خورد، بیدار شوید.**

در این دوره مسعود... انتظار داشت که نظامیان پاکستان به اشتباهات گذشته خود مبنی بر حمایت از گلبدین حکمتیار اعتراف نموده و در صدد جبران آن برآیند. (ص ۹۹)

تو به من که من به تو!

یعنی آی اس آی جای پدر را دارد و خوب است و دینی و اسلامی. کوتاهی اش صرفاً این است که گاهی هر دو پستان را در دهان گلبدین می گذارد و نمی داند که یکبار بر مسعود گرمتر دست بکشد تا ببیند که گلبدین از یادش می رود یا نه!

«نظامیان پاکستان» باید چند در صد جیره سی آی ای را به مسعود بالایی بپردازند تا از تخم های چشم «سپه سالار» می افتادند و «اشتباه کار» نامیده نمی شدند؟ صرفاً اگر به جای گلبدین، «سپه سالار» را روی کلک خود می نشانند، همه چیز نیک و عالی بود؟!

آخ که اکت های «ضد پاکستانی» بنیادگرایان چقدر کاذب، وقیحانه، ریاکارانه و عوامفریبانه بود و هست.

باری، چا دارد مجدداً یاد آور شویم: حفیظ خان منصور زنده باشی که حقیقت بدخویی سال های اخیر «سپه سالار» و «استاد» بر ضد پاکستان را دانسته یا ندانسته آشکار ساخته ای.

«قهرمان» که باید هر مرو و «قهرمان» بماند پس عشق او به وحدت

\* فرانسیرس در گزارشی در ۲۲ می ۱۹۹۶ نوشت: «... گاهی اوقات رهبران مجاهدین به ملاقات او (نجیب) رفته به تحلیل هایش درباره وضع در افغانستان که گویا از درخشانی و اعتبار بسیاری بر خوردار است، گوش می دهند.

آنانی که به ملاقات وی می روند شامل احمدشاه مسعود قهرمان جنگ ضد شوروی و مرد نیرومند نظامی رژیم برهان الدین ربانی در کابل می باشد.»

**شده روشن می سازد. آبار رژیم ایران از احمد نو جوان «دیپلمات» ی به درد خور برای مردم افغانستان می سازد و یا چوچه خلخال ای که یاد بگیرد دستور دهد دختران زندانی قبل از اعدام باید مورد تجاوز «خادی ها» قرار گیرند تا مبادا باکره از دنیا بروند؟**

آش هایی که بیگانگان و سگان شان برای ملت در زنجیر افغانستان پخته اند، یشمار و وحشتناک اند.

هر چند مسعود یک سردار برجسته بود، ولی از خونریزی خوشش نمی آمد و نسبت به آینده خانواده ها سخت اظهار نگرانی می نمود. (ص ۲۶)

عدم علاقه به خونریزی و «سخت اظهار نگرانی» ایشان «نسبت به آینده خانواده ها» را دهها هزار خانواده ای که لاقال یکی از اعضای شان را در مسابقه «برادر کشی» بین مسعود و یاران از دست داده اند عمیقاً درک می کنند! داغ تیرباران شدن ۳۰ روشنفکر انقلابی در پنجشیر در جریان جنگ ضد روسی به امر «سردار» در دل خانواده ها و دوستان در شان تازه است؛ و اسکت بریدن روشنفکران ضد بنیادگرا در هرات توسط «جمعیت اسلامی» از خاطر هیچکس نخواهد رفت؛ کشتگان افشار و دیگر نقاط کابل ننگ ابدیست بر پیشانی «سردار».

این سیاست (رویه ملایم و انسانی با اسرای جنگی)، احمدشاه مسعود را از اعتبار خاصی برخوردار نمود، تا حدی که مقامات عالی رتبه رژیم کابل به دیدنش می رفتند و راضی بر می گشتند. (ص ۴۴)

آفتاب آمد دلیل آفتاب!

دوستی و اعتماد متقابل بین «سپه سالار» و رژیم پوشالی! ساخت و پاخت «جمعیت اسلامی» اش با مهنروشان پرچمی! مناسبات طوری حسنه بود که شخص «مقام عالی رتبه» داکتر نجیب نیز تلاش داشت او را ببیند اما «سپه سالار» به علت ترس از آی اس آی از این کار منصرف شد. لکن در مدتی که «داکتر صاحب» مهمان دفتر ملل متحد در کابل بود، «اندیشه» منظمأ به دیدار او می شناخت تا از رهنمایی هایش مستفید شود. \* بناءً بی جهت نیست که در سراسر فعالیت های جهادی، لکه زد و بند او با روس ها و پوشالیان خود نمایی دارد. آیا متولیان «مکتب» برای توجیه این روابط خایانه هم به آیت و حدیث متوسل خواهند شد؟

سازمان استخباراتی پاکستان در طول جهاد روی انجیر گلبدین حکمتیار سرمایه گذاری کرد و بدین باور بود که سرنوشته آینده افغانستان بدست حکمتیار رقم خواهد خورد. (ص ۵۸)

آری، پدر و پیر و پیشوای «برادران قیادی» که مسعود و «برادران» را همزمان تعلیم داد و پروراند صرفاً یک اشتباه و «ناجوانمردی» را مرتکب شده که گلبدین نزدش نازدانه تر از «رهبر خردمند» بود و بر گلبدین بیشتر از او سرمایه گذاری کرد. در غیر آن «رهبر خردمند» هیچ

همه ی سرجانیکاران و حتی عبدالملک «واقعینی» نبوغ آسا جلوه داده می شود و نویسنده را «جذباتی» می سازد:

این تصامیم (ادامه جنگ با طالبان و وحدت با عبدالملک) در هیچ مؤسسه تحقیقاتی اتخاذ نگردید و در کنار ساحل ها از سوی متخصصین طرح ریزی نشد... این قدرت واقعینی ایشان را در دشوارترین اوضاع به نمایش گذاشت، آنجا بود که بخوبی مفهوم واقعینی را دریافتم و آن یکی از عطایای الهی برای مسعود بود که نظیرش دیگر سراغ نمی شود. (ص ۱۰۷)

ولی روز «سپه سالار» بگردد که از این «عطایای الهی» در برخورد به طالبان هم برخوردار نبود تا آن وحوش را کمک نمی کرد که ظرف چند هفته به کابل برسند و او را به پنجشیر بدوانند! و ما امیدواریم دیگر هیچ جنگ سالاری بنیادگرا از آن نوع «عطایای الهی» نصیب نبرد که به منظور نیل به قدرت از معامله گری با غداران خونریزتر از خودش روگردان نباشد.



«کثیرالابعد» با قاضی حسین احمد کسی که برای او و کلیه «برادران قیادی» جای پدر را دارد و ضیال الحق تمام باند های اسلامی را به او سپرد تا چگونگی وابستگی جهادی به آی اس آی را هم به آنها بفهماند!

اما این قدر شکسته نفسی خوب نیست آقای منصور. از آن «واقعینی» و آن «عطایای الهی» اتفاقاً شما هم بهره برده اید: شما با آن که حقایق خیره کننده ای نظیر این که «سپه سالار» غذاهای پاک را خوش داشت «را به اطلاع جهانیان رسانیده اید، اما خدا اجرت بدهد که در هیچ جایی از رساله گردنت را نبسته، دروغ نیافته و ننوشته ای که «اندیشه» ارزش های دموکراسی و برابری حقوق زنان با مردان را نیز مثل «غذاهای پاک» خوش داشت. «واقعینی» و راستگویی بهتر از این؟

پشت گپ نگرد آقای منصور که خودت هم بین «برادران پندیده تکرار نشده» هستی!

در دوران آتش بس پنجشیر، شبکه استخباراتی

مسعود فرصت یافت، تا میان جنرالان شوروی درز ایجاد نماید و آنها را بدو دسته طرفداران چرتینکو و اندروپوف تقسیم نماید که البته دادن هدایا از جمله زمرد به برخی از این افسران در این معامله مفید تمام شد. (ص ۱۱۰)

ما فکر می کردیم دو دستگی در اردوی شوروی ناشی از اوضاع داخلی و خارجی آن کشور بود و نه «هدایای» یک بنیادگرای به قدرت نرسیده. زیرا حکومت پوشالی کل کشور را به آنان هدیه کرده بود که «هدایای» هر چند گرانبهائی یک فرد با آن قابل مقایسه نبود. ولی در اینجا نویسنده بیشتر از آن که به ترسیم عظمت پهلوانش نظر داشته باشد، می خواهد با گردش مختصر قلم به قضیه غارت سنگ های قیمتی به ارزش صدها میلیون دالر پرداخته و به مردم بگوید: «این هم حساب زمرد ها، مسعود بزرگ همه را برای دروژاندازی بین هشت حاکمه شوروی مصرف کرده است، دست های احمدولی و دیگران پاک اند و والسلام!»

اما مردم این «حساب دهی» ها را جز مسخره گی هایی توهین آمیز نمی دانند. حالاکه مسعود دیگر نیست، مردم حساب صدها میلیون دالر سنگ های قیمتی این کشور را از حلقوم خاندان «سپه سالار» و نزدیکترین جمیورهایش کشیدنی اند.

تا آن زمان نویسنده می تواند بفرماید که به کدام جنرال های شوروی و به چه مقدار زمرد صله داده شده است و مجموعاً چند در صد کل زمرد به یغما رفته از افغانستان خیانت شده را تشکیل می دهد؟ امید افشای نام و نشان جنرال های شوروی را «ناجوانمردی» و بدقولی تشخیص ندهید!

## «جنبه انسانی» به خاطر چی؟

در سالیان بعد از خروج عساکر شوروی از افغانستان استخبارات پاکستان بار بار از مسعود تقاضا نمود تا جاده سالنگ را مسدود نماید؛ اما احمد شاه مسعود جنبه انسانی قضیه را اهمیت میداد و خود صریحاً به خبرنگاران گفت، که رژیم کابل افراد خود را به هر طریقی می تواند اكمال نماید، ولی با این کار مردم عادی صدمه می بیند. لذا از این کار اجتناب ورزید. (ص ۱۱۱)

آیا کار «سردار جنگی والامقام» در ۲۳ سال عمر «جنگی» اش فقط یکبار «جنبه انسانی» به خود گرفت؟

در زمان طالبان که دهانه سالنگ را بست، «جنبه انسانی» قضیه کجا رفته بود؟ در سال های ۷۱-۷۵ و در روزهای هموار کردن مناطق افشار کابل چرا «جنبه انسانی قضیه» هیچگاه از نیقه «سپه سالار» بیرون نشد؟

مسعود در واقع رهبر و امید همه شهرنشینان کابل

بود. (ص ۱۱۱)

سرداران جنگی را مطالعه می‌کرد. از جمله بارها دیده شده بود که «حیات مردان نامی» اثر ژاندارک را می‌خواند. (ص ۲۱)

پس درین مورد فرقی با ملاعمر، اسامه، گلبدین و غیره برادرانش ندارد. گویا مسابقه‌ای است بین بنیادگرایان که نه خودشان غیر از قرآن و حدیث کتاب‌های دیگری را می‌خوانند و نه طبعاً به پیروان شان چنین اجازه‌ای می‌دهند. با وجود این چشم ملت روشن که «بارها دیده شده» که «آندیشه» کتاب «حیات مردان نامی»<sup>۳۶</sup> را می‌خواند! پس بحری او را از گلبدین و ملاعمر جدا می‌سازد!

کلاه پکول می‌پوشید که اکثراً بزرگتر از سرش می‌بود (چه نمای باعظمتی!) ... و عوام او را «کج کلاه» می‌خواندند که برای او سخت زبیده بود. (ص ۲۲)

اگر راست می‌فرمایید حفیظ‌خان، خویست به «برادران» حالی نمایند که عوض «مسعود بزرگ»، «مسعود کج کلاه» چیغ بزنند که «زبینه» اش است. ثانیاً این که عوام او را چیزهای دیگری هم می‌خواندند که شما جرئت نقل آنها را ندارید. نیز نمی‌دانید که «کج کلاه» خواندن مفهوم اظهار محبت عوام به او نبود زیرا «کج کلاه» در اصطلاح و فرهنگ‌ها نیز به معنی آدمی است که کلاهش را از سر خودپسندی و کبر و یا ناز و تظاهر کج بر سر می‌ماند. حالا باید بگویید کلاه کج مانند «سپه سالار» ناشی از تفرعن او بود یا تظاهرش؟ تشنج شانه چه داشت، و بسیاری اوقات آن را تکان می‌داد و بسیاری از دوستانش با تقلید از آن شانه خود را تکان می‌دادند. (ص ۲۲)

پس «بسیاری از دوستان» او چه آدم‌های باوقار و زرنگی اند که فکر می‌کردند در شانه زندک «سپه سالار» نیز «سیاست» و «تاکتیک جنگی» مهمی نهفته است!

از سگرت و نصور بدش می‌آمد و چرس‌نوشی را

۳۶- تنها در آخرین سطرهای رساله بر مبنای «داری دارم» آمده است: «مسعود همیشه می‌گفت: "یگانه آرزویم آن است تا در باز سازی کشورم سهم سوم" و نویسنده «بهاوش» و «موقع شناس» علاوه می‌نماید: «برای آبادی افغانستان تشکیل یک حکومت مردمی بر اساس انتخابات آزاد و احترام به حقوق بشر و احترام به حقوق زنان را اساس کار میدانست»!

دولت امریکا و متحدانش می‌توانند با توسل به همین جمله ثابت سازند که «اتلاف شمال» به دموکراسی یاور راسخ دارد!! اما مردم حدود احترام «سپه سالار» به «حقوق بشر» و «حقوق زنان» را در تجاوز به دختر، زن و بچه کابل و در دود و خاکستر شدن شهر از سوی افراد شرفباخته او دیده و می‌چکاه از یاد نمی‌برند. ۳۷- هر کس این کتاب را می‌شناخت ما را آگاه سازد! ژاندارک نویسنده هم بوده و دنیا خبر نداشت!

این در واقع نمک پاشیدن بر زخم‌های مردم کابل است که ۴ سال زجر فاجعه‌آفرینی‌های «سردار والا مقام» و «برادران» اش را کشیدند. این حقیقت تلخ را هیچ دهل و نغاره‌ی شخصیت‌سازی برای او گم نخواهد توانست.

## «سپه سالار» و مطالعاتش و دموکراسی

از میان کتابها بعد از قرآن و حدیث سرگذشت سرداران جنگی را مطالعه میکرد، و... می‌گفت، مقدمه ابن‌خلدون را چند بار مطالعه نموده است... اگر قرار باشد که سه کتاب را با خود به همراه ببرم، قرآن مجید، مثنوی معنوی و شاهنامه فردوسی را برمی‌گزینم. (ص ۲۱)

از اینرویی جهت نیست که چنانچه یادآور شدیم در سراسر رساله «فاتح جنگ سرد» یک صفحه هم درباره اعتقاد «سپه سالار» به دموکراسی و حقوق زن نمی‌یابیم.<sup>۳۷</sup> او نمی‌دانست که کتاب‌های نامبرده به آگاهی‌اش از دموکراسی، حقوق زن، سیر تاریخ از قدیم تا امروز، مؤ استفاده سیاستمداران و حاکمان ضد مردمی از دین و مذهب و... کمکی نمی‌کردند. آیا یگانه منبع کمالات و نبوغ او کتاب‌های فوق‌الذکر بودند؟

بدا به حال ملت غم‌زده‌ای که مطالعات روزمرویی یک مدعی رهبری آن محدود به چند متن دینی و اشعار عرفانی و قرن‌ها قبل باشد! البته بنابر رساله، «اسطوره» نایفه مادر زاد بود ولی یک نایفه مادر زاد هم اگر اینقدر از مطالعه یگانه بهماند دانش و بینشی وسیع‌تر از یک ملای بیسواد مدرسه‌ای نخواهد داشت.

راستی آقای حفیظ منصور، مگر مشاوران ایرانی لزوم مطالعه کتاب‌های معین را به «سپه سالار» گوشزد نمی‌کردند؟ به سبب عدم اعتقاد و آگاهی «سپه سالار» از دموکراسی هست که اعوانش اولاً می‌کوشند از دموکراسی سخنی نگویند و اگر به خاطر فریب و خوش آمد غرب و «نیاز روز» مجبور به این کار می‌شوند در دم «دموکراسی» شان کلمه «اسلامی» را هم گره می‌زنند که بعد طبق میل و ضرورت شان آن را تفسیر نمایند.

و حال به بهانه «حسن ختام»، عباراتی از نویسنده زیر دست جهادی «همیشه در صحنه» را می‌آوریم که شاید جای ملال ناشی از آن همه تقدیس مهوع از «کثیرالابعاد» را تیسیمی بر لب‌های خوانندگان بگیرد.

به ظاهر خود نیز توجه می‌کرد، لباس پاک و نظیف

می‌پوشید... غذاهای پاک را خوش داشت. (ص ۳۰)

مگر عامه مردم و نیز برادران رقیب و مثلاً ملاعمرخان و گلبدین و افراد فاقد «طرح ملی»، لباس کثیف و قوروزه و غذاهای ناپاک و پر مگس را خوش دارند؟

از میان کتاب‌ها بعد از قرآن و حدیث سرگذشت

بن‌لادن‌ها همیشه با وضو به فعالیت‌های تاریخساز خود برای «امت مسلمة» و «اسلام عزیز» مشغول نبوده و نیستند و نماز تهجد و چندین نوع نماز دیگر را قضا می‌کنند؟

دنيا خیلی تغییر کرده آقای حفیظ منصور. «همیشه با وضو و نماز تهجد پسر بردن» را شما و برادران اسامی برای ترساندن مردم یاد می‌نماید تا یکی از معیارهای قاشیزم مذهبی تان را در مورد «مسلمان خوب» بودن از یاد نبرند. و گر نه دیدیم که پیروان «سپه‌سالار» سرانجام کسی را به ریاست دولت قبول کردند که همیشه با وضو به سر نمی‌برد و چه بسا از نماز تهجد هم اطلاعی نداشته باشد.

و علاوفاً «برادران» قبل‌الذکر را شاهد هستیم که چگونه مورد انزجار مردم ما بوده و حتی از طرف «برادران» ایرانی هم رانده شده‌اند با وصف آن که در زمینه وضو و نماز تهجد و غیره به «مسعود بزرگ» احتمالاً نمره متوسط هم نمی‌دادند!

او دارای چهره جذاب، صورتی زیبا و فاقد ریش  
انبوه بود که برایش یک چهره استثنایی و دلچسپ  
داده بود. (ص ۲۵)

بلی برای آن که مبدا مردم «سپه‌سالار» زمین و زمان و تاریخ بشریت را به این و آن حیوان بی‌زبان تشبیه کنند، باید چهره وی هم «استثنایی و دلچسپ» خوانده شود!

نمی‌دانیم چه چیزی مانع شده که عبدالحفیظ منصور گپ را خلاصه کرده و می‌نوشت: باد سپه‌سالار هم رایحه‌ای خوش بود!  
آیا جملات قصار فوق «حسن ختام» بودند؟  
فکر نمی‌کنیم. دوستی در ایمیلی به ما نوشت:

«دیدن هیچ جمله‌ی نویسنده رساله مرا به خنده و انداختن. مرا این فکر غرق کرد که عبدالحفیظ منصور که مثل دکتر اکرم عثمان هنوز املائی درستی ندارد، وزیر اطلاعات و کلنور و ریس رادیو و تلویزیون

و طن بیچاره و پرباد ما می‌شود و همدستان «فاسد» و «لوچک» اش هم بر کرسی‌های وزارت و سفارت ریاست تکیه می‌زنند و خساد پسنجشیری - جمعیتی - جهادی شده، قرار است ضامن بقا و تداوم این ستم و شناخت و سیاه‌روزی بر مردم ناکام ما باشند....

من به تیره‌بختی مردمم  
گریستم، می‌گریم و گریان خواهم  
بود تا اگر آن قدر عمر کنم که شاهد  
آزادی آنها از اسارت چنگیزیان  
عصر اتم باشم.»  
و ما که دیگر چندان اشکی

بشدت بد می‌گفت، و عادت داشت بجای استعمال  
کلمه «من»، «آدم» را استعمال نماید. (ص ۲۴)

سایر «برادران» به شمول ملاعمر هم این چیزها را «بد» می‌گویند. اما بر دنیا پوشیده نیست که طی دو دهه اخیر بنیادگرایان مروّجان اصلی هروئین و چرس و هزار فساد و رذالت دیگر در افغانستان و پاکستان بوده‌اند.

اما حکایت «استعمال کلمه آدم به جای من»، شاید بسیار شیرین باشد که ما ولی نتوانستیم از آن سر در بیاوریم. آیا بطور مثال وقتی «سپه‌سالار» می‌گفت: «آدم می‌گوید» منظورش این بود که «من می‌گویم»؟

علاقه فراوان با بازی و ورزش داشته و همیشه در  
رأس همسالان در مسابقات قرار می‌گرفته، (مگر  
سردار و الامقام می‌شود غیر از رأس جایگاه دیگری داشته  
باشد؟) که بنابر طبیعت کودکانه، برخی اوقات منجر  
به درگیری میان طرفین می‌گردید. (ص ۳۳)

اگر عبدالحفیظ منصورها در جامعه‌ای یاسواد و با معرفت جرئت می‌کردند با این همه ادا و افاده ادعای نویسندگی نمایند به یقین چندین بار جزا می‌دیدند که در نتیجه شاید از نوشتن تا آخر عمر دست شسته و به خاطر تبلیغ «قیادیان جهادی» به جستجوی راه‌های دیگری می‌پرداختند. اما فقط در جامعه‌ای بنیادگرا گزیده و پسر از شاعران و نویسندگان خادی - جهادی‌اند که فرصت می‌یابند ترکتازی کنند.

این جمله «که بنابر طبیعت کودکانه...» یعنی چه؟ یعنی اگر کسی از همبازی‌های آن دوران ذات «کثیر الابعاد» مدعی شود که «سپه‌سالار» در یک «درگیری» به وی مثلاً امله‌ی نواخته، باید بلافاصله «ارشاد» شود که این کار فقط «بنابر طبیعت کودکانه»ی «مسعود بزرگ» بوده است و نباید چیزی از آن به دل گیرد؟! یا شاید منظور از حکایت این

باشد که دست «اسطوره» حتی در نونهالی و در بازی و ورزش به غلط یالانرفته چه رسد به آن که به خون انسان آغشته شود؟؟

دلچسپ خواهد بود که از نویسند «تحلیل‌گر و نه تجلیل‌گر» بشنوم که تعلیم این حکایت‌اش از «رهبر خردمند سیاسی» چه بوده است.

همیشه با وضو بسر  
می‌برد و نماز تهجد را  
قضا نمی‌کرد. (ص ۴۰)

مگر سایر «برادران» و بخصوص برادر حکمتیارها و سیاف‌ها و ملاعمرخان‌ها و برادر



عکس از «بیم‌زن»

آیا مسئول کتاب‌سوزان در اولین روزهای ۸ ثور صدیق چکری جانی‌تکار بود؟ پس «سپه‌سالار» و پادوانش در آن روزهای چنگیزی و هلاکوخانی چه می‌کردند اگر خود را در شعله‌های برخاسته از جشن کتاب‌سوزی شان گرم نمی‌کردند، عبدالحفیظ خان منصور؟

جنايت پيشه جمعيت تازگی و شگفتی ندارد؛ دفاع متشنجانه واصف و تسليم طلبان و خادی و جهادی های «محضر»ش از قهارعاصی هم عجيب و غريب نيست؛ پدبختی آنجاست که فاروق فارانی ها در برابر واصف چهار زانو می زنند تا او درباره شاعران خاین خادی و جهادی افاده فروشی نموده آنان را به وجد و مستی در آورد.

باری، ما چه زنده باشیم و چه نباشیم، این شب های پدمستی تبهکاران بنیادگرا و دلالان مطبوعاتی آنان رفتنی اند و فردایی فرا رسیدنی است که در آن نه از جلدان پوشالی، طالبی و جهادی اثری باشد و نه از نویسندگان و شاعران مزدور و بی وجدانی که مصمم اند با دفاع و ستایش از دژخیمان دو دهه اخیر، حقیقت را پوشانیده به مردم خیانت روا دارند. □

نداریم برای این همه ناشادی ها از دست سگان ییگانه در افغانستان بریزیم، با دیدن شعرهای قهارعاصی و افسر رهبین در رساله نتوانستیم دچار خشم و نفرتی تازه نشویم. ما تنها براساس یک شعر قهارعاصی حکم کردیم که او باید بنیادگرا باشد و حالا متوجه می شویم که این «سپهبد» واصف باختری و کلیه انجمنی های خادی - جهادی، شاعر رسمی جمعیت اسلامی بود که حتی در باب فیصله های «سپه سالار» «شعر» ساخته و در «پیام مجاهد» به چاپ می رسانیده (ص ۱۰۵).

ازین هم متأثر هستیم که برخورد به تقریباً هر پدیده ای در سرزمین خادی و جهادی و طالبی زده خواهی نخواهی به مردار خوری و خودفروختگی اغلب شاعران و نویسندگان انجمنی ارتباط می گیرد. حاجت به تذکر نخواهد بود که تثبیت تعلق قهارعاصی به باند

## قوله های گلبدین را کی پاسخ خواهد گفت؟

### تحت تعقیب مردم افغانستان



گلبدین ولد قادر جان



غیر از جدال سراسر خوان قدرت، این خاینان جنایتکار همیشه با هم بوده و خواهند بود؟

«عظیم رهنما» با آن که مورد خشم صاحبان امریکایی اش واقع شده، خود را از دست نمی دهد و گاهگاهی با اعلامیه هایی مردم را به «جهاد» علیه عساکر خارجی در افغانستان دعوت می کند!

لیکن این جنایتکار منحرف نمی داند که اگر مردم مجبور باشند بین باند او و «ائتلاف شمال» و طالبان از یک طرف و عساکر خارجی از طرف دیگر یکی را انتخاب کنند بدون تردید عساکر خارجی را ترجیح خواهند داد که لااقل بی ناموسی شان کمتر است.

در عین حال این خاین از یاد می برد که خیلی پیش از امریکاییان، او مورد تعقیب نیروهای انقلابی و مردم آزادخواه ما بوده است و آرزو این است که کاش هرگز زنده در دست امریکاییان نیفتد چرا که هیچ بعید نیست پس از مدتی «تحقیقات» و معامله گری ای تازه با آنان به افغانستان برگردانده شود تا بقیه عمرش را به آخرین خیانتکاری ها و جنایت پیشگی ها بر ضد نیروهای طرفدار دموکراسی بگذراند.

شنیده ایم که کسانی که از گوانتانامو برگردانده می شوند اکثراً عناصر پلیدی اند با تهدات معین و انجام وظایفی به نفع امریکا.

این مکروب فقط اگر به دست نیروهای انقلابی کشور بیفتد ممکن است به طور مناسب مجازات شده و حساب صدها روشنفکر مبارز که توسط او به شهادت رسیده اند گرفته شود. اگر مردم افغانستان از این هم بیشتر داغ عقب ماندگی بر دل می داشتند و روح و جسم شان در چنگال تبهکاران میهنفروش جهادی و طالبی فشرده می شد، گلبدین را بخوددنی و ماندنی نمی بودند.

به قوله های این شغال هیچکس پاسخ نخواهد گفت به استثنای ربانی و سیاف و عمر و اسماعیل و سایر «برادران دینی» اش. □



## برخورد شهرنوش پارسی پور...

۱۱ سپتامبر مجال یافتند که برخاسته و چکر و عفونت طالبان و «ائتلاف شمال» را از خود بسترند. اما ندیدن خیزش توفانی مردم ابداً به معنای «رضایت» و خشنودی آنان از جلدان نیست.

نضج گیری و غلیان مردم در شرایطی این چنین آلوده به سواستفاده از دین، مذهب، سنن، قوم، زبان و منطقه توسط بنیادگرایان پروسه‌ای سخت و پیچیده است. اگر این را بنیمیم و عملکرد «امپریالیزم» را، خواهی نخواهی نتیجه آن می‌شود که ۱) نه مثنی از دشمنان ملت بلکه خود ملت «حیوانات ماقبل تاریخ» ارزیابی شود که از جهالت و ستم و تحقیر و آوارگی و گرسنگی و خلاصه زندگی‌ای غیرانسانی خوشحال بوده و خم ابرو نمی‌کند. و ۲) که «استعمار» و «امپریالیزم» و «پورژوازی» حرف‌های مفت اند که باشندگان قاره‌های عقب‌مانده و جاهل برای توجیه غریزاً بیکارگی و تنبلی و بدبختی خود ابداع کرده اند. غرب پیشرفته است و افریقا و آسیا و امریکای لاتین باید از آنها اطاعت کنند تا به «رشد» و «رقاه» برسند.

اگر در افغانستان «خلق و خوی کوهستانی» مردم موجب پسماندگی است در مثلاً پاکستان، ایران و هند چیست که مردم آنها چندان از «خلق و خوی کوهستانی» رنج نمی‌برند و مشکل «دور ماندن» از دیگر نقاط دنیا را هم ندارند؟ شما فکر می‌کنید دو صد سال حاکمیت استعمار و امپریالیزم انگلیس بر کشورهای نیم قاره کارش را نکرده\* و این «خلق و خوی» میلیون‌ها تن هندی و پاکستانی است که آنان را به زاده شدن و مردن در خیابان‌ها ذوق زده می‌سازد؟ این «خلق و خوی» میلیون‌ها هندی و پاکستانی است که آنان را به ابتلاء به «ایدز» و جان دادن از گرما و سرما و قحطی و بی‌سرباهی و سیل یا خشکسالی و بیماری‌های ساده و... مشتاق نگه می‌دارد؟

نه شهرنوش جان، آن مردم نگویند آفت طلب نیستند، مثل شما و آقای مخملباف و یک امریکایی و اروپایی نان و لباس و خانه و داکتر و دوا را می‌شناسند و سوزان‌تر از شما می‌شناسند زیرا همیشه در حسرت آنها بسر برده اند و روشنفکر هم نیستند که از روی تفتن هوای تصوف و عرفان و ضدیت با ماشین و «بازگشت به عقب» بر سر شان بزنند.

مع الوصف در هر دو کشور مخصوصاً هندوستان تا یخوای فلم و موزیک و رقص و شبکه‌های بی‌شمار تلویزیونی وجود دارند که ۲۴ ساعت شعار «زندگی خوبصورت هی» را در گوش و چشم و مغز اسکلت‌های متحرک پیچکاری می‌کنند تا مبادا از خواب خرگوشی بدر آیند. و این را دولت‌های دو کشور با تایید و حمایت قاطع «امپریالیزم» انجام می‌دهند. آن فکاهی که نه را هم می‌دانید که هندوستان خود را «بزرگترین دموکراسی دنیا» می‌نامد و «امپریالیزم» برایش هیجان آلود کف می‌زند. اگر سران هند و پاکستان یا نظایر آنها

روزی جرئت کنند به جای رقصیدن به ساز آن عفریت و برادرش «فتوالیزم»، در صدد تأمین زندگی انسانی برای اکثریت برآیند، سرنوشت لومومباها، سوکارنوها و آئنده‌ها در انتظار شان خواهد بود. در پاکستان تجربه داریم و از هند شنیده‌ایم که اگر از «دوزخیان» آنها پرسی دشمن تان کیست؟ پیدرنگ جواب می‌دهند «گورنمنت» (حکومت) و اگر از نقش «امپریالیزم» پرسی نیز یا تبسمی تلخ می‌گویند: «پشت حکومت ما "امپریالیزم" ایستاده است». این عامل فقر و بازدارنده رشد برای مردم ینوا پدیده‌های موهوم نیستند. و آیا این «خلق و خوی» مردم بوده که از بیست سال به اینسو جلو رشد ایران را گرفته است؟ دولت مصدق را کی برانداخت؟ «ایران گیت» چه بود؟ (آیا «امپریالیزم» برای شما واقعاً پدیده‌ای ناشناخته است؟ فکر نمی‌کنید تاریخ را برای ما خیلی زود پایان یافته تلقی کرده اید خانم پارسی پور؟)

نظریه شما و مخملباف، موعظه‌های بنیادگرایان را به یاد ما می‌آورد که طالبانش می‌گفتند: «خلق و خوی مردم افغانستان حالا ادای پنج وقت نماز در مسجد می‌خواهد تا داکتر و دارو و باز شدن مکاتب و بیرون شدن زنان از خانه»! و جنایتکاران جهادش می‌گویند: «خلق و خوی مردم افغانستان جهاد در راه اسلام عزیز است. ما جهاد کرده ایم پس مردم ما را می‌خواهند و نه کسانی را که از مقامیم غربی و بیگانه با روحیه افغانی مثل دموکراسی و آزادی زنان و سکولاریزم سخن می‌گویند. مردم افغانستان فی سبیل اله جهاد کرده اند و نه برای نعوذبالله مسایل دنیوی!» مشابه فرموده روح‌اله خمینی: «ما که برای خریزه انقلاب نکرده ایم!»

هكذا چه فرق ماوی است بین تـز شما که «خلق و خوی کوهستانی» و «دور ماندن» مردم افغانستان را مسئول فرق بودن آنان در لجن می‌داند و «حیوانات ماقبل تاریخ» ما و برادران ایمانی «ائتلاف شمال» شان که ریشه را در «فقر و غضب» و «مشیت الهی» یافته اند؟ البته از شما کمی «مادی» است که با «سوسیالیست» بودن تان هم جور می‌آید اما نتیجه نهایتاً یکی است: ریشه درد در ملت می‌باشد که شقیته‌ی فقر و ارتجاع و خفت و بردگیست نه در «امپریالیزم» و «طالبان» و «ائتلاف شمال».

با این حال نمی‌دانیم از چه رو مردم ما را تسلا می‌دهید که «من شک ندارم در فاصله کوتاهی افغان‌ها که اینک فقر به فقر نسبت به عقب نگه داشتنی خود آگاهی پیدا کرده اند با گام‌های بلند و استوار فاصله‌های بعید عقب‌ماندگی را طی خواهد کرد و به ملتی سازنده... دگرگون خواهند شد»؟

\*- و مگر هم اکنون هم بریتانیا و امریکا نیستند که از یک سو ظاهراً برای صلح بین دو کشور غمزده زحمت می‌کشند ولی از سوی دیگر به هر دو اسلحه می‌فروشند؟ و مگر واقعاً باید بپذیریم که امریکا از برنامه امنی پاکستان با خبر نبود؟

بزرگ افغانستان تبلیغ می‌کند، و نه نشریات افغانستانی منتشره در ایران را که اغلب جز صدای جمهوری اسلامی از حلقوم «فرهنگیان» افغانی شیعه مذهب و قومپرست نیستند، معیار قرار ندهید. به مقالات «گاردین»، «ایندپندنت»، اسناد «دیده‌بان حقوق بشر» (HRW)، «Workin for Change»، «Znet.com» و امثالش نگاهی بیندازید تا متوجه شوید که «ریشه درد درون» مردم نه بلکه در وجود مثنی بنیادگر است که به منظور غصب و حفظ قدرت و ترساندن مردم از هیچ جناحی روگردان نیستند.

و دیگر این که یاد تان باشد که آن «جراح خوب» در کشور سرطانی شده‌ی ما، «دست به مطالعه» زده و «سیار خونسرد و آرام بهترین راه نابود کردن غده» را پیدا کرده است. اما او در بیمارستانی پیشرفته در غرب کار نمی‌کند. او در محاصره پشه‌ها، مادرکی‌ها، غنبدل، مار، سگ‌های هار، گرگ‌ها و پلنگ‌های تشنه به خون قرار دارد، و خواهی نخواهی از سرواکنش در برابر همه‌ی آن جانوران، آهی، ناله‌ای، فریادی بر می‌کشد که کاملاً طبیعی است و نباید آن را «داد و هورا»ی بی‌مورد نامید. او انسان است و در محاصره آن همه انسان‌نمای کثیف و خون‌دوست و نمی‌خواهد یا هیچ کدام از آنان بسازد. مسئله همین است دوست عزیز. ما با آن «حیوانات معاصر» که مزاحم بودن و درندگی «حیوانات ماقبل تاریخ» به گردشان نمی‌رسد، سازش نمی‌کنیم. ما برآنیم که «غده بدخیم» اگر یکبار «جراحی» نشود عمیقتر در بیمار ریشه دوانده و او را در نا کتر خواهد کشت. نه برای «جراح» و نه «بیمار» محض دیگر پیامدی بدتر قابل تصور نیست، هر دو خواستار جراحی اند حتی بدون بی‌هوشی!

طرفه این که بنیادگرایان و عناصر و نیروهای سازشکار نیز شب و روز وعظ می‌کنند که: «گذشته را فراموش کنید، یکدیگر را در آغوش بگیریم، انشالله و تعالی تحت رهبری مدیرانه‌ی مارشال فهیم جانشین شایسته سپه‌سالار تمام اعصار مسعود بزرگ، و کمک کشورهای متحابه، افغانستان در شاهراه انکشافات مختلف پیش خواهد رفت.»

شهرنوش جان نسخه یا توصیه شما به رغم مهربانانه بودنش که از آن ممنونیم، خیلی مادرانه است تا حاکی از شناخت نسبتاً کافی از افغانستان سه دهه اخیر و بخصوص جلادان «ائتلاف شمال» و تعدادی اراذل خاین «ادبی» که همچون مغز و زبان آنان در داخل و خارج کشور برای شان می‌نویسند و می‌گویند: «تا در نتیجه عدم آگاهی مردم هر بلایی را که می‌خواهند به سر آنها بیاورند و هر طور که می‌خواهند با آنها رفتار کنند.»

علاوئاً خاطر جمع باشید، ما هر چند پر از جانسوزترین آلام هستیم ولی نه هرج و مرج طلب هستیم و نه راه را گم کرده‌ایم و پیش از آن که «به قدرت برسیم» می‌دانیم که دوست و دشمن ما کیانند.

این پندار که از دید ما همه «بد» اند اشتباه است. بنیادگرایان «ائتلاف شمال» که قدرت را در دست دارند و از طرف امریکا و غرب

علی‌الرغم بمباران‌های شدید امریکا و کشتار هزاران نفر، کوه‌های بی‌زبان کماکان بر جا اند و خلاء «دورماندگی» از دیگر نقاط دنیا نیز پر نشده است. اگر ریشه پسماندگی در «مزاج» این ملت بدطالع مضمر است و نه «امپریالیزم» و پادوان آنها، پس چه معجزه‌ای رخ داده که «خلق و خوی کوهستانی» جایش را به «خلق و خوی» انسانی و ترقیخواه خواهد سپرد؟

آیا حضور چند هزار سرباز امریکایی را در تغییر «خلق و خوی کوهستانی» موثر می‌دانید؟

آنان که فقط در کابل مستقر اند و آنقدر نگران جان خود از حملات تروریستی که فرصتی برای دماندن «خلق و خوی» جلگه‌ای نمی‌یابند! خانم پارسی‌پور، اگر می‌دانستید که با این گونه بررسی و استنتاج‌ها چه خوراک تبلیغاتی دلخواهی برای عده‌ای زنان در امریکای شمالی و اروپا فراهم می‌شود، شاید یکبار دیگر آنها را مرور می‌کردید. زنان مذکور که برای «ائتلاف شمال» و بر ضد «راوا» کار می‌کنند معتقدند که «با توجه به ارزش‌های قرآن و شریعت غرای محمدی و عنعنات و اخلاق و تاریخ و فرهنگ و در درجه اول افغانیت مردم ما (یعنی همان «خلق و خوی کوهستانی») خواست حذف و سرنگونی بنیادگرایان، استقرار دموکراسی سکولاریستی، آزادی زنان در پوشیدن لباس، محاکمه جنایتکاران جنگی، حسابدهی رهبران بنیادگرا و ازین قبیل، خواست‌هایی غیر افغانی، الحادی و کمونیستی اند!»

با آنچه گفتیم، به نظر می‌آید ابراز خوشبینی تان در مورد «شروع آفرینندگی و سازندگی» افغان‌ها صرفاً جنبه‌ای تعارفی و «دیپلماتیک» دارد. اظهار یکچنان آرزوهای خوش زمانی صمیمانه خواهد بود که با همان چشمی که مردم ایران یا غرب را می‌بینید، به مردم افغانستان هم نگاه کنید؛ آنان را هم موجوداتی در این کره خاکی بدانید که هر چند کوهستانی اند آزادی، روزی، دموکراسی و هر چیز خوب را دوست دارند و به خاطر پاشان شدن خون و عفت بهترین فرزندان شان به دست جنایت‌پیشگان «ائتلاف شمال» هم که شده از بنیادگرایان زخم و کینه‌ای ناسور یدل دارند که آنان را از تحمل دایمی دژخیمان باز خواهد داشت و دیر یا زود علیه آنان به پا خواهند خاست. نه فعالیت تعدادی مرد و زن خاین و سازشکار را که برای «ائتلاف شمال» و «مسعود بزرگ» در امریکا و اروپا می‌نویسند و می‌گویند و می‌تپند، نه نوشته‌های نمایندگان خاص جمهوری اسلامی برای جنایتکاران غیرپشتون را که ریانی و اسماعیل و خلیلی را «رهبران» بلانماز و

حمایت می شوند «بد» نه که زشت و جنایتکار اند، چیزی پلشت تر از پاسداران جمهوری اسلامی.

همچنین تمام عناصر و نیروهایی را که همدست بنیادگرایان اند یا سازش با آنها را به مثابه نصب العین و پیشه سیاسی خود پذیرفته اند، «بد» می دانیم اما سعی می کنیم «بدیها»ی آنها را افشا و انتقاد کنیم تا شاید به خود آیند که با گرگ ها تا آخر مغازله و خوابیده نخواهند توانست. این کار ازین جهت نیز مهم است که سایر نیروهای ضد بنیادگرا و طرفدار دموکراسی در تله سازشکاری با بنیادگرایان

تافتند. لکن از سوی دیگر در شرایط کنونی کلیه عناصر و گروه های سیاسی که با هیچ نیروی بنیادگرا و وابسته سرسازش ندارند و از استقرار دموکراسی و تأمین حقوق زنان پشتیبانی می کنند، از نظر ما خوب اند و می گوئیم با آنها در جبهه ای متحد علیه دشمنان مشترک برزیم. آیا درک این موضوع مشکل است؟

مسایل اجتماعی کشور ما پرنج و پیچیده اند ولی توقع نبود آنها را اینقدر ساده و عامیانه ببینید که مثلاً از آنجایی که بنیادگرایان و سازشکاران «بد» گفته شده اند پس «بالاخره چه کسی در افغانستان باید کاری بکند». این حرفی است که ما مکرراً از بنیادگرایان و همدستان خجیل و مخفی شان شنیده و می شنویم. آنان با این طرز استدلال می خواهند برسانند که بنیادگرایان به اضافه کرزی و چند نفر طرفدارش، خط آخر افغانستان است و مردم ما را از قبول این سرنوشت گریزی نیست.

ببینید ما با اوضاع متلاطم سیاسی ایران، جناح بندی های رژیم، و جنبش آزادیخواهانه آن که ده ها تشکیلات علنی و مخفی را در بر می گیرد، آشنایی محدودی داریم ولی شنیدن از صرفاً مقاومت افسانوی زندانیان و خون دانشجویان و هنرمندان کافی است که هرگز به خود اجازه ندهیم تحت تاثیر تبلیغات رژیم و مطبوعات سازشکار و واقعیت اختلافات شدید بین احزاب اپوزیسیون به سادگی نتیجه بگیریم که در برابر مردم ایران دو راه بیشتر وجود ندارد یا پیوستن به جناح خامنه ای یا خاتمی، یعنی در آخرین تحلیل تداوم دکتاتوری شوم جمهوری اسلامی. ما به موجودیت راه سومی باور داریم، راه دفن رژیم با بازی پر توان نیروها و مردم دموکراسی طلب و عدالتجو که مقاومت دورانساز زندانیان و شعله های خون مختاری ها، پوینده ها، میرعلایی ها و... وثیقه نها پنا پیروزی آنست.

راستی در کجا متوجه شده اید که «لبه ی تیز حمله حتی متوجه گروه های چپی افغانستان بود؟» شگفتا! «پيام زن» سال هاست از سوی بنیادگرایان و دلالان مطبوعاتی آنان از سر استیصال و ورشکستگی سیاسی شان، به قول پاکستانی ها «چپ تواز» و «مائوئیست» نامیده

و «عصبی» می شویم که چرا بسیاری از هنرمندان ایران در ارتباط با پایداری پر شکوه مبارزان زن و مرد می کوشند خود را به کوچه حسن چپ بزنند و چرا تا به حال ده ها کتاب و صدها شعر درباره زندگی و نبرد اشرف دهقانی و اشرف دهقانی ها در زندان و بیرون زندان نوشته نشده است؟ فلمسازانی معتبر مثل مهرجویی، مخملباف، تقوایی، کیمیایی و... چرا تجسم و تبلیغ مقاومت های افسانه ای خواهان و برادران شان بدست دژخیمان جمهوری اسلامی را انسانی ترین و پرافتخار ترین وظیفه خود نمی دانند؟

می شود تا کار را یکسر کرده و بعد از آن هر چه در چشته چغلی، پلیسی گری و هتاکی بی ناموسانه و به زعم خود شان «ضد الحادی» و «ضد کمونیستی» دارند تار ما نمایند تا بیشتر از پیش دل دولت های غربی را بدست آورند؛ مردم قرب را از کمک به ما بترسانند و بتوانند حکم «تکفیر» ما را صادر کنند.\*

از نظر ما همه ی چپ ها «بد» نیستند اما چپ های لفظی وی عمل و مقلد و گریخته از کار و سازمانده ی در افغانستان، از ید هم بدتر اند و مایه بدنامی چپ های جدی و انقلابی.

باری، امیدواریم منظور تان از «گروه های چپی»، میهن فروشان پرچم و خلق نباشد که قضیه را بی نهایت دردناک خواهد ساخت. لیکن ایکاش «زیاده روی» ما را در «هورا کشیدن» در ارتباط به چیزهای دیگر می دیدید و نه فلم «سفر قندهار». ما قبل از آن که فلم را ببینیم نوشته آذردرخشان را خواندیم که موجب شد تا فوری فلم را پیدا کرده ببینیم و دریافتم که آن نوشته بر مهمترین نقاط منفی فلم انگشت مانده است که چون «پيام زن» زیر چاپ بود لاجرم به انتشار آن تصمیم گرفتیم.

ضمن تایید کامل نوشته آذردرخشان، توجه تان را به نکات ذیل جلب می کنیم. اولتر از همه باید گفت که اگر شما یا آقای مخملباف دوست نیستید ما هم دشمن نیستیم اگر وی صمیمانه از رژیم جنایتکاری که یکی از نویسندگان و فلمسازانش بود، بریده باشد. ولی متأسفانه مطالبی را از او در مورد او خوانده ایم که احتمال ضدیتش با جمهوری اسلامی را کمی بعید می نماید. شما هم به آنها نگاهی بیندازید و متون می شویم که از نتیجه به ما نیز بنویسید. (رجوع شود به پیوستها)

\*- همین چند ماه پیش بود که هفته نامه «امید» و «صدای آزادی» رادیو محلی در امریکا (هر دو مربوط باند احمدشاه مسعود نامزد جایزه نوبل!) مثل طالبان فتوای قتل ما را صادر نمودند. اطلاعات بیشتر در سایت ما.

افغانستان پای خود را از دست داده اند و گرسنه اند. این خوب و ضرور است. لیکن بهتر و ضرورتی این است نشان بدهیم که این فاجعه به علت قهر و غضب خدا نبوده بلکه ریشه در جنایتکاران بنیادگرا دارد. این خاینان اگر از یکصدم اندوخته‌های شان در بیاتک‌های خارجی استفاده می‌کردند یا بکنند هیچ معلولی در حسرت داشتن دست یا پای مصنوعی نمی‌سوزد و هیچ افغانی از بی‌ثانی نخواهد مرد. بلی فلم در حدی «خوش ساخت» است که نه تنها از اول تا آخر بیننده را به توجع و امیدارد بلکه او را معلول از خشم و نفرت هم می‌کند: «ملتی که اینقدر پرده صفت، بی‌غرور، بی‌حرکت و چشم براه دست غیب (یا بهتر دست غرب) برای نجات شان باشند سزاوار سپهروزی اند!» اما فی الواقع هیچ ملتی به شمول ملت افغانستان این قدر «ستم پسند» نیست. فقط آقای مخملباف است که افغان‌ها را آماج قرار داده تا تمام این خصایل انزجارانگیز را در وجود آنان «خوش ساختی» نماید. (۳) مهمترین صحنه فلم نقش امریکایی است که در هیأت طبیب رؤفانه به مداوای

افغان‌های هستی باخته می‌پردازد. البته به زودی دنیا هم دید که امریکا آمد و به مراتب بیشتر از اعضای طالب و القاعده مردم بیگناه و قربانی تروریزم را کشت و «ائتلاف شمال» را بر قدرت نصب کرد تا حافظ مناقش باشد. بنابراین باید آرزوی رژیم ایران، آقای مخملباف

و خانم نیلوفرپذیرا نیز برآورده شده باشد! چنانچه آذررخشان نوشته حتی به خاطر نقش مسیحایی طبیب امریکایی هم که شده باید پرزیدنت پش از اولین خریداران فلم می‌بود!

(۴) توجه کرده اید که سرانجام خانم پذیرا انگشتر را از پسرک می‌گیرد. یعنی حتی او هم که سیر است، دالر دارد و امکان زندگی مرفه در غرب، به مسابقه «افغان» بودن - تا صادق، مادی پرست، دزد، بی‌عاطفه و قاچاقبر - از گرفتن انگشتری بیرون کشیده شده از یک جسد کراحت نکرده و آن را غنیمت می‌شمارد چه رسد به افغان‌های فقیر و گرسنه. به این ترتیب در فلم هیچ افغانی ای سراغ شده نمی‌تواند که از نجات، مناعت و کیفیت انسانی بهره‌ای قابل اعتنا برده باشد.

(۵) بچه‌ها را می‌بینیم که با عشق فراوان به مدرسه دینی می‌روند و وقتی یکی از آنان اخراج می‌شود مادرش به ماتم می‌نشیند. فلمساز «نشان» می‌دهد که کل افغانستان مدرسه است و کل مردم مدرسه

(۱) می‌نویسد که فلم «بخشی از گوشه‌های دردهای افغانستان را در معرض دید می‌گذارد که برای بیننده خالی‌الذهن غریبی بسیار مهم است».

خیر، پیش از آن که فلم «سفر قندهار» به بازار آید، نمونه‌هایی از دردهای افغانستان در معرض دید و سماع بیننده و شنونده خالی‌الذهن غریبی و شرقی قرار داده شده بود. غیر از نقش «راوا» در زمینه، رسانه‌های جهانی هم بیکار نماندند زیرا غرب از مزدوران طالبی‌اش به سیر آمده بود و بناء کارزاری سابقه‌ای را در افشای جنایات طالبان - و نه ابداً برادران «ائتلاف شمال» آنان - براه انداخته بودند. دنیا دیگر «حیوانات ماقبل تاریخ» را به خوبی می‌شناختند. در آن هنگام آگاهی از وحشت طالبان مسئله تازه‌ای به شمار نه می‌رفت. مهمترین و هشدارباش دهنده‌ترین مسئله برای «بیننده خالی‌الذهن غریبی» و فوق‌العاده سودمند برای مردم ما این بود - و هست - که عامل اصلی آن «دردها» را بشناسد یعنی به تاریخ و ماهیت جنایتکاران «ائتلاف

شمال» پی برد تا نگذارد «دولتش» به جای «حیوانات ماقبل تاریخ» برادران و هم‌ایدن‌ولژی‌های پتلون پوش آنان را بر قدرت نشاند. و چون آقای مخملباف کاملاً مطابق خواست غرب و رژیم ایسرا از نشان دادن پاندهای «ائتلاف شمال» به عنوان بیخ و بن «دردهای افغانستان» و آشازگر و

تعمیق‌کننده آنها یکره فرار کرده است بنابراین فلمش «برای بیننده خالی‌الذهن غریبی» گمراه‌کننده و برای مردم نگوینخت ما فاقد ارزش است.

می‌دانید شهرنوش جان، از عذاب‌دهنده‌ترین اسباب «عصیت» ما یکی هم کتمان پیش‌مانه‌ی جنایات جهادی و عطف مطلق بر طالبان از سوی رسانه‌های بین‌المللی می‌باشد. «سفر قندهار» می‌توانست «فلم بسیار خوبی» و شاهکاری باشد اگر ضمن نشان دادن چهره «حیوانات ماقبل تاریخ» از جنایت‌ها و خیانت‌های هولناک مافیای «ائتلاف شمال» از کمک غرب و ایران به آدمکشان «جمعیت اسلامی»، «شورای نظار»، «حزب وحدت» و باند دوستم و گلبیدین پرده بر می‌داشت تا در عین حال سند قوی‌ای می‌شد حاکی از گسست عملی فلمساز از جمهوری اسلامی خونبار.

(۲) نه هیچ اشکالی ندارد «نشان بدهیم که بسیاری از مردم

افغانستان براساس منابع بیشمار تاریخی مستند است.

مراتب خویتر از «سفر قندهار» درباره زنان رزمنده‌ی دریند و تجاوزات اسلامی و غیره جنایت‌های رژیم نسبت به آنان و یا زنان و مادران و خواهران هنرمندان شهید می‌ساخت تا دنیای تا اندازه‌ای آشنا به رنج‌های زنان افغانستان، زنان ایران در چنگال رژیم تبهکار را از یاد نبرد؟ البته بعدها توجهی انسانی و شرافتمندانه به افغانستان، پری در کلاهش خواهد بود.

بیشتر از این لازم نیست از سایه شونیزم نوع «ولایت فقیه» بر قلم «سفر قندهار» سخن گفت. آذر درخشان آن را به شایستگی بیان داشته و مجدداً باید از او تشکر نمود که با حرکت از موضعی قاطع علیه ارتجاع «خودی»، به دفاع از ملتی اسیر فاشیسم دینی بر می‌خیزد. چه خوب بود که یک یک انتقادهای وی وارد می‌کردید تا احتمالاً ما نیز به اشتباه یا اشتباهاتی از خود می‌رسیدیم. حالا هم دیر نشده است.

ولی حرف دل ما این نیست. حرف تکراری دل ما اینست که هم خوب و بد «پیام زن» را نادیده بگیرید هم مطلب آذر درخشان را و هم از بابت ویرانی مجسمه بودا و تاراج تمامی گنجینه‌های تاریخی توسط «ائتلاف شمال» و حتی از تباهی مردم افغانستان زیاد خود را جگر خون نسازید. مبارزه و پیروزی شما مبارزه و پیروزی ماست. بروید و هنر تان را خنجر بر حنجره‌ی جمهوری اسلامی بسازید، بروید و با آن قلم قدرتمند درباره «طوبا»ها و مشکلات شان نه بلکه صاف و ساده درباره اشرف دهقانی‌ها بنویسید که «معنای شب» را با رنج و رزم خود و شیارهای خون خواهران و برادران خود تا مغز استخوان حس کرده و شناسانده اند.

از توجه تان به این تمنای فروتنانه و صمیمی قبلاً از شما سپاسگزاریم.

## پیوست‌ها

از طرف دیگر برای یک شونیست این افتخاری شمرده شده نمی‌تواند که یکی از «استان‌هایش» ۲۵۰ سال است که از آن بریده است!

مردم افغانستان و ایران و مانند آنها تنها زمانی می‌توانند احساس مباحثات و سرافرازی کنند که ننگ فاشیسم دینی را از ریشه برکنده و به آزادی و رقاء و ترقی دست یابند.

«هر افغانی تا از کشور خویش خارج نمی‌شود و دیگران او را به تحقیر یا ترحم، افغانی خطاب نمی‌کنند خود را افغانی نمی‌دانند. در

دوست و بنابرین (حیوانات ماقبل تاریخ) که خود محصول مدرسه‌ها اند، پدیده‌ای جدا بافته از این مردم بی‌حسن نیست و دیدن دست امریکا، ایران، پاکستان، عربستان و «امپریالیزم» در فاجعه افغانستان، اتهامی ساختگی، مفت، روشنفکرانه و «چپ» به چهار دولت و «امپریالیزم» بیچاره است!

البته برادران طالبی مقداری زیاده‌روی به خرج می‌دهند که لازم است توسط آفرینندگان خود گوشمالی شوند، در غیر آن همین مردم همین طالبان!

در حالی که اگر فلمساز مایل نمی‌بود به ملتی در زنجیر و پامال طالبان و «ائتلاف شمال» که براساس قلم غیر از خرگادی با موتر هم سر و کار ندارند، توهینی جمهوری اسلامی پسند روا دارد باید فساد رایج در مدرسه‌ها، وسیله‌ای در دست بنیادگرایان بودن، بیزاری اغلب مردم ما نسبت به آنها و دلیل عمده فرستادن کودکان به آن فساد خانه‌ها را بر ملا می‌ساخت.

۶) بدون تردید کراهِت انگیزترین صحنه‌ی فلم آنجاست که مرد و همراهان زنش مورد حمله مردی با یک چاقو واقع می‌شوند ولی مرد که «مردی» اش تنها به جهالت، بی‌غیرتی و پستی خلاصه می‌شود، فقط و فقط با آواز بلند دعا می‌خواند که بلا از سر خودش به خیر یگذرد! چند زنی که برای تدای از افغانستان به پاکستان آمده بودند و فلم را دیدند، می‌گفتند: «ما مخملیاف را نمی‌شناسیم او یگانه است ولی این "دختر فلم" که انگلیسی را روانتر از فارسی گپ می‌زند هم باید ضد افغان باشد که حاضر شده در فلمی ظاهر شود که مردم تحت ستمش را اینقدر بی‌عزت، بی‌وقار، بی‌شهامت، نامرد و نازن معرفی می‌نماید. او به منظور تسخیر قلب و ذهن مردم افغانستان نه بلکه ادای خوش خدمتی به «ائتلاف شمال» فلم ساخته است.»

راستی شهرنوش عزیز، شما هیچگاه به این صرافت نیفتیدید که اگر چه زنان افغانستان ستمکش‌ترین انسان‌های کره زمین به حساب می‌روند، ولی چه بهتر که آقای مخملیاف قلمی «با ساختار خوبی» به

شونیزم شاهی و شیخی آقای مخملیاف در این جمله‌ها از ده‌ها جمله مقاله‌اش، زنده‌تر از فلمش پیداست:

«تاریخ پیدایش افغانستان، تاریخ جدایی افغانستان از ایران است. تا ۲۵۰ سال پیش افغانستان یکی از استان‌های ایران بوده است.»

هر چند با توجه به پسماندگی رقت‌انگیز و شرم‌آور کنونی جهادی‌زا و طالب‌زا شدن این سرزمین، تفاخر به گذشته‌های دور و فاتحان خونریز را جز خودفریبی، خوشکه‌بانگی و مصداق «پهلوان زنده خوش است» نمی‌دانیم، ولی داشتن تاریخ چند هزار ساله‌ی



«آمادگی حضور در انتخابات» را نداشتند و در پارلمان نمایندگان زن چهره‌های سرشناسی نبودند؟

«عده‌ای هم معتقدند زنی که زیر برقع افغان اسیر است در بعضی مواقع خودش هم ممکن است فکر کند که اگر برقع را بردارد و یک چادر که صورتش چون برقع پوشیده نیست بپوشد، بعید نیست که به قهر خدا سنگ سیاه شود.»

در وجود خرافات و عقب ماندگی دهشتناک زن و مرد در افغانستان بنیادگر اگزیده جای تردید نیست ولی تعمیم و تنزل دادن قضیه در حد یک چنین فکاهی‌هایی فقط کار یک برتری طلب بنیادگراست. آقای مخملباف قادر نیست از بین ۱۰ میلیون زن افغانستان حتی ۱۰ هزار زن را هم با آن ذهنیت مفلوک پیدا کند. تا وی منابع این گونه ادعاهایش را بدست نداده، نمی‌توان امکان تحریف‌ها و خیالی‌های «هرمنده» خود ایشان را منتفی دانست. آیا منبع او همان «مترقی‌ترین افراد شناخته شده» است؟

«برای جامعه دامدار افغانستان دوره امان‌اله‌خان که داشتن مرکب اسب در مقایسه با قاطر هنوز یک نوع تفاخر و اشرافیت بود، رولزرویس یک دهن کجی بزرگ به اقوام دامدار و محروم محسوب می‌شد. جنگ مدرنیسم و سنت در ماهیت خود در بدو ورود جنگ «رولزرویس و قاطر» است. جنگ فقر و غناست.»

«مدرنیسم مورد بحث ما در افغانستان با دو مشکل اساسی روبروست. اول با مبنای اقتصادی، دوم با واکنش‌های سنت افغان، در مقابل مدرنیسم زودرس.»

آقای مخملباف به قول خودش ۱۰ هزار صفحه راجع به افغانستان خوانده اما گویی درین ۱۰ هزار صفحه کلمه‌ای در باب توطئه‌های بریتانیا و استفاده از عقاید دینی مردم برای مقاصد استعماری‌اش و سیاست مشهور «تفرقه انداز و حکومت کن» آن، پدیده بچه‌سقاها و ملای لنگ‌ها و حضرت شوربازارها (ملایان مزدور انگلیس) و... به چشمش نخورده است! نه، این‌ها را می‌داند بعید است تاریخ غبار را ندیده باشد ولی به حکم وجیه مقدس - تطهیر از تجاع مذهبی و بنیادگرایان - باید آن‌ها را نادیده گیرد. باید با هر دو دست بر سر «سنت و خلق و خوی افغان» بکوبد و نه امپلّی بر خیانتکاران دین پناه.

دفاع از آدمکشان بنیادگرا مرز نمی‌شناسد: «وقتی از بیرون به جنگ افغان‌ها با شوروی می‌نگری، مقاومت یک ملت را می‌بینی. اما وقتی از درون آن را مشاهده کنی، در می‌یابی که هر قومی از دره‌ای که خود در آن گرفتار بوده، دفاع کرده است و وقتی دشمن خارجی بیرون رفته،

درون افغانستان هر افغانی یا پشتون است یا هزاره یا ازبک یا تاجیک.» حتی افغانیان مهاجر که مدت ۱۰ سال است در شرایط سخت اردوگاه‌های ایران زندگی می‌کنند حاضر نیستند هویت ملی خود را بعنوان افغان بپذیرند و هر یک با نام پشتون و تاجیک و هزاره هنوز حتی در اردوگاه‌های آوارگی با هم درگیرند. هنوز افراد اقوام افغان با هم ازدواج نمی‌کنند. با هم داد و ستد تجاری ندارند و بر سر کوچکترین نزاعی، خطر خونریزی‌های دسته‌جمعی بروز می‌کند... تاجیک و هزاره بزرگترین دشمن خود را در روی کره زمین پشتون‌ها می‌دانند و پشتون‌ها بزرگترین دشمن خود را تاجیک و ازبک و هزاره.

در این جا آقای مخملباف یگانه چیزی را که نمی‌خواهد ببیند نقش خابنانه احزاب جنایتکار دینی است که قومپرستی تنها راه بقا و حتی ایجاد آنها بود، سیاستی که از طرف دولت‌های پاکستان، عربستان و ایران با حرارت پشتیبانی می‌شد و هر کدام از آن دولت‌ها احزاب سرسپرده خود را از این و آن قوم و مذهب در افغانستان تشکیل داده و تا امروز آنها را زیر پوشش مادی و معنوی خود دارند.

**با انکار نقش اساسی فاشیست‌های دینی در به جان انداختن اقوام و مذاهب، آقای مخملباف بهترین خدمت ممکن را به تروریست‌های افغانی و برادران ایرانی شان ارزانی می‌دارد.**

**باور کردنی نیست ولی واقعیت است که وی حتی دلیل مهاجرت میلیون‌ها نفر را به پاکستان و ایران هم تجاوز روس‌ها و ستمکاری و سگ جنگی‌های بنیادگرایان (با معذرت از سگ‌ها!) نمی‌داند: «سی در صد مهاجرت مردم افغانستان اولین دلیلش عادت دوران دامداری است... مهاجرت و اکنش طبیعی مردمان دوران دامداری است.»**

اینجاست که شونیزم یا وقاحت گره می‌خورد. مخملباف در برخورد به زنان افغانستان نیز می‌کوشد از خط بنیادگرایان عدول نکند و درین مورد بیگمان کاسه داغتر از رژیم و عوامل معروفش داکتر جنجیز پهلوان و مسعود پهنود است: «هنوز مترقی‌ترین افراد شناخته شده افغانستان در مورد این سوال که چنانچه در افغانستان انتخاباتی صورت گیرد آیا زنان در این انتخابات حق رأی دارند می‌گویند: «هنوز جامعه افغانی آمادگی حضور زنان در انتخابات را ندارد».

البته مخملباف نام هیچکدام از این «مترقی‌ترین افراد» را نمی‌آورد که می‌دانستیم اگر آنان چند مرتجع و بنیادگرای فرومایه نیستند پس چگونه می‌توانند «مترقی‌ترین افراد شناخته شده» باشند که این طور بیشرمانه دروغ می‌گویند؟ مگر حتی دهه‌ها پیش زنان

سال جنگ طولانی خارجی و داخلی، مردم افغانستان به آنجایی رسیده باشند که بگویند خدا کند یکی که از همه ما زورمندتر است کار ما ملت را یکسره کند و به تقدیر تاریخی افغانستان جهتی یکسویه دهد. هر چند جهتی ناخوشایند.

واقعاً ملتی که اگر کوه‌هایش نمی بود تا حالا روس‌ها چه که برادر کریم خلیلی به همکاری برادر امیر صاحب اسماعیل خان آن را فتح کرده به جمهوری عزیز اسلامی ایران تقدیم می داشت، آرزویی غیر از این خواهد داشت؟

خانم شهرنوش پارسى پور، اگر تفاوت این حرف‌های مخملباف را با حرف‌های یک متخصص ساواکی یا ولایت فقیهه راجع به افغانستان پیدا کردید به ما هم خبر دهید.  
(جمله‌های مخملباف از مقاله اش در «روزگاران» شماره ۲۲۶ نقل شده اند.)

### آیا محسن مخملباف با رژیم وداع کرده است؟

در جلد سوم چاپ ۱۳۸۰ «صد سال داستان نویسی ایران» از حسن میرعبادینی می خوانیم:

«او که در دوران شاه چند سالی را به عنوان میارز اسلامی در زندان گذرانده بود، در نخستین سال‌های پس از انقلاب از فعالان "حوزه اندیشه و هنر اسلامی" شد... ویژگی مخملباف، تفکر مذهبی اوست، به راستی او فعال ترین کسی است که در زمینه جهت دادن هنر و ادبیات معاصر به سوی اعتقادات دینی گام برداشته و موفق ترین هنرمند مذهبی پس از انقلاب هم هست. او را می توان نماینده نویسندگانی دانست که در "حوزه" گرد آمده اند و آثاری مبتنی بر جهان بینی اسلامی در تایید باورهای نظام نوشته اند. او در "قصه نویسی" می کوشد مبنای اندیشه ادبیات اسلامی را تئوریزه کند. در مصاحبه ای اعتقاد به "جهان بینی غیب، شهادت و عالم پس از مرگ" را به عنوان ویژگی های کار خود بر می شمارد: "سبک من منبعث از قرآن است. به گونه ای که از واقع گرایی به فراواقع گرایی کشیده می شود. به همانگونه که در کتاب مقدس ما نیز انسان و خداوند حیاتی مشترک داشته، لذا در داستان های من واقع گرایی و فراواقع گرایی پهلوی به پهلوی هم زده و منتج به یک تکنیک روایی مشخص می گردد."

مخملباف در نخستین نوشته ها و فیلم هایش تپ ها و بیانی تجریدی را برای آفرینش آثاری عقیدتی به کار می گیرد. در این آثار به تقابل دو جهان بینی مادی و الهی، بی هویت شدن آدم ها در چنبره تشکیلات سیاسی و تردید ایدئولوژیک مادی گرایان می پردازد (مثل "حصار در حصار") و بر مرگ، به عنوان عامل هشدار دهنده ای که منحرفان از صراط مستقیم را به توبه فرا می خواند، تأکید می کند. در همه آثارش مرگ و سوسه اساسی ذهن اوست.

در آثاری که پس از فیلم های اخلاقی "توبه نصوح" و "استغاده" و

دوباره هر کس دره خود را مرکز جهان دانسته است.

چشمان «هنرمند افغانستان شناس» اما بسته می شود که ببیند آثانی که «دره خود را مرکز جهان» می داند بنیادگرایان پلیدی اند که عموماً توسط جمهوری اسلامی ایران کمک و وچ می شوند.

لیکن آوردن کلمات «مقاومت یک ملت» را باید خطای لفظی آقای مخملباف تلقی کرد زیرا معتقد است: «مبارزان واقعی افغانستان، این کوه های سرپلک کشیده افغانستانند که تسلیم نمی شوند، نه مردم گرسنه آن!»

خانم پارسى پور، حالا معنای حرف های آذردرخشان در مورد بینش شونیستی فلمساز «خوش ساخت» را می توانید درک کنید؟  
حیف که به استثنای بنیادگرایان هیچ گروهی از مردم تهیدست چه از یک چه پشتون چه هزاره و چه تاجیک حتی عقب مانده ترین های شان، از این افکار آقای مخملباف نشنیده بودند و اگر نه خلاف مهمان نوازی افغانی به هر شکل مقتضی حین فلمبرداری اش به وی می فهماندند که کوه ها را به عوض آنان گرفتن و به جای تحقیر مشنی جنایتکاران بنیادگرا، تحقیر ملتی درممانده اما آزادی دوست چقدر اشتباه و بی انصافی است. تا سپس اگر از این هم بیشتر از چته می پرآمد، چندان دردی نمی داشت.

در جایی آقای مخملباف نسبت به ملت افغانستان «لطف» به خرج می دهد.

«نمی توان تعریف شغلی یک ملت ۲۰ میلیونی را براساس نیم میلیارد دلار کشت خشخاش محاسبه کرد. پس اطلاق صفت قاچاقچی تریاک به ملت افغانستان غیر واقعی است و فراگیر نیست.»  
می بینید، خانم پارسى پور؟ این ملت صرفاً قدمی فاصله دارد از سوداگر مرگ شدن. آیا فلمساز «خوش ساخت» از این بیمارگونه تر می تواند سیمای ملتی را که به تر و متفورتر نمایاند؟

یعنی اگر درآمد خشخاش مثلاً فقط ۵ یا ۶ برابر بیشتر می بود، آن گاه آقای مخملباف با محاسبات هنرمندانه اش (تقسیم عادلانه درآمد قاچاقبران هیروئین بر کل نفوس افغانستان) درست مثل این که مردم ایران را از درآمد های عظیمی که رژیم اسلامی ایران از قبیل نفت و غیره به جیب می زند، مستفید و برخوردار بدانیم) ۲۵ میلیون ملت افغانستان را ملتی قاچاقچی تعریف می کرد.

و در مقام فیلسوفی دلسوز به ملت افغانستان می اندیشد:

«و من مانده ام که چگونه قرار است حتی جبهه متحد شمال پس از پیروزی احتمالی بر طالبان مردم افغانستان را سیر کند؟»  
یعنی رویکار آمدن «اتلاف شمال» حتمی است؛ یعنی این جنایتکاران سودای سیر کردن و بهزیستی مردم را در سر دارند به شرطی که این ملت بی هویت و ارتجاع پسند و بی فرهنگ و دواکسینه شده مقابل مدرنیسم قدر آنان را بشناسند.

اما شونیست هنرمند ما در تفکر و توصیه برای ملتی گرفتار آنجا به قول ایرانیان سنگ تمام می گذارد که می نویسد: «شاید امروزه بعد از ۲۰

ر باید شان.

«در یادداشت‌های روزانه» از مجموعهٔ مخملباف - دختری عزیزمت به کردستان و مبارزه با گروه‌ها را بر از دواج ترجیح می‌دهد و شهید می‌شود. □

این مطلب در «شهروند» شماره‌های ۷۵۸ و ۷۵۹ انتشار یافته بود اما متأسفانه با حذف تقریباً تمامی ناخنک‌ها و برخی کلمات که در این جا اصلاح شده اند.

سپتامبر می‌داشتیم. ماه‌ها و سال‌هایی که زنان افغانستان در سنگنه شکنجه جنایتکاران «اتلاف شمال» و بعد طالبان روحاً و جسماً شقه می‌شدند، ولی فریاد شان به هیچ جایی نمی‌رسید، چون مصلحت غرب و ماشین عظیم رسانه‌های آن چنان اقتضا می‌کرد. بلی، ایکاش نامه‌ای حاکی از همدردی و همدلی شما با زنان و مردم افغانستان به طور کلی، خیلی پیشتر و بعد از آن نگاشته می‌شد... □

در ادامه، دوستان «راوا» بیخبری جوامع غربی را از سرنوشت مردم افغانستان به طور کلی و زنان افغان بویژه، شگفت‌آور نمی‌دانند و به درستی می‌افزایند «... لیکن نامه سرگشاده شما اندکی دیر به نظر می‌آید، دوست عزیز، شما افغانستان و فاجعه بر زنان این کشور را خوب می‌شناختید و با ما هم آشنا بودید. انتظار ما از دوستان ایرانی وابسته به جنبش برابری طلبانه زنان، فراتر از آن بوده است که در موج بسی سابقه فرستادن ایمیل به دو چشم بسی سو اثر «راوا» نامه یا نامه‌هایی هم از آنان انتشار یابد» به راستی برایم دریغ بزرگی بود هنگامی که در پایان پاسخ «راوا» آمده بود «به استثنای یکی دو دوست مقیم آمریکا، نمایندگان «راوا» در کشورهای غرب از طرف هیچ سازمان ایرانی برای بحث و سخنرانی دعوت نشده اند».

### سطحی‌نگری مردان ایرانی

برای آن‌که گمان نرود تنها زنان ایرانی و سازمان‌های شان هستند که در زمینه تماس، همدردی و احیاناً همکاری‌هایی در مواردی با هدف‌هایی مشترک با کاستی‌هایی رویرویند، از درون همین پاسخ نیز فریاد دردآلود دوستان «راوا» از سطحی‌نگری مردان ایرانی نیز شنیده می‌شود. من تنها چند تکه از آنها را در این جا می‌آورم:

× «سازمان‌های مترقی ایرانی عموماً در برخورد به مسائل افغانستان، آنطور که باید فعال نیستند. یک نگاه سرسری نشان خواهد داد که «پیام زن» یا وصف محدودیت‌ها و دشواری‌های بیشمار به میزان قابل توجهی به رژیم ایران و مسائل مربوط به آن کشور علاقه گرفته است.»

× «آیا نشریه‌ای ایرانی را سراغ دارید که به اندازه حتی نیم آنچه ما آورده ایم، راجع به افغانستان گفته باشد؟» \*

× چه خوب می‌بود اگر دوستان راوا در پاسخ بی‌مهری ناشایست

فیلم‌های انتقادی «دستفروشی» و «بایسکل‌ران» پدید می‌آورد خوشبختنداری بیشتری از خود نشان می‌دهد. در این آثار عرفان بر سیاست چیرگی می‌یابد و قهرمانان با جملات قصار فیلسوف مایانه به انتقاد از تغییر مشی اقتصادی در جامعه و اخلاقیات مردم می‌پردازند. نویسنده تلخ اندیشه‌ها به ویرانی روح می‌پردازد، زندگی مردم اعماق را با قدرگرایی تیره‌ای وصف می‌کند و فقر، نومیدی و جنون آنان - به ویژه زنان - را برجسته می‌سازد. دنیای آثار او دنیای بیماری است که فقر و جهل بر آن سیطره دارد. آدم‌ها در فضایی خشن و وهم‌آلود از بلایی به بلایی دیگر در می‌غلطند تا زمانی که مرگ در

## در راه نزدیکی...

کشتار و ستم بر زنان باید خاتمه داده شود. اما شما این‌ها را بهتر از من می‌دانید. شما به خاطر امر بسیار ارزنده‌ای کار می‌کنید. در نتیجه شهادت و فداکاری شماست که جهان در مورد رنج‌های زنان افغانستان آگاهند. لطفاً به کار ارزشمندتان برای زنان ادامه دهید و به امنیتتان توجه کنید، سلامت و زنده باشید. ما به شما نیاز داریم.

من این کاستی همکاری و پشتیبانی را در جای دیگری از همین شماره «پیام زن» دریافتیم، که با اشاره‌ای به آن در اینجا از آن یاد می‌کنم. در میان نوشتارهای این شماره «نامه سرگشاده» ای از خانم مینا احدی عضو رهبری «حزب کمونیست کارگری ایران» به «راوا» آورده شده که از سوی «راوا» به آن پاسخ داده شده است. من از طرح آنچه مورد گفتگو در این دو نامه است می‌گذرم، اما از چند فراز گلایه مانند دوستان «راوا» یاد می‌کنم که باور دارم گلایه‌ای بجاست. فراز نخست پاسخ «راوا» به خانم مینا احدی این گونه است:

«از حسن نظر تان نسبت به «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» سپاسگزاریم. ولی کاش نامه‌ای از شما ماه‌ها و سال‌ها قبل از ۱۱

«فقط می‌خواستم بگویم که مثل همیشه به وجود مبارزه تان افتخار می‌کنم که صرفنظر از دیگران اندیشمندان درد آشنا و شهیر ایران دا کتر محمود گودرزی تا کنون حداقل سه مقاله درباره مینا و راوا نوشته است با موضوعی‌ای قاطع علیه جنایتکاران بنیادگرا و تبلیغاتچی‌های شسان. این اولین تیرها بر جگر فرهنگیان خود فروخته و ضد راواست و تیرهای زیادی در راه!»

س. ض. - پشاور

آخرین اثر او «سفر قندهار» یاد کرده بودم و در کنار جستار درخور توجهی که از او در نشریه متری «مانتلی رویو» منتشر شده بود، سفر قندهار را به عنوان یک کار روشنگرانه ستوده بودم. اما هنگامی که نگاه «آذر درخشان» را به «سفر قندهار» خواندم و دیدم چگونه به درستی در آن به «نگاه شوونیستی مخملباف» به مردم افغانستان پرداخته شده، از سطحی نگری خودم شرمگین شدم. نوشت خاتم درخشان که نخست در نشریه «هشت مارس» شماره ۵ اپریل ۲۰۰۲ به چاپ رسیده بود، در «پیام زن» دوباره منتشر شده بود. این نوشته چشم مرا بیشتر گشود.

من اما در داوری نهایی خود درباره رخدادها و شخصیت‌های درگیر آنها، بیش از همه می‌کوشم ببینم که رخداد نامبرده به سود کدام اردوست آیا جانب مردم راستین افغانستان را می‌گیرد و یا به گونه‌ای آب در آسیاب چپاولگران می‌ریزد.

در زمینه احمدشاه مسعود باید گفته شود که نخست گروه او و برهان الدین ربانی خود زمانی بر کابل و بخش بزرگی از افغانستان چیره بودند. اما شیوه رفتار غیرانسانی آنان و ستمکاری‌های شان بویژه بر زنان افغان به جایی رسید که وقتی «طالبان» به عنوان مهربان آزادی به کابل هجوم آوردند مردم ساده دل و به تنگ آمده از خائنان جمادی راه به روی آنان گشودند و همان گونه که ما خود در ایران از سر گذراندیم از چاله به چاه فرو افتادند. چنین بود که «شیر پنجشیر» از کابل گریخت تا کمی سپستر «اشتلاف شمال» و «شورای نقار» را سر هم بندی کند و آن را به آمریکای دموکرات و آزادیخواه عرضه دارد، همان گونه که کرد و دیدیم.

مواطنان من این گونه «تر و خشک» را با هم یکجا نمی‌سوزانند. آنان خود نیک می‌دانند که «شهروند» با گستره جهانی‌اش بی هیچ گونه ادعایی سهم بزرگی در طرح مسایل مربوط به مردم افغان به طور کلی، و جامعه زنان افغانستان به گونه‌ای ویژه داشته و دارد. و این را جز وظیفه انسانی خود می‌داند.

(درست است. همین جا با صمیمیت و سپاس اذعان نمایم که «شهروند» کار بزرگی در طرح مسایل مربوط به مردم و بخصوص زنان افغانستان انجام داده است که باید سرمشیقی برای دیگر نشریات ایرانی بیرون مرزی به شمار رود.

ما در آن مطلب به این نکته اشاره نداشتیم چرا که این جنبه از کار «شهروند» با چاپ چندین نوشته پراچ شما و نیز انتشار برخی اعلامیه‌ها و پاسخ ما به شهرنوش پارسی‌پور کاملاً عیان بود و عیان را چه حاجت به بیان! «پ. ز.»

× گزارش‌های «راوا» از افغانستان با خبر تظاهرات و دیگر اکسیون‌های آن در پاکستان به طوری وسیع و مستمر در هیچ نشریه ایرانی بازتاب نمی‌یابد. نشریه‌ای موسوم به «ایران پست» در این راه قدم گذاشت، اما بدون ذکر مأخذ. ولی خنده‌آور است بدانیم که به مجرد آن که ما از ناشر آن خواستیم خوشت مأخذ را که «پیام زن» یا سایت «راوا» است ذکر نمایند، اصلاً از خیرش گذشت و دیگر هیچگاه از منابع «راوا» نقل نکردند.

× «نویسنده‌ای با شهرت و معروفیت جهانی محمود دولت‌آبادی پای صحبت شکنجه‌گری خادای (خاد نام سازمان امنیت دولت‌های کمونیستی بود) به نام لطیف پدرام می‌نشیند، اما هیچ نشریه آزادخواه ایرانی آن را نمی‌بیند و از آن عامیانه و با عدم احساس مسئولیت می‌گذرد.

× «شاعری مثل محمدعلی سپانلو برای احمدشاه مسعود مرثیه سرود. اما به قول ایرانی‌ها کک هیچ سازمان مدعی انقلابی بودن نگزید و از این شاعر تپرسید که چرا عشق شکستن سکوت مرگبار در برابر آن همه جانب‌اختگان آزادخواه در افغانستان با سرودن سوگ نامه برای یک هم مکتب خمینی که دست خودش و «جمعیت اسلامی» اش آغشته به خون هزاران نفر در کابل است، گل می‌کند؟»

× یا «... دکتر جنگیز بهلوان به نیابت از رژیم ایران تا می‌تواند برای باند جنایتکار «جمعیت اسلامی افغانستان» و مخصوصاً برهان‌الدین ربانی، احمدشاه مسعود، اسماعیل خان و غیره سرانش می‌نویسد و می‌گوید، بدون آن که توسط مبارزان ایرانی افشا و محکوم شود؟»

نکات یاد شده در بالا نشان از کاستی‌هایی ژرفتر دارد. این امر بیانگر واقعیت تلخی است که باید با کدلا نه بدان گردن بگذاریم.

بگذارید بسپاریم که بسیاری از روشنفکران ما از نویسنده و سراینده و دانشگاهی یا چاشنی خود بزرگ بینی همواره گمان می‌بریم که بر همه دانستنی‌های دوران اشراف داریم. از این رو بسیار رخ می‌دهد که معیار نادرست و گمراه کننده رسانه‌های غربی را ناآگاهانه می‌پذیریم و آن را به کار می‌گیریم. نمونه‌های به دست داده شده بی‌شک از بددلی سرایندگان و نویسندگان یاد شده نیست. برای من شکی وجود ندارد که ایشان بر این باور تکیه دارند که مردم افغانستان نیز درباره آقایان لطیف پدرام و احمدشاه مسعود همانند ایشان داوری می‌کنند. غافل که آنان در دام فریبی بزرگ فرو غلتیده اند. اما این خطا از کج‌راخ می‌دهد، از آنجا که روشنفکران و اندیشمندان ما خود را بی‌نیاز از آن می‌بینند که با جامعه افغان در کشورهای میزبان، بی‌واسطه تماس بگیرند و بکوشند دریافت‌های ذهن‌گرایانه خود را با آگاهی‌های دست اول بسنجند، و به داوری واقعگرایانه دست یابند.

بگذارید مثالی بیاوریم. آنگاه که من در رشته نوشتار خود «افغانستان در سده بیستم» می‌کوشیدم پرده از روی بسیاری رخدادهای تاریخی برگیرم، در جایی از محسن مخملباف و

می سرایید: «در دره های مظلّم هندوکش / یک مرد مشعل برافروخت / یک مرد بی نظیر / او پاسدار عزّت و آزادی / و دشمن جمود و تعصب بود / فرماندهی کبیر / او پاسدار نور و خرد بود / پیمان به حفظ حرمت انسان بست...» و سرانجام با این دو سه بند رئای خود را به پایان می برد: «... انسان رنج دیده افغان / میگرد، ای دلیر / راه تو زنده است و تو یا مایی / فرمانده شاه مسعود / ای شیر پنجشیر!»

بی شک محمد. آژن از این که سراینده ای این گونه تلخ بر مرگ یک دژخیم می سرایید، از سر درد در مقام پاسخ برمی آید:

«گفتی / در دره های مظلّم هندوکش / یک مرد بی نظیر / برافروخت مشعلی / نفرین بر دروغ / از قامت شکسته و پر بغض هندوکش / از سرزمین سوخته پنجشیر آدم / با کوله بار درد / بی حرمتی به حرمت انسان / گیاه / سنگ / اسطوره ای ندیدم / جز ببر کاغذی / "جنگاور شهیر / فرماندهی کبیر / پیر و امیر و میر / ای ناشنیده آه من / از کی خواندی اش؟ وقتی که خواهران مرا سینه می برد / پر نسل رنج و حافظه ها دار مرگ بست؟ / یا آن که بر شقیقه و چشمان ملتی / صد ماشه می فشرد؟ ...» و سرانجام این گونه پاسخ درآلود خود را به پایان

یک نگاه گذرا نشان می دهد که تا آن زمان که آمریکا به «طالبان» نیاز داشت و قرارداد های گسترده لوله کشی های نفت را می بست، آمریکا از عرضه کوچکترین یاری به احمدشاه مسعود چشم پوشیده بود. تنها آنگاه که ورق برگشت و دیگر طالبان نمی توانست برای آمریکا سودمند باشد، ناگهان «پنجشیر» پایگاه «آزاد بخوان» نامیده شد و رسانه های غرب کوشیدند از احمدشاه مسعود «قهرمان» دلخواه خود را بیافرینند. به باور من همه کسانی که برای «لویه جرگه» کذایی از سوی آمریکا دست چین شده بودند، هرگز جایی در میان مردم افغان نخواهند داشت. در این بازی آلوده نباید از نقش گمراه کننده جمهوری اسلامی و همکاری هایش با اسماعیل خان تغندار هرات و گرداننده معاملات قاچاق با ایران غافل ماند. همین گونه است که پشتیبانی جمهوری اسلامی از «استاد برهان الدین ربانی» نیز باید در همین راستا ارزیابی شود. زمان آن رسیده است که روشنفکران و دانشگاهیان ما به خود آیند و در پی حقیقت باشند و نه آن که به آن چه دم دست است و بسا حلقه ای از یک دام است، دل خوش دارند.

هنگامی که من می خوانم دکتر چنگیز پهلوان که سفرهای گوناگونی به افغانستان داشته است، از برهان الدین ربانی پشتیبانی نشان می دهد بر می آیم. زیرا می بینم که سردی اندیشمند چون او همانند گزارشگران غربی گویا پا از هتل خود بیرون نمی گذارد و ادعاهای سخیف پادوهای نظام تحمیلی را باز می گوید. اگر گزارشگران غربی بهانه ندانستن زبان محلی را پیش می کشند، برای دکتر پهلوان این استدلال پوچ و بی معناست. همین گونه است سرودن سوگیادی برای کسی که خود از آزمون تاریخ روسیه درآمده است، از سوی محمدعلی سپانلو. ما را چه می شود؟ چگونه با آزمونی چون بهمن ۱۳۵۷ این گونه ساده تر شده ایم؟

سپانلو «به یاد شیر پنجشیر»

«کاش در پیام زن از رهنورد زریاب، سرور آذرخش، لطیف پدram، دا کتر اکرم عثمان، بیرنگ کوهدامنی، اسحق نگارگر و سایر عوامل مطبوعاتی رسمی و غیررسمی دژخیمان بنیادگرا بخوابید دستجمعی (اگر چه اینان در همه حال علیه «راوا» و نیروهای انقلابی ضد بنیادگرا متحد اند) به پاسخ نوشته دا کتر محمود گودرزی برآیند. اینکار موجب خواهد شد که محمود گودرزی ها مستقیم و عمیقتر با ماهیت «اهل قلم» پشت جهادی و طالبی آشنا شوند.

خواهران گرامی، شما تصور نکنید که با یک دو مطلب افشاگرانه «پیام زن»، ماسک شاعران و نویسندگان خاین کاملاً از هم دریده شده است. اینان به حد کافی شیباد و چرب زبان اند و یاد دارند مخصوصاً در خارج چگونه خود را به اشکال گوناگون بین غیر افغانان و نیز افغان های بی خبر مطرح ساخته و در برابر آنان قیافه «مهمترین فرهنگیان زمان در افغانستان» را بخود بگیرند. ادامه کار افشاگرانه شما بسیار اهمیت دارد. به روشن کردن اذهان ایرانیان آزادیخواه در مورد نویسندگان و شاعران خاین افغانی باید اولویت قایل شوید. من با دا کتر گودرزی موافقم که در تحمیل شاعرانی نظیر اسماعیل خویی یا محمدعلی سپانلو تبلیغات رسانه های غربی و چه بسا نشریات افغانی و ایرانی وابسته به تبهکاران «شورای نظار» و «جمعیت اسلامی» نقش داشته اند.

می دانم که در این خدمت سترگ تنها یید زیرا که شما در ظلمت مطلق ۲۵ ساله ی پرچمی و خلقی و تبهکاران جهادی و طالبی، چراغی برافروخته اید که زمان می گیرد تا این چراغ با شکوه قلب ظلمت را بدرد.

م. د. - کانادا



خروگوشی نگاه دارند، خود خدمت بزرگی بود. با این وجود برای مردی چون رضادقتی که کمابیش در همه افت و خیزهای یک چهارم سده گذشته حضور داشته و با بسیاری از دوز و کلک‌های رسانه‌ای آشنایی دارد، پیش آمد که در یک نقطه گرمی نادانسته آب به آسیاب جنگ طلبان امپراتوری آمریکا ریخت.

این خود هشدار می‌تواند باشد، برای همه نویسندگان، سرایندگان و اندیشمندان برآمده از جوامع جهان سوم که چه آسان در دام فریب امواجی قرار می‌گیرند که طراحان و برنامه‌ریزان اقتصاد جهانشمول آنها را بر می‌آورند. از یاد نبریم که در میان کوشندگان برجسته غرب نیز چنین خطاهایی رخ می‌دهد. بد نیست در این زمینه مثالی بیاورم. نوام چامسکی چهره سرشناسی در عرصه مبارزات جهانی ست. ما او را همواره در کنار ستم‌دیدگان و محرومان جهان می‌یابیم و نوشتارهای روشنگرانه او به راستی جای ویژه‌ای در ادبیات انسانی و ضد ستم جهان دارد. اما همین مرد در زمینه داوری‌اش درباره «جمهوری اسلامی» سخت خطا می‌کند و فریب «نعل وارونه زدن» این نظام واپسگرا را می‌خورد و تنها به صرف شنیدن شعارهای «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر شیطان بزرگ» جمهوری اسلامی را در اردوی مخالفان آمریکا می‌گذارد. این در حالی ست که او خود بارها این شگرد شیطانی جهان سرمایه‌داری را بر ملا کرده است که چگونه با برآوردن حرکت‌های به ظاهر آزادیخواهانه جنبش‌های مردمی به بیراهه کشانیده شده است.\*

xxx

**بگذارید آرزو کنیم که در این سال حجاب بدفعی‌ها از میان گروه‌های مترقی ایران و افغان، از زن و مرد از میان برخیزد. بگذارید آرزو کنیم که فعالان اجتماعی ما اندکی بیشتر به خود زحمت بدهند و با ساده‌انگاری آب به آسیاب دشمن نریزند. بگذارید آرزو کنیم جایگاه راستین زنان در جوامع کشورهای جهان سوم بیشتر و بهتر شناخته شود. در این زمینه بار مسئولیت مردان کم از زنان نیست، از کوشش‌های زنان پشتیبانی کنیم و نگذاریم آنان خود را «تنها» احساس کنند.**

بگذارید آرزو کنیم که همه حرکت‌های آزادیخواهانه بر پایه هدف‌های مشترک و نزدیک به هم یکدیگر را یابند و دست همکاری به هم دهند. چنین باد. □

\*- همین گونه است طارق‌علی روشنفکر پاکستانی الاصل که تظاهرات ضد امریکایی پیادگرایان و دیگر گروه‌های مرتجع پاکستانی را ستوده و آن را نقطه قوت توده‌ها خواند! (پ. ۷).

می‌برد: «... با دردها نشین / فریاد کن مرا / حیف است وازگان خدا را / در پای خوکان بداندیش / آلوده می‌کنی!»

آژن این را در اردیبهشت ۱۳۸۱ سرود، اما این هنوز پایان کار نیست. چند ماه پس از آن سراینده دیگری، آقای پرویز خائفی در پایه «نگاه به دست خاله کن / مثل خاله غرباله کن!» در نثای شاه مسعود قطعه بلند دیگری می‌سراید و بر سروده خود عنوان «او خود یگانه بود» می‌دهد. او از مسعود دیدار کرده است. در سروده خویش گذرگاه درازی چون هرات و مزارشریف و دوشنبه و کشمیر و تاشکند و سمرقند را پشت سر می‌گذارد و از رودکی و خاقانی و نظامی و مولوی در می‌گذرد و با فرخی به سفر هند می‌رود و از محمود غزنوی یاد می‌کند در هر سوراخی پی رافضی می‌گشت و ناگهان از پنجشیر سر بر می‌آورد: «اما زیباترین کلاه / کمی کج / انگار خیمه زرین بر راستای سرو / احمدشاه مسعود / هنوز بود / آینده‌ای را / در جاده‌های خط خط پیشانی / راست قدم می‌زد / محمود را می‌شناخت / در / پایانه‌ی حماسه‌ی فردوسی! / یا آستین سترد / یک لایه خاک از چهره‌ی شکسته نستوه / وقتی دست مرا فشرد / یک سرزمین به وسعت پیمان دوستی / در خاک نقش بست / ...» اما آقای خائفی در قهرمان سازی از این یگانه دست کم او را همان گونه که بود یک جهادی معرفی می‌کند و می‌سراید لحظاتی را که او با خدعه طالبان از پای در می‌آید: «لختی کلاه را به امانت به خاک داد / گفتی، زمین یله شد / لرزید / دستان کتاب کرد و چشم فرو بست / یک تکه خاک را / سجاده کرد و ردا از باد / وقتی یگانه را دوگانه به جا آورد / او خود یگانه بود / خورشید در اجاق افق می‌سوخت!» این اثر در مجله فرهنگی و هنری بخارا شماره ۲۵ مرداد / شهریور ۱۳۸۱ آمده است: آری از لحظه انقجار دردناک ۱۱ سپتامبر زنگ پایان همکاری و پشتیبانی طالبان زده شد. اینک زمان آن رسیده بود که بازیگران دیگر بر روی صحنه آورده شوند. در همین دوران بود که دوست هنرمند گرانقدرم رضادقتی که در میان گزارشگران عکاس جهان جایگاه ویژه‌ای دارد و پسا برای ثبت و ضبط یک لحظه تاریخی بارها جان خود را به خطر انداخته، سراغ احمدشاه مسعود می‌رود. چند هفته‌ای با او به سر می‌برد و از او چهره‌ای «قهرمان گونه» می‌پروراند و بی آن که بداند او در دوران چیرگی بر کابل دست در دست برهان‌الدین ربانی چه آتشی در آن دیار برافروخته بود و با زشتکاری‌های خودکاری کرد که مردم کابل از ترس مار در دهن ازدها شدند.

آقای رضادقتی در هفتم ماه می سال گذشته برنامه بسیار روشنگرانه‌ای درباره کشور افغانستان در سالن نشنال جئوگرافی شهر واشنگتن ارائه کرد که در خور ستایش بود. در این برنامه که با عکس‌ها و اسلایدهای فراوان به گونه‌ای گزارشی مستند بود، بینندگان که اکثریت باشندگان در آن سالن عظیم آمریکایی بودند، بی شک در پی دیدن آن برنامه پینشی دیگر و نزدیک به واقعیت یافته‌اند و این در جامعه‌ای که همه رسانه‌های «موج اصلی» می‌کوشند مردم جهان را در خواب

واصف بازان و انتشار مجله‌هایی عامیانه و خادی پسند، هیچ داع تسلیمی ندارد.

به هر حال «معصوم ادبی» ساختن نه از واصل ممکن است و نه از دیگران. منطق تاریخ سخت و پی‌فشن است. انسان‌هایی که از راه می‌مانند باید افشاً شوند تا برای دیگران درس باشد.

می‌نویسد که: «با فارانی و رنگین چنان برخورد می‌کنید که گویی آنها دشمنان درجه اول مردم افغانستان هستند».

از فارانی گفتیم. اما آقای رنگین را دوست کثیف‌ترین دشمنان مردم افغانستان نظیر اسحق‌نگارگر طالب، محمودفارانی اخوانی و لطیف‌پدرام خادی - جهادی می‌شناسیم. حال‌اتعین این که او «دشمن درجه اول مردم افغانستان» هست یا نه با شماست.

از خانم فارانی یک شعر کاش را در «راه» دیدیم که به او گفتیم چشم‌انث را باز کند، وطن بسم‌ل‌اش و بیدادگران وحشی جهادی مسلط بر آن را ببیند و از چاپ این گونه شعرهای بندت‌بانی پیر هیزد که برای هر آدمی بخصوص یک زن خوب نیست در شرایطی که خواهرانش به خاطر رهیدن از بی‌عفت شدن توسط آن بی‌ناموسان به دردناک‌ترین خودکشی‌ها دست می‌زنند.

آیا این پیشنهاد ما به خانم فارانی درست و برحق نبود؟

خلاصه شما باید به یک یک آنچه ما قبلاً علیه این افراد نوشته ایم انگشت می‌گذارید تا می‌دیدیم کجای ادعای ما ناوارد است. شما برآئید که:

روشنفکرانی چون مسعودقانع، رنگین، فاروق‌فارانی، داکتر رسول‌رحیم، معراج‌امیری، داکتر گردیزی و ده‌ها نفر دیگری که در کار چاپ و نشر درگیر بوده‌اند، همه انسان‌های خیلی ارزشمند و قابل قدر و غیر وابسته و آزادیخواه و مثبت و سالم هستند. من به تعلقات حزبی و سازمانی و گروهی شان اصلاً هیچ کاری ندارم... حرف دیگر غیر از بهروزی مردم و آزادی کشور و برقراری دموکراسی ندارند.

ولی ما نمی‌توانیم به «تعلقات حزبی» بی‌تفاوت بمانیم؛ نمی‌خواهیم ملایی و عامی و از روی ملاحظاتی غیر از ملاحظات سیاسی، انسان‌های سیاسی را «خیلی ارزشمند» و «قابل قدر» و... ارزیابی کنیم. انسان‌هایی را که نام گرفته‌اید مستقیم نمی‌شناسیم و معیار ما در سنجش آنان فقط موضع سیاسی شان است. آنان در برابر بنیادگرایان وطنی و رژیم ایران اغلب موضعی یزدلانه و مماشات‌گرانه اختیار کرده‌اند و آیدئولوگ‌های طالبی مثل اسحق‌نگارگرها شمع مجالس و سمینارهای شان می‌باشد که این را مشکل است به سود آزادی و برقراری دموکراسی دانست. با توجه به نوشته‌های شان مطمئن نیستم که هراتی این جمع از دستبوسی اسماعیل‌خان عار کنند، هزاره‌اش از خلیلی، پشتونش از دین‌محمد، ازبکش از دوستم و شمالی‌والش هم از «مسعود بزرگ» جاز زدن. آنان اگر واقعاً «دموکرات» می‌بودند به مجرد آن که اسحق‌نگارگر پای ملامر را بوسید، باید او را

## پاسخ به نامه‌هایی...

فعالیت‌ها و نوشته‌هایش در نشریه‌های «نوبهار» و «راه» به او برخورد داشته‌ایم. به مقایسه فاروق، آقای رنگین زیاد اهمیت نداشت. او روشنفکری قیافه‌گیر و هراتی باز است که کسب پناهندگی در اروپا و اضافه شدن پیشوندی مثل داکتر و پروفیسر در نامش، معراجش بود و پایان هر گونه «انقلاب». فاروق‌فارانی در کشتارگاه پلچرخ، پایدار، امیدبخش و مدافع آرمان‌هایش بود، جایی که عناصری مثل رنگین را به تسلیم وامیدارد. پس ما درد و تأسف کشیدیم که چرا فاروق تا درجه‌ای بی‌حس و ملنگ می‌شود که با چند شاعر انجمنی وردی به نمایندگی واصل‌باختری و صبوراله‌سیاه‌سنگ در کابل نشسته در خون، یزم شعر و شاعری برپا کرده و مسحور واصل‌خان می‌شود که به درگاه جنایتکاران بنیادگرا رو به خاک افتاده از آنان استرحام جسته و نیز به دلجویی از اسدالله حبیب، سلیمان‌لایق، یارق شفیع، قهارعاصی و غیره شاعران خادی و جهادی برمی‌خیزد.

واصف، سیاه‌سنگ، پدرام، صراحت‌روشی، نایی و... به این کارها عادت داشته و همین‌طور تربیه شده‌اند اما برای شاعری که در برابر روس‌ها و سگان آنان سر خم نکرد، تنگ نبود که بعد از رهایی از زندان، اولین وظیفه مقدسش را ادای ارادت به چند شاعر تسلیم‌طلب و همکاسه خادی‌ها بداند آنهم بر سر جنازه هزاران زن و طفل و جوان؟ فاروق‌فارانی باید کوله‌بار بزرگ استقامتش در زندان را پاس می‌داشت و به جای کله شور دادن یا شاعران خوار و خاد، نشان می‌داد که شاعران وقتی از تعهد به مبارزه علیه جنایتکاران غیر دینی و دینی و عشق به آزادی و بهروزی مردم تهی شوند، شعر شان بطور اتوماتیک به لجن می‌نشیند و فقط به درد رفقای خادی و اخوانی شان خواهد خورد و بس.

در دوران خفتگی جنبش در دورانی که روشنفکران به دلیل یزدلی، ناآگاهی یا ناامیدی، از مبارزه ضد بنیادگرایی و عرصه بر اندام شان می‌افتد فاروق فارانی باید به سهم خود یا پرچه قلمش ضمن دراندن دود سیاه عرفان‌گرایی، آرمان‌گرایی، جبن و محافظه‌کاری از نوع واصل و دور دست‌خوانش، شخصیت خودش را هم از ابتدال و آلودگی‌های مسری انجمنی‌ها پاکیزه نگه می‌داشت. و به این ترتیب مخالفت سیاسی‌اش با این و آن سازمان نیز ارزش و اهمیت کسب می‌کرد.

شما دوست محترم که تنها حتی از این که واصل‌باختری، به ذلت نشست و برخاست با خادی‌هایی چون حسین فخری افتاده، «کم می‌ماند گلولی تان از خشم پاره شود»، چرا دچار یک چنین احساساتی نسبت به فاروق‌فارانی نمی‌شوید که نه از نظر سابقه و نه آگاهی و نه شعر، رنگین و سیاه‌سنگ و واصل را توکر هم نمی‌گیرد؟ واصل بیست سال پیش با مبارزه و داع گفت اما فارانی به استثنای آمیزش با واصل و

معتقدید:

برخی از عزیزان ما به عنوان گریز از سیاست به فرهنگی‌گری و ادبی‌گری و صوفیگری و... پناه برده‌اند... در حالی که پناه بردن به آن چیزها یک حرکت کاملاً سیاسی است. شما آنها را محکوم می‌کنید که چرا از سیاست رویگردان شده‌اند و...

خیر دوست محترم، ما پیوسته و موکداً گفته ایم که همه‌ی آن «پناه بردن»ها در آخرین تحلیل «حرکتی سیاسی» است و تنها کسی که خود را کبک بیانگارد تصور می‌کند یا قسم و قرآن و اکت‌های جهادی و تسبیح انداختن و صحبت از مسایل رایج «صد در صد ادبی» در ایران خواهند توانست تنه چاق سیاست‌پردازی خود از بنیادگرایان و مرتجعان را بپوشانند. طفره رفتن از افشای بی‌پروای شناخت بنیادگرایان به بهانه «بیطرف» و «غیر سیاسی» بودن، به نوبه خود جانبداری و سیاسی بودن نوع کمی خجالت زده آن... است.

ما هیچگاه نگفته ایم که هر شاعر و نویسنده‌ای که سیاسی شد حاجی شد. زیرا چنانچه متذکر شدیم آن «عزیزان» شما خواهی نخواهی سیاسی‌اند. ولی هر «سیاسی» بودن افتخار ندارد. «ادبای» پوشالی و اخوانی شدیداً سیاسی‌اند. سیاسی بودن برای بعضی‌ها مود روزم حساب می‌شود. مثلاً آقای «داکتر» (و به زبان انجمنی‌های شیرین کلام و «سپیده» و غیره «دکتر») عبدالسمیع حامد مدعیست که: «من جز مواردی انگشت شمار اصلاً شعر غیر سیاسی ندارم.»\*

نه صرفاً شعر او که شعر کلیه «برادران»، «اصلاً غیر سیاسی» نیست. منتها ایشان از یاد می‌برند که «شعر سیاسی» شاعری وابسته به «جمعیت اسلامی» همانقدر واجد ارزش است که «شعر» «دکتر» اسداله حبیب یا عبداله‌خان نایی یا دستگیر پنجشیری و...

«شعرهای سیاسی» شاعران متعلق به پاندهای جهادی اسناد خود فروختگی این دلالان قلمی قصابان دینی است و نه هرگز «برتری» شعر شان بر شعر غیر سیاسی. یک شاعر و نویسنده آزادخواه و نجیب افغانستانی باید ضد بنیادگرایان و میهن‌فروشان از هر جنس و ضد صاحبان شان باشد تا بتوان وجودش را برای مردم جگر سوخته‌ی این سرزمین طالب‌زده و جهادی‌زده مفید تلقی کرد.

نمی‌دانیم دلیل شیفتگی غیرعادی شما به سرمد شهید چیست اما کاش خون و شعر خوندار او نیز مهمترین محک شما برای سره و ناسره کردن مدعیان می‌بود که تا آن جای پیش نمی‌رفتید که بنویسید: «حتی همان قفتک و سمنک پزی و غیره نیز به هدف منفی و غرض‌گریز از مسئولیت‌های غیرسیاسی و اجتماعی و انقلابی و غیره نبوده است!» اگر گریز نبوده است، عدم تمرکز بر میهن‌فروشان پرچمی و خلقی و

از صف خود پنج می‌کردند. ولی برعکس این حضرات «دموکرات» در پوست نمی‌گنجیدند که «نرشیر» طالبان و لطیف پندرام خادی - جهادی در حمله به «راوا» تبیان خود را کشیدند.

«تعلقات حزبی و سازمانی» مطلق نیست که تشکیلاتی باشد. همین که فرد یا جمعی در خط مدارا جویانه با سیاست این و آن باند بنیادگرا قرار گرفت عملاً به خدمتگزاران آن بدل می‌شود. مثلاً داکتر حلیم تنویر بدون آن که زیاد از حزب و پادار جنايتكارش گلبدين نام ببرد، داکتر خليل اله‌هاشمیان بدون آن که «آئینه افغانستان» را ناشر ایده‌های ملا عمر خان بنامد، هفته‌نامه «امید» بدون آن که رسماً نشریه جنايتكاران «ائتلاف شمال» اعلام شود، «نقد و نظر» و «فردا» چاپ سویدن بدون آن که خود را ارگان‌های میهن‌فروشان پرچمی بنامند، چندین نشریه چاپ ایران اگر چه مهر خلیلی جنايتكار را در پیشانی حمل نمی‌کنند، یا «نویسنده فرهیخته و برجسته» داکتر اکرم عثمان و «کارمند شایسته فرهنگ» و هنوردزی‌باب بی آن که کارت عضویت پرچم را داشته باشند، یا... همه از روی سیاست شان است که گلبدینی، طالبی، «ائتلاف شمالی»، خادی - جهادی یا مزدور ایران تثبیت می‌شوند.

اغلب «انسان‌های خیلی ارزشمند» شما نیز با موضع‌گیری‌های سیاسی شان است که عملاً در خدمت خاد فاشیزم بنیادگرایی قرار می‌گیرند.

به همین ترتیب ما معتقدیم که نشریات مدعی آزادخواه بودن هر طوری هست باید خود را از عفویت بنیادگرایی دور نگه دارند تا به مثابه جبهه‌ای مقتدر در برابر تبهکاران دینی بایستند. اگر فاروق فارانی آن گذشته شرافتمندانه را نمی‌داشت، به «گل پخسه‌ای» و «قفتک» و «نسیم‌های تازه و تراوشات آنان» و خودش کاری نداشتیم ولی مادامی که ناگهان بنام «شاعر فرهیخته» به میدان می‌آید باید به او گفت که آن مسخره‌گی‌ها بر «فرهیختگی» آدم جلیلیا می‌کشند.

ما نمی‌گوییم «باید همه نشریات مثل نشریه پیام زن باشد». ما آرزو می‌کنیم که کاش اکثر نشریات خیلی غنی تر و قویتر و افشاگرتر از «پیام زن» علیه طالبان و «ائتلاف شمال» باشند. کاش اینها به پیشبرد فقط بخشی از کار «پیام زن» بر ضد ایدئولوگ‌های پوشالیان و بنیادگرایان عنایت می‌داشتند تا کار ما سبک شده و به وظایف دیگر می‌رسیدیم. شما آقای شوا! اگر نخواهید یا نتوانید در راه تغییر نشریات نامبرده از سازشکاری به پیکار استوار ضد بنیادگرایی، نقشی بازی کنید، لااقل نباید از «پیام زن» متوقع باشید که مانند «زن افغان»، «زن مسلمان»، «ملالی»، «صدف»، «بشیر المومنان» و غیره ابتدالنامه‌های وابسته به جلادان بنیادگرا، صفحاتی هم برای «قابلی پلو»، «گفتار پزیرگان»، «مواظبت از طفل»، «زن از نگاه دین مبین اسلام»، «عشق‌های شاهرخ‌خان و مادموری»، شعرهایی از شاعران خادی - جهادی و... اختصاص دهد تا ثابت سازد که «زنانه» است و همرنگ جماعت و نه «دشمن تراش»!

\* «داکتر سمیع حامد این به قول رهبرش پره‌الدین ریانی از «بچه‌های مهم در هر ص» «ادبیات جهادی» به حساب می‌رود که به منظور آن که «مهمتر» و «قیادی‌تر» جلوه نماید نه تنها به «برادران ادبی» می‌تازد که بر شاملو هم ایراد می‌گیرد!» («سپیده» شماره دوم و سوم)

ما به این واقعیت به خوبی وقوف داشته ایم که به علت سیطره نظامی و فرهنگی ۲۵ ساله پوشالیان و دژخیمان بنیادگرا، ذهن بسیاری روشنفکران کشور را سموم پوشالی و جهادی و طالبی آلوده که کمترین اثر آنها، جیون، ختنی، محافظه کار و بی غیرت ساختن روشنفکران بوده است. ولی شکی نداریم که با مبارزه بی امان نیروهای انقلابی این وضعیت خجالت‌آور تغییر خواهد خورد. ما هم اکنون شاهدیم که گروه‌ها و افراد متعددی بر هول مژمن خود فایق آمده و جرئت به خرج می‌دهند از تریبون «راوا» علیه خائنان جهادی سخن گویند و امید به زودی‌ها اقتدر دل و گرده کنند که در کنار جنایتکاران جهادی نام احمدشاه مسعود را هم «فراموش» نکنند. زیرا موضعگیری آشتی‌ناپذیر علیه بنیادگرایان منهای «سپه‌سالار» موضعگیری‌ای دم بریده خواهد بود.

می‌خواستیم بگوییم که ماکاملاً آگاهیم که «خلاف جریان» حرکت می‌کنیم؛ یگانه سازمان زنان هستیم که سیاه را سیاه و سفید را سفید می‌نامیم. ما رهنوردزریاب و واصف و شرکا را به رسم علمبرداران شان «خانه پر پلو»، «خدا اتصاف شان یدهد» و «عزیزانی که دچار اشتباه اند» نه بلکه خاین و تسلیم‌طلب خطاب می‌کنیم که وقتی زمان لاسیدن شان با میهن‌فروشان به پایان رسید فوری به عرضه کردن خود به بنیادگرایان رو آوردند.

روشن است در جامعه‌ای که جان‌فروختن به دشمنان دینی تاریخ بشر در آن امکان ظهور می‌یابد که می‌تواند بسیاری از شاعران و نویسندگان را آنطور آسان در خدمت بگیرند، شعارها، مواضع و حرف‌های ما برای ما صد در صد «دوست یاب» نه بلکه «دشمن تراش» هم‌اند و از این امر خرسندیم. اگر چنین نباشد باید دید در کجا و چگونه علیه بنیادگرایان، ملایی و به سبک و سیاق انجمنی‌های دست‌آموز سخن گفته ایم. ما از دوست شدن زن و مرد انجمن - اگر از مصالحه با اخوان خط یینی نکشیده باشند - با خود عار خواهیم داشت. بگذار آنان هر قدر مایلند و می‌توانند یا ما به ردیلاته‌ترین اشکال دشمنی و زندقه دوستی و پیمان ما با شاعران و نویسندگان آزادخواه معنا کسب کند و گسترش و عمق یابد. می‌دانید که ما «اظهار دوستی» بیرنگ‌کودمانی را با انزجار رد کردیم. شاید یکی از کسانی که «در اصل و اساس در صف ما» قرار دارد همان نوذریالیاس باشد. خیلی خوب، برای چندمین بار عرض می‌کنیم: آقای نوذریالیاس از «دل‌آباد» ساختنش با شرکت شاعری اخوانی و آوازخوانی رژی می‌عذر بخواهد تا مطمئن شویم که وی واقعاً با ایندال پوشالیان و اخوان، با انجمنی‌های خادای - جهادی، با محافظه کاری‌های خفت‌انگیز رایج دمساز نیست.

این پیام را اولین بار نیست که به آقای نوذریالیاس داریم. اما گویی برای ایشان جراحی زخم آن روابط و دوستی‌های دیرین با پوشالیان و اخوانیان مطرح نیست یا خیلی مشکل است. گویا پیچکاری فرهنگی خائنان پر چمی و خلقی و بنیادگرا بر عده‌ای عمیقتر از آن کارگر افتاده

جانان جهادی بوده است؛ خود را مقبول خاطر عده‌ای بی‌اهمیت ساختن بوده است؛ یا تقلید بقه‌ای از این و آن نشریه فارسی. کشف سیاست و مسئولیت انقلابی نهفته در قفتنک و سمنک‌پزی هم کاری است مربوط شما آقای ب. شتوا.

بنابر همین پرخورده اضماع گرانه نسبت به داغ‌های سیاه روشنفکران معین است که شما به جای «اصل‌ها» به «فروعات» می‌پردازید: «به حسین فخری لقب داستان نویس براننده کشور دادن انسانیت را بدنام کردن است و ادبیات را به گنداب افگندن است». در حالی که این خادای و نظایرش مادرکیک‌هایی اند که فقط در بستر کثیفی امکان بروز یافته‌اند که واصف و رهنوردزریاب و دامن‌گیران آنان هموار کرده‌اند. همین که آقای واصف شرم نمی‌کند که یک خادای پر دفتر شعرش تقریظ بنویسد (یا دقیقتر دزدی کند) نمی‌دانیم برای «شاعر زمانه» و هنرش دیگر چه وزنی باقی می‌ماند که شما نگرانش هستید و بر ما خرده می‌گیرید که چرا او را هموزن شاعران خادای - جهادی می‌دانیم؟

می‌نویسید:

شما نشر و چاپ همان یک شماره و چند شماره‌ی آن نشریات را یک فاجعه می‌دانید و هنوز که سال‌ها از آن می‌گذرد پشتش را رها نکرده‌اید.

بلی، امیدواریم غیر از ما دیگری هم پیدا شوند که پشت این‌ها را رها نکنند و تا مدت‌ها ناشران آنها را به عنوان معلمان منفی خوب بزنند. چرا که نشریات مذکور حاصل انحطاط سیاسی و وجدانی ناشران «درین هنگامه خونین» به شمار می‌روند و بنابر این سزاوار افشا و طرد پیهم‌اند.

**مسئله این نیست که روشنفکرانی که «دشمن نیستند... مردم اند نه ضد مردم». بر روشنفکران افغانستان آزاده از طاعون بنیادگرایی است که نه به دنبال بلکه در پیشاپیش مردم و دلاوران نقش آگاهگرانه و پیشاهنگ خود را شناخته و ایفا کنند. برای روشنفکری مبارز و نه روشنفکری سرکاری کافی نیست که «ضد مردم» نباشد؛ او باید با مشعل بزرگ نبرد ضد بنیادگرایان، در راه بسیج مردم بکوشد در غیر آن باید محکوم شود چون «او می‌داند و نمی‌گوید».**

اگر مورد متاکی قرار گرفتن انجمنی‌های خادای - جهادی و حامیان آنان به این معنا باشد که ما «خود را با همه کس درگیر ساخته ایم» از این «درگیری» استقبال می‌کنیم و بسیار خوشنود خواهیم بود اگر این «درگیری» ثابت ساخته باشد که ما هیچگاه با روشنفکران خاین و تسلیم‌طلب و سازشکار کنار نیامده و نخواهیم آمد. بگذار مردم ما و دنیا بدانند که در افغانستان زیر شمشیر جهادی و طالبی زنانه نیز هستند که بیهراس از شکنجه و مرگ به خاطر آرمان‌های مردمی می‌روزمند و این رزم چیزی ذاتی و خاص مردان نمی‌باشد.

هفته‌نامه «امید» و رادیوهای خادی - جهادی در کانادا و آمریکا پاچه «راوا» و دیگر آزادخواهان را می‌گیرند و نه ابداً پاچه‌ی بهار، لیل‌اصراحت‌روشنی، حمیرانگهت دستگیرزاده، ثریا واحدی، نادیه فضل و سایر به تعبیر شما «خوشه‌های خون»، «ستاره‌های درخشان» و «دار و ندار شعر امروز ما». را. زیرا شعر اکثر آنان در پرتو فرهنگ و خواست پوشالیان زاده شد، بالبد و بعد که بی سر «ریس جمهور» و محروم از فعالیت در «انجمن» محبوب شان شدند، به آرامی به آغوش بنیادگرایان لمبدند، متملقانه مذهبی نمایی نمودند یا وقیحانه به دفاع از سازش‌طلبی شان پرداختند. خلاصه اینان به هر کار آماده‌اند به استثنای این که آماج قلم و زبان شان تبهکاران بنیادگرا و نوکران «ادبی» آنان شود. قرار داد اینان با بنیادگرایان بر جاست: شاعرهای محترم انجمنی دم بنیادگرایان را زیر پا نمی‌نهند و «مقامات محترم اختلاف شمال» هم به شاعرهای مزبور منجیت «همشیره‌های قلمبدهست» لطف و تفقد «جهادی» ارزانی می‌دارند.

شعر خانم الحان «اعتراض و شورش و عصیان» است متها بر ضد عوام‌الناس که چرا اندام و تمناهای پر حرارتش را در نمی‌یابند. و نه «اعتراض و شورش و عصیان» علیه جنایتکاران بنیادگرا.

**خانم الحان که شب و روز آرزو می‌کند «عروس طبع مرا شعرهای عریان ده»، «جنایتکاران جهادی از گلبیدین، ربانی، سیاف، خلیلی، فهیم، قانونی و داکتر عبدالله گرفته تا بربرهای طالبی از آن استقبال کرده و «سبحان‌اله، سبحان‌اله» خواهند گفت. اما به مجردی که «عروس طبع» او شعرهای گلوله‌آسا بر مغز آن جنایتکاران بگوید، «همشیره قلمبدهست» بیدرنگ مورد تعقیب و تهدید و حمله خاد «برادران قیادی» قرار می‌گیرد.**

زبان حال آنان چنین است: «شما زنان هر قدر وسع دارید از «خواهشات» فردی تان بنویسید و بسرایید به شرط این که ما را افشاء نسازید، واژگونی خرک و درک ما را شعار ندهید»

**تا شعر یک شاعره در سطح «هوس بوسه‌های سوزان» باقی مانده و بسان شمشیری جهت سرنگونی تمام بنیادگرایان جوهر نیابد این شعر برعکس گفته آقای ب. شنوا «به رزم دشمن سفاک»**

«\* صرف نظر از این حرف‌ها، قرار معلوم یکی از یستگان نزدیک نوزدالیاس که خادی بود قصد ترور فرد مبارزی را داشت و او (نوزدالیاس) ازین طرح جنایتکارانه کاملاً با خبر بود. این فرد که توانست توطئه را خشی سازد در قید حیات است و حاضر به این که در صورت لزوم شهادت دهد.

آقای ب. شنوا می‌پیشد که پاک نکردن لکهی «دل آباد» و رابطه با هنرمندان رژیم - جهادی، چقدر معنا دار است؟

که با سپری شدن حتی ۲۰ سال بتوانند به حال آیند. بهر صورت خوشوقت خواهیم شد اگر نوزدالیاس و نوزدالیاس‌ها را ببینیم که ردای تنگین رفاقت شان با شاعران و نویسندگان پوشالی و مذهبی خاین را یکبار و برای همیشه از دوش به دور بیندازند.\*

آقای ب. شنوا، یک مساعدت کنید: شما به زبان مناسبت، خوش آیندت، مورد قبول‌تر و مانوس‌تر افراد «در صف ما» را ترغیب کنید که به هیچوجه در مخالفت با ما وقفه‌ای ایجاد نکنند ولی تنها و تنها خادی و جهادی‌هایی نظیر ره‌نورد زریاب، حسین فخری، اکرم عثمان، لطیف پدرام، و... را جدی نگرفته و بازی‌ها و بده و بستان‌های بی‌آزم «شاعر زمانه» با آنان، را افشاء و تقبیح نمایند.

### بگذار عشق تو

در شعر تو بگیرد...

### بگذار درد من

در شعر من بخندد...

احتمالاً این تلاش شما می‌توانست به حال افراد مذکور سودمند واقع شود. اما نوشته شما راجع به شعر بهار الحان سعید در «شهروند» (شماره ۷۲۴) را که دیدیم تصور موفقیت شما در این امر برای ما مشکل نمود. نمی‌دانیم با آن معیارهایی که به ارزیابی این شعرها نشسته و آنها را با شیدایی خاصی «بیدار دلی»، «شهامت» و «آگاهی» نامیده اید، چگونه خواهید توانست زیر قول آن دوستان تان را بگیرید؟

می‌نویسید که با دیدن سه شعر «پره» خانم بهار، «دل‌باخته پاکیزگی کلامش شدم. بهار ورد زبانم شد. چه در نامه، چه در تلفون و چه در دیدارهایم به هر کسی رسیدم از بهار گفتم.» و با «شنیدن نوار شعرهایش بود که مرا از خودم ستانند. در شعرها شدم، چنانکه در جلگه سبز... باز رهایی بود و رهایی بی‌پایان...»!

اجازه هست پیرسیم که شما چرا با خواندن شعر «هرگز بر نمی‌گردم» از زنی که جان بر سر راهش کرد، با شعرهای سرمد و... به یک چنان هیجان توفانی دچار نشدید؟ چرا و چطور است که ندای «بیا در بستم امشب» خانم بهار شما را از خود بی‌خود می‌سازد ولی خروش دردآلود «راوا» در صفحات «پیام زن» و سروده‌هایش نه؟

البته به مقتضای سن و سال یا شرایط زندگی و کار شاید کسانی بتوانند فارغ از اندیشه افغانستان و ماتم‌هایش از شعرهای «پره» خانم بهار در ساحل‌های رویایی در غرب لذت برند اما آنها را «شعر رسای آزادی» خوانند به مزاحی ناخوشایند می‌ماند. اگر آن چیزها «شعر رسای آزادی» اند پس شاعران تسلیم‌طلب و خادی - جهادی هم می‌توانند هر چیز بنجل و شاریده خود را «بیری مقاومت درون مرزی» بنامند.

ضمناً مطمئن باشید که بنیادگرایان بر اساس ضرورت و یاکار بودن ممکن است به ظاهر در برابر شعرهای بهار سعید «لا حول و الله» بگویند لیکن در خلوت از خواندن آنها بدشان نمی‌آید. توجه نمایید که مثلاً



از صبح دلپذیر

او شعر می‌نویسد

یعنی

او دردهای شهر و دیارش را

فریاد می‌کند

یعنی

او با سرود خویش

روان‌های خسته را

آباد می‌کند

او شعر می‌نویسد

یعنی

او قلب‌های سرد و تهی مانده را

ز شوق

سرشار می‌کند

یعنی

او رو به صبح طالع، چشمان خفته را

بیدار می‌کند

او شعر می‌نویسد

یعنی

او افتخار نامهی انسان عصر را

تفسیر می‌کند

یعنی

او فتح نامه‌های زمانش را

تقریر می‌کند

...

او شعر می‌نویسد

یعنی

او دست می‌نهد به جراحات شهر پیر

یعنی

او قصه می‌کند

به شب

احمدشاملو هم «عشق فردی» و شعر «خواهشات فردی» و «خدای» این دسته شاعران و شعرها را بپیر همانه بردار شعرش خلق آویز کرده است.

الفاظ شاملو خواب گوینده «میان عشق قوی پنجه دو بازو» و ستایشگرانش را پیریشان می‌سازند. اینطور نیست آقای ب. شنوا؟

## شعری که زندگی ست

موضوع شعر شاعر پیشین

از زندگی نبود.

در آسمان خشک خیالش، او

جز با شراب و یار نمی‌کرد گفت و گو.

او در خیال بود شب و روز

دردام‌گیس مضحک معشوقه پای پند

حال آنکه دیگران

دستی به جام باده و دستی به زلف یار

مستانه در زمین خدا نمره می‌زدند!

موضوع شعر و شاعر

چون غیر ازین نبود

تأثیر شعر او نیز

چیزی جز این نبود؛

آن را به جای مته نمی‌شد به کار زد؛

در راه‌های رزم

با دستکار شعر

هر دیو صخره را

از پیش راه خلق

نمی‌شد کنار زد.

یعنی اثر نداشت وجودش

فرقی نداشت بود و نبودش

آن را به جای دار نمی‌شد به کار برد.

...

موضوع شعر

امروز

موضوع دیگر است...

امروز

شعر

چه غم‌انگیز و آزاردهنده است که مجبور باشیم در برابر «میا در بستر امشب» شعری از شاملو را بیاوریم. پشه‌ای را زیر پای فیلی خرد کردن! آیا خانم بهار و بهارها آنقدر صداقت و وجدان دارند که با دیدن «کاروان» و «شعری که زندگی ست»، شعرهای زیر لحافی شان را پاره پاره کرده و خود را از نو بسازند و نگذارند دست‌آموز جنایتکاران «ائتلاف شمال» شوند؟

## نرفته بلکه به اتاق خواب «دشمن سفاک» راه خواهد یافت!

به نظر شما «درین روز و روزگار» با این همه شاجور و برچه و شلاق و دره در داخل افغانستان... خیلی شهامت میخواد که زنی به پاخیزد و در ملاحه بگوید: «یا مرا بتراش این تتم به دستانت»

نه دوست محترم، این نوع «شهامت» را رانده شده ترین زنان ستمکش ما دارند که برای بقای خود و فرزندان شان در ازای چند افغانی خود را می فروشند. اما نه شما و نه هیچ کس دیگر آن را به حساب «شهامت» نه بلکه به حساب «بیشرمی» آنان می گذارند. چرا شما مهاجر سیه روزی را که اگر در سرک های شهرهای پاکستان با دیدن مردان زمزمه کند: «یا مرا بتراش» زنی «خیلی با شهامت» نخواند و لعنتش می کنید اما عین حرف از زبان خانم بهار شما را از خود تان «می ستاند» «در شعر رها» می کند «چنانکه در جلگه سبز و... رهایی بی پایان؟؟»

شهامت واقعی چیزی نیست جز آن که شاعره به مثابه وجدان ملیونها خواهر و مادر و برادر سوگوارش با کلامش خاینان پنبادگرا را هدف گیرد و بر هر چه سازش و سازشکار است «در سلاء عام» تف انداخته و شعار مرگ بر آنان را سر دهد.

ولی وقتی شاعره فقط اعلام نماید «یا مرا هوس بوسه های سوزان ده» این اگر اوج معامله گری با دشمن بی ناموس و بی حس، و بی عار بودن در برابر خاکستر شدن مردم و سرزمینش نیست، پس چیست آقای ب. شنوا؟

البته بنیادگرایان خونخوار فاسد به هیچوجه حق ندارند درس اخلاق بدهند و شاعره در دعوت «یا در یستم امشب» و «بیا» های دیگر باید آزاد باشد و «سیاهی پهن شده» باید از کشور رخت بپند تا هیچ آزادی یانی خفه شده نتواند. اما در آوایی که جان و مال و شرف مردم ما توسط جنایتکاران «ائتلاف شمال» در خطر است، ترنم خستگی ناپذیر «یا در یستم امشب» مطلقاً به معنی «پیدار دلی»، «آگاهی» و «جرات» شاعره نبوده بلکه چنانچه گفتیم دقیقاً حکایت از مدارا با دشمن و کوردلی و عدم آگاهی گوینده دارد. شاعر آگاه، در هنگام دود شدن مردمش در تنور جلادان غیر مذهبی یا مذهبی، بر مشکلات جنسی خود یا سایر آدمیان تمرکز نمی بخشد. این اگر تقلید از زنانی در غرب هم باشد تقلیدی بسیار میمون وار و ناکام است. بسیاری از مسایل آنان با مسایل ما زمین تا آسمان فرق دارند.

فروغ فرخزاد چندین مجموعه شعر عاری از یاز تاپ ستم و مبارزه در کشور داشت که نتوانست در دل مردم جا بگیرد. اوفقاً پس از توجه به مسایل حاد جامعه بود که «تولد» دیگر یافت و در زمره بزرگترین شاعران ایران قرار گرفت. اگر شعرهای قبل از «تولد» دیگر» فروغ را بتوان سطحی و غیر اجتماعی نامید، شعرهای خانم بهار متعلق به خطه ای ملوث به جنایت های طالبان و «ائتلاف شمال» را باید خاینانه و

## غیر انسانی نامید.

بهار سعیدها هم به محض آن که به آگاهی رسیده ماهیت از الف تا یای بنیادگرایان را درک کنند، بر سر «شعرهای برهنه» خاک خواهند انداخت و برای کشور فلک زده ی شان همچون فروغ «خواب ستاره قرمز» را خواهند دید.

و مدعیان باید در سمت دادن اینان پکوشند. اما متأسفانه شما آقای ب. شنوا سیاه را سفید جلوه می دهید:

برهنه گی شعر بهار سعیدالحان نه تنها شعرش را بی رسالت و غیر اجتماعی نمی سازد، بلکه درست بخاطر همان برهنه گی است که این گونه شعرهای وی بیشتر از هر شعر دیگرش - درین برش خاص تاریخ کشور ما - صیغه و شاخصه رسالتمند و اجتماعی بودن می یابد.

آیا می خواهید بگویید که شاه فرد «یا در یستم امشب» می تواند زنان و مردان زیادی را بسیج نموده به آنان الهام بخشیده و حتی شعار تظاهرات شان بر ضد قصابان پنبادگرا شود؟

این فتوا هم برای تربیت سیاسی خانم بهارها مفید نیست که:

کس نمیتواند و نباید حدود پرواز خیال و جوشش عواطف و احساسات شاعر را تعیین نماید.

کاملاً درست. اما اگر شاعره از آگاهی و تعهد در پیکار علیه دشمن برخوردار باشد، خودش «حدود پرواز خیال و...» اش را تعیین می نماید تا مبادا توان هنرش هرز برود و به جای خنجر شدن بر حنجره درخیم، فراخوان دعوت به بسترش شود.

و همچنین این فتوی کهنه و مردود و گمراه کننده نمی تواند به آگاهی خانم بهارها یاری برساند که:

شاعر را نمی توان مفید ساخت به تنها بیان دردها و نیازهای سیاسی و اجتماعی.

چرا نه؟ اگر شعر نافذترین، زیباترین و فشرده ترین بیان «دردها و نیازهای سیاسی و اجتماعی» نباشد، اگر قوغ آتشی نباشد که بر سر پاسداران جهل و جنایت بیارد، پس وظیفه بیان کدام «دردها و نیازها» را خواهد داشت؟ اگر شاعر خود را خود «مقید» نسازد آنگاه «شعر» ش خلاصه می شود به بیان دردهای زیرنافی یا بیان مشکلات ترانسپورت شهری یا زشت تر از همه بیان کمالات و فضایل این و آن سرجلاد بنیادگرا و این گونه چیزهای «نامقید» را شعر دارای «صیغه و شاخصه رسالتمند و اجتماعی» نامیدن صرفاً از شما ساخته است. به راستی جالب خواهد بود روشن نمایید که شعر بهار که «فردی ترین حالات و دردها و خواهشات» یک خانم سازشکار با بنیادگرایان را بر می تابد، چگونه با «دردها و خواهشات مشترک دیگر انسانها» گره می خورد و شعرش را «رنگ و هویت و رای فردی می بخشد»؟

به نظر ما کار رسیدن به «دردها و خواهشات» نظیر «بیا در یستم

بدینترتیب مرتکب خیانت به خود و هنر شود.

و اگر چنین کرد، آن وقت حاضر خواهید بود که به این «خوشه خون»، این «ستاره درخشان»، این «نور مهتاب»، این «لرزانشده کاخ شب» و «قهرمان» تان توصیه کنید دیگر از گفتن «بکش مرا به خم و پیچ های آغوش» بپرهیزد زیرا که آسان و مستقیم او را به آغوش تجاوزکاران به عفت خواهران و مادرانش می کشاند؟ هکذا! آیا از مردم هم عذر خواهید خواست بخاطر بزرگ ساختن مشتعلانه یک شاعره و شعرهای کوچکش؟

با احترام ☐

### پراگراف هایی از مقاله «واصف باختری شاعری معلق بین جنایتکاران پوشالی، اخوانی به روایت منتقدی خادی - جهادی»

او چنانکه برای پوشالیان فردی کاملاً بی ضرر و بلکه سودمند بود برای جنایتکاران جهادی هم کوچکترین دردسری به حساب نمی آمد. شخصیت و عزت نفس او بیشتر از آن سودا و خرد و بی قیمت شده بود که همانطور که ۱۵ سال با پوشالیان درآمیخت و اندیشه مبارزه علیه آنان را در سر راه نداد، طبیعی بود که در ارتباط با جنایتکاران جهادی هم طور دیگری نیاندیشید.

● ● ●

واصف باختری که به جنگ آنهمه «چرک» و «طاعون» و... بنیادگرایی زرقه و در «زاویه خلوت و صفا»یش می خرد؛ شاعر اصیل افغانستان نیست، شاعرنامشروع این آب و خاک غمزه است. ضرورت افغانستان امروزی شعری است که در دل مردم از هزار سوتیخ خیانت خورده و ناکام ما، نور امید بتاباند، و سیاهی پیدادگاه را ترسیم کند و پسان دهنه ای جوهر دار درست در مردمک چشم دژخیمان مذهبی بنشیند.

● ● ●

واصف باختری را که راوی آگاه تباہی افغانستان، عزای مردم بی نان و بی دوا، حماسه شهیدان و مبارزان انقلابی، و تبهکاریهای پرچمی ها و خلقی ها و اخوانی ها نیست، چگونه می توان انسانی با «وقوف» به «درد و رنج بشری» و... خواند؟

دیدیم که «طیب» چون فارغ از درد مردم بود، پله های مناصب را طی کرد، زبان جلاخان مختلف شد، برای میهن فروشان شعر می گفت، و یا با چند «فرهنگی» «مبتدل» تر، «طاعونی» تر و «چرکین» تر از خود در شهرهای «همسایه بزرگ شمالی» جگر می زد، و بعد از سقوط رژیم و یورش میهن فروشان جهادی به کابل، آگاهانه یا با اغوی فاروق هراتی، آن کرد که ذکرش رفت. آیا معنی «سالک راه درد» گردیدن همین است؟ البته در حال حاضر او «درد» دارد که از دو ناحیه است: یکی حسرت روزهای خوب حشرونشر با پوشالیان و دوم انتظار مهاجرت به غرب که بیشک «سالک» جان تار این «راه درد» می باشد.

● ● ●

زمانی که بنیادگرایان همچون گرگانی گرسنه به جان مردم عزادار ما

امشب و گره زدن آنها «با دردها و خواہشات مشترک انسان ها» را مجله «پلی بای» و امثال آن پیش می برند. با این هم روشنگری شما در زمینه خواندنی خواهد بود چرا که عقل ما هیچ قدر نمی دهد چگونگی شعر پرهنه خانم بهار «رسالتمند» ترین شعر و «درد مشترک» ی هست که شما هم آن را باید ستوده و از عمق دل «فریاد» کنید؟

«شاعر راستین... نمیتواند حالت ها و گرایش ها و خواہش ها و عشق های فردی خود را نیز انکار نماید.»

اصل مسئله همین است که شاعر کاذب - و نه راستین - نمی تواند «عشق فردی» را به «عشق عمومی» بدل کند و شعرش را از تعلق به «خواہش ها و عشق های فردی» رها نیند و آن را به حربی خلق ارتقا بخشد.

«بیا» های خانم بهار با این جمله توجیه نمی شود که: «درست است که جنگ ویرانگر و ستمگری در وطن حاکم می باشد، اما این هم درست است که در همین حالت انسان ها به امور دیگر نیز می پردازند.» پلی، انسان ها مثل خوردن و خوابیدن به «امور دیگر» نیز می پردازند منتها آن «امور» مسئله ای است که نمی تواند ربطی به مبارزه با میهن فروشان خادی - جهادی داشته و با هیچ تردستی و رقصاندن کلمات ممکن نیست آن «امور» را سیاست و آن هم سیاسی «روزمند»، «رسالتمند» و «سوزان»، جازد.

خانم بهار منحیت شاعری نامتعهد «حق» دارد افغانستان زیر ساطور قاشیزم دینی را از خاطر ببرد و شعرهای پرهنه بسراید. اما ارجحتر شاعرهای مذکور با هیجان و شور عجیب و غریب از سوی کسی که سرمد شهید را «انسان ترین شاعر وطن» و «نماد برترین شعر» خطاب می نماید، علاوه بر مخدوش ساختن مرز بین شعر مترقی و شعر ارتجاعی، توهین به سرمد و هموزن دانستن او با خانم بهار می باشد.

یک سوال که اگر جواب بیاید نکات زیادی را روشن خواهد نمود: آقای شنوا، خانم بهار «انسان ترین شاعر وطن» و «نماد برترین شعر» است یا نیست؟ اگر نیست او چگونه خواهد توانست از طرف شما به آن دو لقب مفتخر شود، یا تداوم شعرهایی از نوع «بیا در بستم امشب» یا شعرهایی با مضمون شعرهای سرمد؟

اگر به راه دوم رأی بدهید در آنصورت پذیرفته اید که هیچ شاعری با «بیا بتراش مرا» و «بیا در بستم» و «بیا مرا بوسه های سوزان ده» در این «هنگامه خونین» به کمال و ارزش اجتماعی دست نمی باید و در نتیجه وظیفه اینست: سعی در بیرون کشیدن بهارها از دنیای کوچک شهوانی و دعوت آنان به اردوگاه ضد بی ناموسان «ائتلاف شمال» و طالبی!

باری، جای شکرش خواهد بود اگر کار شعر بهارخانم با «پهلوهایی دیگر»ش در همین حد باقی بماند و فردا نبینیم که رسماً به جرگه شاعران خادی - جهادی پیوسته، خون واشک ناخشکیده ی هزاران هموطنش را زیر پا کرده و براساس ادای بیعت و وفاداری به جلاخان «ائتلاف شمال»، برای «سپه سالار سپه سالاران» شعر ساخته و

نفرین» دارد و شعر و همه استعدادش پیشکش «استاد» و سایر جهادی های سربکف و «خوشنما» او نه «به حق شاعر زمانه»، که به حق شاعر رسمی پوشالیان و بنیادگرایان بود و هست با دستهای بالا و گردنی پت، حقیقتی که نه با ناز «ناامیدی» و نه هیچ بهانه ای کتمان شدنی نیست.



آیا و اصف باختری ۱۵ سال تمام در اطراف کودتا و تجاوز روسها و میهنفروشان «تأمل» کرد و سرانجام به این نتیجه درخشان رسید که به نفع ملت و مردم دنیاست که با آنان ساخته و سخنگو و رئیس جرگه ادبی شان شود؟ آیا به مجرد باز شدن بای پرفاجعه ای بنیادگرایان در کابل، بازهم غرق «تأملات» شد و سرانجام دریافت که به نفع همه است تا منش سازشکاری اش را خدشه دار نکرده و همانطور که با پوشالیان جور آمد باید به خاینان جهادی نیز روی خوش نشان داده و در مجله «راه» به کرنش رفت انگیزی برای آن جلادان پیردازد؟ آیا منظور اینست که از اینهمه بی‌تنگی و بی‌حسی و بی‌وجدانی مقابل دریای خون ملتی تهدیدست، خاطر مبارکش «افزوده» شده و چون عرضه فایق آمدن بر خوری و خصلت تسلیم طلبانه اش را ندارد، از «ناراحتی» شدید به خصوصی رنج می‌برد؟ خیر. اگر او دارای کمی حساسیت و علاقمندی به کرامتش می‌بود، باید خیلی پیشتر از این از نداشتن دلی پیوستن به مبارزه، دیوانه می‌شد یا انتحار می‌کرد. این فرد بیشتر از آن در ارتباط با اعمال نامهی آلودهی ۲۰ ساله اش و دیدن جنایت های جهادی معافیت حاصل کرده که از آن دچار «ناراحتی» شدید و رنج به خصوصی» گردد.



«ناراحتی» های و اصف باختری ناراحتی های شاعری است سرساییده در آستان هر قدرت اهریمنی و با ملکوتی جلوه دادن «ناراحتی» ها تنها اکت و روشنفکری اش را به جامی آورد، کسی که از ترحش بهیمی جهادی، «رنج» نبرد، دیگر هیچ رنجی را در دنیا نمی‌شناسد.



کمی و کدام شرایط از شاعری متولد افغانستان در زنجیر، خواسته که پشت دشمن تجاوزکار به خواهر و مادر و پدر مظلومش نگشته بلکه برود و «در رازهای ابدیت غور کند»؟ زمانی که مردم ما اسیر وحشت اشغالگران و پادوان بود و امروز در تور موهن ترین ارتجاع می‌سوزد، چقدر فرومایگی می‌خواهد که شاعر «راز» های به فقر رفتن و نابود شدن سرزمینش را به باد فراموشی سپرده و «غور در رازهای ابدیت» را مشغله اش سازد؟ طبعاً این «غور» بیدردانه «در رازهای ابدیت» به «خلوت و آرامش و صفای نیاز دارد» و دسترسی به اینها ممکن نبود و نیست مگر با «آرامش و صفای زیستن با دشمن. و اصف باختری باکمال میل چنین کرد تا اکنون از برج عاج وقاحتش ضمن «غور در رازهای ابدیت» بتواند قطعاتی بسازد که «دل خواننده را سرشار از ترس و رحم میکند و هر گونه خوشی و نشاط را از آن میراند»!



زخم کربه و اصف جان باختری از زیر هر آرایشی سر بلند می‌کند. از

افتیده اند، زمانی که به قول برشت، انسانیت به ویرانی کشیده می‌شود، زمانی که دیگر غزلی نمی‌توان گفت، سکوت و انفعال و غرق بودن آقای و اصف باختری در «دنیای عرفانی» و «از خود بیخود» شدن و سرگشتگی های «فیلسوفانه» اش، زشت ترین نمونه ی سقوط یک شاعر از قله ی پرتاب خنجر شعرش در قلب دشمن، به لولیدن و ضجه در پای «امیران» جهادی و طالبی محسوب می‌شود.



ما پیوسته گفته ایم که و اصف باختری و تمامی شاعران و نویسندگانی که «نجوای زندانیان» و قطره های خون و آخرین فریادهای مبارزان شهید در ۲۰ سال اخیر در آثار شان بازتابی نیافته، از مردم نبوده و ارزشی جز در حد غلامان سرسبز پوشالیان و بنیادگرایان ندارند.



ثانیاً، کسی که دست نوازش روسها و مزدوران را بر سرش بوسید و بعد هم پیش بنیادگرایان لبان به خنده گشود و بر هر چه شناعت و ودالت بود چشم بست، از چه رو نگران دیگر «آدمیان» خواهد بود که «اسیر پنجه» بیداد اند و جز نیستی و فنا نمیشناسند؟ در آخرهای قرن بیستم در هیچ کشوری، بر غرض از حکومت های پوشالی و اخوانی در افغانستان وجود نداشته، لیکن و اصف باختری و یارانش با تمام گوشت و پوست، خود را با آن حکومت ها سرشتند و بدیترتیب تا جایی که مربوط «طیب» ما می‌شود در زندگی، در عمل ثابت ساخته که چندندان هم «جهان پیرامون» را «عاریتی»، «مسخ شده» و «فرینده» ... نمی‌دیده است. کل جهان نه «مسخ شده» و نه «تهی» است. آنکه واقعاً مسخ و تهی شده است خود شاعر است که با جلادان ساخت و آبرو باخت، درست نیست که او و ثنا گویش، تهی، پوسیده و مسخ شدن و زوال غرور خود و امثال شان را بردگاه تسلیم پوشالیان و اخوانیان، به حساب کل «آدمیان» و «جهان» بگذارند.

این درد را هم تنها باید مردم ما بکشند که اگر سیر ترقی و پختگی شاعران بزرگ عموماً از شعر حاوی دردهای خصوصی و غیر اجتماعی و عاشقانه و بدبینانه به شعر اجتماعی و حماسی و مردمی و الهام بخش بوده، «شاعر زمانه» ی ما «از بالا به پایین می‌ترقد» او از بوسه زدن به پای روسها و چاکران شان که فراغت یافت به چتلی خوری درندگان بنیادگرا همت گماشت.



واصف باختری، محبوب رهبران از تره کی تا نجیب (به استثنای امین) و از سلیمان لایق و اسداله حبیب تا دستگیر پنجشیری و عبداله ناییب ها و ... بود و سپس هم ضمن تن دادن به پستی قبول سرکردگی انجمن نویسندگان اسلامی، عار نکرد که خلیل اله خلیلی، یوسف آئینه، قهار عاصی، لیل اصراحت روشنی، محمود فارانی و دیگر شاعران مرتجع را بدون کوچکترین اشاره به دمل (دمل) کشال جهادی آنان، بزرگ سازد تا مثل شیر نرنگارگر، به بنیادگرایان حالی نماید که بیشتر از او «منوره» شده و «بیشتر از شمار تمام برگهای درختان جهان» علیه جنبش انقلابی «سنگ در فلاخن

باشد در جاییکه زندگي کمترین شباهتی بخود ندارد... من به نفع زندگي، از شعر این توقع را دارم که اگر لازم باشد، نه فقط شعار بلکه خنجر و طناب و زهر باشد، گلوله و مشت باشد، ما هرگز از او نخواستیم و نخواهیم خواست که مثل هزاران شاعر و نویسنده ی آزادی دوست در سراسر دنیا به محکومیت قتل سلمان رشدی یا به دفاع از تسلیحه نرین، فرج سرکوهی و... برآید، ما هرگز از او نخواستیم و نخواهیم خواست که کلامش به قول یحیی آریابور از «حیثیت» و «شخصیت» بطور مثال کلام شاملو رنگ گرفته، خود را نوسازی کرده و بگوید:

گر بدینسان زیست باید پست

من چه بی شرمم اگر فانوس عمرم را به رسوایی نیاوریم

گر بدینسان زیست باید پاک

من چه ناپاکم اگر نشانم از ایمان خود چون کوه

یادکاری جاودانه بر تراز بی بقای خاک

ما صرفاً از او می خواهم که (۱) دیگر حیا کرده خود را از حضرات مینفروشان پرچمی و خلقی و بنیادگرای یرون کشیده، از سر شانه های آنان پایین آمده و (۲) کسب طبابت «رنج» و اندوه آدمیان را رها کرده، بی جهت قیافه شاعری «بدین» و «عارف» و «افسرده» و ازین قبیل را نگیرد که می داند و می دانیم و می دانند دروغ است و کوششی برای توجیه تسلیم و تبانی و بی همتی اش در گذشته و حال، کوششی آشنا که در تاریخ ادبیات افشاء و طرد شده است. □

اخوان ثالث و جایگاهش که بگذریم، همین پارسال بود که سیمین بهبهانی وقتی فرصتی مساعد شد تا در ایران بر سیتیوی برآمده و برای مردمش شعر بخواند، هر پیمادی را به جان خرید و بی درنگ از آزادی و حقوق مردم و خون سلطانیورها، سعیدی سیرجانی ها و... سخن گفت. عوامل سراسیمه شده ی رژیم، کوشیدند او را ساکت سازند اما او از خروش باز نیاستاد و در چند دقیقه ای که امکان داشت، در تالاری که هزاران تن حضور داشتند، با حرفهای ولولف افگند، غوغا برپا کرد و بدیترتیب رشته های عشق و هنرش را با مردم امیرش از نو تنید. سیمین بهبهانی او در آن شب در واقع دل انگیزترین و بزرگترین «غزل» اش را سرود.

آقای منتقد، آیا شما از «شاعر زمانه» یکچنین «مردانگی» ای در طول زندگیش سراغ دارید؟ پس آیا این پهلوان «تنوع وزن» و «استاد بخته» و چیره دست «شما» به خاک پای سیمین بهبهانی ها می رسد؟

● ● ●

اگر و اصف باختری شاعری مسئول و شریف می بود به جای «سوگسورد» برای بزرگ علوی که با رژیم ایران کنار آمد، باید برای هزاران هزار شهید ایران، برای دختران باکروی زندانی که قبل از اعدام توسط جنایتکاران اسلامی مورد تجاوز قرار می گیرند، برای سلطانیورها، خشم و خون اشک و «آلا» ش را در سرودهایش جاری می نمود؛ و بجای تجلیل از پنجاه سالگی وهنودزریاب که با حقارتی نادری به لقب «کارمند شایسته فرهنگ» خود می بالد، برای سالگرد تولد یا جان باختگی لهیب ها، رستاخیزها و سرمدها و... می نوشت. اما تجربه نشان داد که قلب و اصف باختری ها برای احساس درد جنایات رژیم ایران، یا رژیم های افغانستان، بسیار بسیار کوچک بوده است.

■ ■ ■

اما یک جوان مکتبی آگاه هم گردن شما را تاب داده و می پرسد: چرا در «شب» زیستی؟ چرا مثلی که امروز در پاکستان هستی، در سالهای اشغال و جنایات پوشالین کابل را ترک نگفتی؟ مگر غیر از این است که برای روسها و سگان شان و نیز «امارب» درندگان مذهبی تا آخر مورد مصرف داشتی تا آنکه اتحادیه و مطبعه ها و چاپ و نشر در اشک و خون مردم غرق شد و ربانی مصروف سگ جنگی و سرانجام ارکابل دوانده شد، تو خرامان «به مهاجرت و اقامت اجباری گردن» نهادی؟ اگر «باشب نبود» چطور شد که به مثابه «فیل» چراهای نیم مرده در مسلخ پلجراحی در پهلوی رستاخیز و آزاد و لهیب و دیگر «دل به دریاهنگان» قرار نگرفتی؟ سفرها و ریاست اتحادیه و نشریه های دژحیمان را پذیرفتن به چه معنا بود، «بر شب بودن» - «باشب بودن» یا «شب بودن»؟

■ ■ ■

بالاخره ما از و اصف باختری چه می خواهیم؟ ما هرگز از او نخواستیم نخواهیم خواست که قصه ی زجر و مقاومت مردم را بسراید چرا که می دانیم این از دلش نمی خیزد و حاصلش چیزی قلابی خواهد بود، ما هرگز از او نخواستیم و نخواهیم خواست که پسان خسروگلرخی بگوید: «لطفاً آیه های روشنفکرانه را مثل کاه و علف جلو ما نریزد. چرا شعر نباید شعار

## آزادی

آدیوسی دی مجموعه ای از سرودهای میهنی «جمعیت انقلابی  
زبان افغانستان»



آن را در بدل قیمت و هزینه پستی آن ۶۰ افغانی (۱۰ دلار امریکایی)  
بدست آورده می توانید

مال مردم است.

ب.ا.

## بدمستی رییس کودوبرق علیه تکسیرانها

از تقریباً یک ماه به این سو رییس کود و برق امر نموده که بخاطر «مسایل امنیتی» تکسیها حق ندارند داخل ساحه راهیسی کود و برق شوند. شب ۲۴ ثور ۸۲ او با تعدادی از بادیگارد هایش که نشه هم بودند گردش می نمودند. وی به بادیگارد هایش امر می کند که شیشه های تکسی هایی را که در آن جا بود بشکنند. فردا هشت تکسی ران با تکسی شیشه شکسته پیشروی خانه قومندان شقیع امر امنیتی ساحه ایستاده و اعتراض داشتند که تمام مال زندگی خود را فروختند و تکسی ها را خریدند تا زندگی بخور نمیر خود را پیش برند. اما هیچ کس نبود که به داد شان برسد. حتی چند خبرنگار آن جا پیدا شدند اما موضوع در مطبوعات هم کوچکترین انعکاسی نیافت.

سرور

## لگد محصلان پوهنتون بلخ بر پوزه هشت ثوریها

سیاهروز هشت ثور را در شهر مزار جشن گرفتند. برای تمام محصلان پوهنتون بلخ اعلام شد که باید حتماً در این جشن شرکت کنند و غیر آن ۱۰ روز غیر حاضر خواهند شد. از محصلان پوهنخی طب که تعداد شان به ۹۰۰ نفر می رسید فقط دو تن آمده بودند. رییس پوهنتون متوجه این موضوع شده به لیلیه می رود و از ۴۰۰ محصل در آن جا می خواهد که بیایند. یک نفر حاضر به رفتن نمی شود. بعداً رییس پوهنخی طب و معاون تعلیم و تربیه پوهنتون می روند که پی نتیجه برمی گردند. آنان تعدادی از افراد مسلح را برای حاضر کردن محصلان در جشن می فرستند که فقط ۴۰ تن حاضر می شود و آنان هم در اولین ساعات قرار می کنند. این حرکت دشمن خوارکن محصلان خودبخودی بود و انعکاس نسبتاً وسیعی بین مردم داشت.

محبوب د.

## ولسوالان چمتال و فیض آباد همدست مافیای تریاک

شب ۱۳ ثور ۸۲ در تلویزیون بلخ برنامه ای پخش شد در مورد مبارزه با کشت و تولید مواد مخدر. این کار برای آن بود که به خارجی ها نشان بدهند که مسئولان ولایت بلخ هم به فکر محو مواد مخدر اند!! و اما واقعیت از چه قرار بود: ولسوال چمتال با تمام زارعین تریاک

## گزارش هایی از سرزمین ...

بدین ترتیب روز ۲۸ اسد را با کشتارهای خصمانه خود «تجلیل» می کنند. مردم ساحه فریاد می زنند هر چه زودتر این وحشی ها را خلع سلاح کنید.

## شروع خدمتگزاری «استاد» عطا محمد

عطا محمد قومندان جهادی مربوط جمعیت اسلامی که خود را «استاد» هم می نامد، در آستانه سقوط طالبان توسط امریکا علم شد. وی در همان وقت در مصاحبه ای با رادیو بی بی سی گفت: «ما از دامان مردم مزار برخاسته ایم به مردم تعلق داریم و بعد ازین در خدمت شان خواهیم بود.»

این «خدمتگزار سردم» بتاريخ ۱۶ سنبله ۸۱ پیش از ۲۵۰۰ نفر را از کار و غریبی روزمره شان مانع شد که شامل تکه فروشان، فروشدگان سامان برقی، کاست فروشان و غیره می شدند. آنان با داشتن کراچی دستی قوت ولایموت خانواده های خود را بدست می آوردند.

عطا محمد این گرگ خونخوار گاهی با جنگ هایش با برادران دوستی و وحدتی عده ای از مردم را به هلاکت می رساند و گاهی هم با گرفتن دست شان از کار و غریبی آنان را مستمکش می کند.

فاروق

## جنایتکاران جمعیتی و دوستی با هم برادر اند

بتاریخ ۳ سنبله ۸۱ شخصی بنام مله از قریه قزل قلعه ولسوالی چهاربولک مزار به تعداد ۷۵ رأس گوسفند را از قریه آق تپه افغانیه با افراد مسلح محمدایوب مربوط جمعیت اسلامی، دزدی و در قریه قزل قلعه مخفی می نماید.

صاحب گوسفندان که از متحدان قومندان فتح مشهور به رییس فتح وابسته به دوستم است، رد پای گوسفندان را تعقیب کرده و دزدان را دستگیر می کند. مله همراه گوسفندان به قرارگاه رییس فتح برده شده و برای چند روز حبس می شود. قومندانان جمعیتی و جنبشی با هم جور آمده و ده رأس گوسفند را از صاحب آن بطور تحفه گرفته با هم تقسیم می کنند و مله را هم آزاد می نمایند.

از اعمال قومندانان جهادی و جنبشی بر می آید که آنان هیچ اختلافی اساسی باهم ندارند و یگانه دشمنی شان بر سر مقام و تقسیم



مشت و یخن می‌شوند. دزدان با فیر مرمی او را نقش زمین می‌کنند. خانم مقتول سر و صدا راه می‌اندازد که وی را هم زخمی می‌کنند و بعداً ده نفر مسلح به آن زن زخمی تجاوز می‌نمایند. دزدان حین فرار از خانه باقی‌بای توسط گز مه شهری دستگیر می‌شوند که بعد از چند روز حبس و مخابره تورن جنرال محمد داوود فرخاری رها شده و جنایت شان زیر خاک می‌شود.

## (قومندان بشیر سلطان هر وئین)

چند تن از قومندانان آمر بشیر به نام‌های جندی غلام حسین از قریه ایزنه چاه‌آب تخار، تپه‌بای از قریه شور و فاروق از گدایزنه شهر چاه‌آب دست اندرکاران مواد مخدر بودند. آنان در منطقه‌ای میان یتیم‌تپه در مرز آمو و تاجیکستان وظیفه داشتند که هر کدام روزانه مبلغ ۱۵۰۰۰ دالر را از محصول قاچاق به آمر بشیر می‌پرداختند. آمر بشیر به آنان بی‌اعتماد شده خواهرزاده‌اش قومندان محمدنعیم را در مرز مذکور تعیین می‌نماید که روزانه ۲۰۰۰۰ دالر برای مامایش محصول می‌دهد. آمر بشیر از این طریق صاحب میلیون‌ها دالر شده و فراوان باغ و زمین‌های مردم را خریداری نموده است.

## (پاداش جنایت به شیوه پیرم قل)

در ولسوالی رستاق قومندان شمس پسر نمازبای از قریه هزار سموچ رستاق از طرف شب حین عبور از کوچه‌ای مورد حمله سگ یک چوپان قرار می‌گیرد. قومندان به قهر آمده با دو پادیگارد خود وارد خانه چوپان شده او و سگش را یکجا با طنابی اعدام می‌کند. پیرم قل به مجرد اطلاع یافتن از موضوع قومندان شمس را مسئول محبس رستاق تعیین می‌کند.

## (مجازات خسربه جنایتکار پیرم قل)

مخدوم کفایت‌اله مشهور به مخدوم کوفی پسر مولوی غلام حسین گنده‌چی از قریه گنده ولسوالی رستاق، یکی از قومندانان و خسربه پیرم قل است. وی انسان خونریز، جاه‌طلب و خودخواه می‌باشد که تمام دار و ندار مردم آن دیار را به تاراج برده است. مردم از دست او

و خشخاش مشوره و آنان را قانع ساخت تا بکتن از آنان تریاک خود را در حضور هیئتی شامل والی بلخ اسحق رهگذر و تعدادی از خارجیان از بین ببرد که خساره آن را زارعین دیگر متقبل می‌شوند. یک قطعه زمین خشخاش را هم می‌سوزانند با انداختن خساره آن به دوش زارعین. علاوه بر این زارعین برای ولسوال چمتال و والی بلخ مبلغ هنگفتی پرداختند چون زمین‌های شان را حفظ نموده بودند. همچنان حبیب‌اله ولسوال فیض آباد جوزجان با زارعین چهل قریه این طور جور آمد کرد.

## تخار

رابعه

## (ستم و فساد قومندان بشیر)

در سال جاری از طرف دولت برای سهمیه دهقانان چاه‌آب فی نفر شش سیر گندم اصلاح شده هدایت داده شده است. تمام گندم‌های اصلاح شده را قومندان بشیر در چاه‌آب به گدام خود انداخته برای زمین‌های زراعتی خود نگاه داشته و در عوض برلی مردم از گندم‌های غیر بذری و حاصل از عشریه مردم توزیع کرده است. مردم شکایت کردند، کسی به جواب شان نپرداخت. قومندان بشیر تمام افراد وابسته به خود را خواسته و گندم‌های اصلاح شده را به آنان توزیع کرد. قومندان بشیر از هر طلاکار منطقه پنج یک، حق می‌گیرد و بعداً طلاها را به قیمت ارزان از آنان خریداری می‌نماید. بالای هر طلاکار یک نفر مسلح ایستاده که طلا را به بازار آزاد نفروشد. افراد مسلح هم از طلاکارها حق می‌گیرند. تغه‌جان از افراد مربوط معاون عبدالاحد است که طلاهای جمع‌آوری شده را به خزانه آمر بشیر می‌افکند.

ب. ن.

## («جنرال» داوود فرخاری سردسته بی‌ناموسان)

باقی‌بای بی‌بضاعت که در زمان زلزله رستاق خانه و کاشانه‌اش را از دست داده به تالقان آواره گردید. وی در یکی از گوشه‌های بازار تالقان چکه‌فروشی می‌کند. در یکی از شب‌های تابستان گروپ قومندان روشن فرخاری به سرکردگی نصیراحمد فرزند مولوی فیض محمد فرخاری وارد خانه وی شده و با دامادش

# بنستپالی د ټول متمدن بشریت دښمنه!

پرداخته بودند و دیگر عایدی هم ندارند، بتاريخ ۱۳ میزان شروع تظاهرات خود را اعلام می‌دارند و هزاران متعلم نیز هم‌نوایی خود را با استادان ابراز داشته به صف تظاهرات می‌پیوندند. حتی شاگردان و معلمان زن با آنکه برقع بسر دارند در تظاهرات سهیم می‌گیرند. همچنان مردم محل و دکانداران و اهل کسبه نیز بی تفاوت نمانده و شعارها را با آنان همراهی می‌کنند. در تظاهرات سه روزه، شاگردان و معلمان از نقاط دور دست ولسوالی چون مکاتب هوارسای، هزارباغ، زردکمر، منگ چقور، جوکدو، تخملي، لېسه‌های پسران و دختران خواجه‌غار حضور داشتند. شعارهای تظاهرات عبارت بودند از: مرگ بر مامور آزاد مستوفی تخار! مرگ بر والی و مسئولان مالی و قومندانان جهادی! مرگ بر قومندان سالاری! در سخنرانی‌های شان از ظلم و فساد مالی و رشوه‌خواری حکام ولایت تخار شکایت داشتند و از حکومت کورزی خواهان

بسیار به ستوه آمده‌اند تا این که دهقان دل‌آوری (اسم محفوظ) در مسیر راهش کمین گرفته و با رگبار او را شدیداً زخمی می‌کند. مخدوم کوفی را به تالقان انتقال داده و بعداً برای تداوی به کابل می‌آورند.

## عبدالمنان را کی کشت؟

ساعت دو شب ۹ سرطان ۸۱ عبدالمنان پسر محمد سلیم از ولسوالی رستاق که در سرک ۹ شهر تالقان سکونت داشت، توسط افراد نامعلوم به قتل رسید. فردای واقعه قومندانی امنیه تخار از موضوع اطلاع یافته، آمر جنایی را همراه با چند تن مسلح به‌خاطر تحقیق می‌فرستند. آمر جنایی جسد را این طرف و آن طرف کرده به پدر عبدالمنان می‌گوید که پسر را خودت کشته‌ای. پدر هر چه داد و فریاد می‌کند به جایی نمی‌رسد. مردم دست داشتن جنایتکاران جهادی مسلط در رستاق را در قتل محتمل می‌دانند.

حمید آشنا

## تظاهرات بیسابقه

بتاریخ ۱۳ الی ۱۵ میزان ۸۱ مردم ولسوالی خواجه غار ولایت تخار شاهد تظاهرات وسیعی بودند که بیش از سه هزار متعلم، معلم و اهالی ولسوالی خواجه غار و قریه‌های دور و نزدیک در آن شرکت نموده بودند.

تظاهرات به‌خاطر این بود که در جریان سال تعلیمی ۱۳۸۱ معاش سه ماه اول سال از طرف موسسه UNDP به تمام معلمان مرکز تخار و سایر ولسوالی‌های مربوط آن پرداخته می‌شود، اما این معاش‌ها به معلمان مکاتب ولسوالی خواجه‌غار و مربوطات آن ظاهراً بنام این که پول تمام شده داده نمی‌شود. در حالی که بعد از تب و تلاش زیاد معلمان معلوم می‌گردد که قضیه چیز دیگریست، معاش‌ها تادیه شده ولی بجای این که به معلمان ولسوالی خواجه‌غار برسد به جیب والی، مستوفی و چند قومندان قدرتمند جهادی ولایت تخار می‌افتد. معلمان و اهل معارف موضوع را جدی گرفته به مسئولان محل وقت می‌دهند تا تاریخ ۱۲ میزان مسئله را روشن سازند در غیر آن دروازه‌های مکاتب را مسدود نموده دست به تظاهرات خواهند زد. مسئولان ولسوالی این خواست معلمان را نادیده می‌انگارند. معلمان تیوروز که هفت ماه بدون کدام معاش به تدریس شاگردان



عکس از ویشام زنده



عکس از ویشام زنده

است. سیل دریاها تمام بندها را تخریب نموده و هر سال نصف شهر را به کام خود فرو می‌برد. اما دولت به سبک عوام‌فریبی‌های پوشالبان گویی مکتب و شفاخانه و هر چیز حیاتی داشتیم و تنها کمبود مسجد بود، مسجد بزرگی در جوار مسجد جامع تالقان اعمار نموده است که هزینه آن ۵۰۰.۰۰۰ دالر تخمین زده شده که یک لک آن را فهمیم، یک لک را دوستم، یک لک را کرزی و دولک را نماینده دولت عربستان سعودی که در این اواخر به تخار آمده بود پرداختند. کار تهداب این مسجد ختم و کار بعدی تاکنون شروع نشده است.

س.

## «قهرمان ملی»!!

بعد از کشته شدن احمدشاه مسعود، حواریونش عکس‌های زیادی از وی را در چهارراهی‌ها، مساجد، هتل‌ها و همه جای خواجه‌بهاوالدین نصب کردند. روزی یکی از آوارگان در خواجه‌بهاوالدین طرف عکس مسعود دیده، اشک می‌ریخت. یکی از پکول‌داران حالت وی را دیده از پیرمرد پرسید: «مثلی که قهرمان ملی را خیلی دوست داشته ای که حالا این طور برایش گریه می‌کنی؟» پیرمرد در جواب گفت: «ای پیرس که بخاطر کشته شدن مسعود گریه نمی‌کنم برای این می‌گیرم که کاش چهار ماه قبل از ۹ سپتامبر کشته می‌شد که پسرک من از گرسنگی نمی‌مرد. چون حالا راه‌ها باز شده و مواد فراوان آمده.»

س. احمد

## قاچاق مواد مخدر در افغانستان

در گذشته مواد مخدر از افغانستان به ایران و بعد ترکیه و اروپا انتقال می‌یافت. بعد از فروپاشی شوروی زمینه انتقال مواد مخدر جهت بازاریابی از طریق سرحدات جمهوریت‌های شوروی مخصوصاً تاجیکستان مساعد شد.

احمدشاه مسعود با باند مافیایی بین‌المللی رابطه مستقیم داشت. مسعود در این راه تنها نبود مافیای پاکستان از طریق حاجی قدیر و حاجی زمان و حضرت علی و غیره مواد را به ولایت تخار می‌رساندند بعد نفر خاص مسعود بنام مدیر اعتبار مواد را تسلیم شده و توسط طیاره به میدان هوایی کولاب انتقال می‌یافت. از آن جا مافیای روسی مواد را تسلیم می‌شدند.

سود و زیان شان مشترک بود ولی مسعود امنیت‌باز بیشتر داشت. مسعود در افغانستان در قاچاق مواد مخدر، سیماب، لاجورد و زمرد به رقبای خود امکان زیادی نمی‌داد. چنانچه جنرال صبور یکی از پیلوت‌های خود مسعود به اساس دستور وی فعلاً در تاجیکستان

## جلوگیری از ظلم، اختلاس و فساد اداری شدند.

تظاهرات بعد از سه روز با صدور قطعنامه و اعلان ده روز تعطیل مکاتب به پایان رسید. در طی این سه روز دکان‌های شهر و ولسوالی خواجه‌غار به خاطر اظهار همبستگی مسدود بودند و وسایط نقلیه نیز رفت و آمد خود را به سایر نقاط قطع نموده بودند.

قابل یادآوریست با آن که مؤسسات و ان‌جی‌اوهای زیادی چون مؤسسه شلرتو، کنسرن، اکتید، هیلوترست، کپ آنامور و غیره در خواجه‌غار مرکز داشتند و اکثراً وسایط نقلیه شان ساعت‌ها به خاطر تظاهرات و تجمع مردم عبور و مرور نمی‌توانستند، و با آنکه با وسایل مدرن مخایراتی مجهز هستند، اما به علت معامله‌گری‌هاییکه با بنیادگرایان در منطقه دارند عمدتاً نخواستند که صدای این مردم به جان آمده و معترض به گوش کسی برسد.

ف. ی.

## جیب‌خرج خانم آمر بشیر

قومندان محی‌الدین پسر حاجی افغان از گذراینه شهر چاه‌آب از طرف بشیر مسئول گرفتن محصول از موترهای پاریری که اموال دکانداران را از کابل به تخار انتقال می‌دهند، گماشته شده است. نامبرده از موتر کاماز ۳۰۰ لک افغانی و از موتر گاز ۱۰۰ لک افغانی و موتر زیل ۱۵۰ لک افغانی جنبشی اخذ می‌دارد که پول مذکور به شمع افروز خانم آمر بشیر اختصاص داده شده است.

الف. شریف‌اله

## مطلب‌بیگ قومندان امنیه شریک جنایتکاران

در سنبله ۸۱ دو دختر به نام‌های صدیقی بنت عبدالقیوم و عاقله بنت محمدنبنی مسکونه شهر مزار اخطاف شده و به شهر تالقان انتقال می‌یابند و در این جا به چندنگال مطلب‌بیگ قومندان امنیه تخار می‌افتند. او صدیقیه را برای سرور ولد مهر علی یکی از حاضر باشانش نکاح می‌کند و عاقله را برای عبدالمنان. ناگفته نماند که یکی از دو نفر فوق از جمله اخطاف کنندگان بود.

بصیره

## فهمیم، دوستم و کرزی خیلی مسلمان اند!

بعد از رویکار آمدن کرزی یکی از وعده‌ها بازسازی کشور بود و به این منظور پول زیادی هم سرازیر شد. ولایت تخار مثل تمام ولایت‌های دیگر در این ۲۴ سال جنگ همه چیزش را از دست داده

آب آسیابا، دیوری، ایل کوشان و منطقه کز به امر پیرم قل. همچنان قاجاق هروئین به کابل توسط سلطان محمد ولد حاجی داور و جنرال عبدالصمد رئیس ارکان ولسوالی رستاق ذریعه موترهای فرقه ۵۵ صورت می گیرد.

ر. م.

## اخاذی آمر بشیر

در ۶ عقرب ۸۱ کمیته کادا در ولسوالی چاه آب به تعداد ۵۶۷۰ تن کارگر را برای ده روز به کار می گمارد. در مقابل این کار برای شان ۵۰ کیلوگرام گندم، یک قوطی روغن ۳ کیلویی و ۲ سیر نسک وعده می دهد. قومندان قیام از قریه گزان سرکارگری عمومی را به عهده گرفته که به دستور آمر بشیر از کارگران بیچاره عاید کرده روزه شان را به زور می گیرد.

عبدالقیوم

## از جنایتکاری های قومندانان جهادی



در ماه میزان ۸۱ بر حسب تصادف با یکی از هموطنان رنج دیده خود که مصروف مزدورکاری بود هم صحبت شدم. در ابتدا می خواستم بدانم که آیا مزد روزانه کار تکافوی مشکلات زندگی اش را می نماید یا خیر ولی او مسیر سخن را به طرف مشکل و درد

اصلی خود کشانید و از ظلم و ستمی که بنیادگرایان در حقش روا داشته اند سخن گفت: «اسم قربانعلی ولد محمد حسین از قریه چپه خانه ولسوالی رستاق ولایت تخار می باشم. در سال ۱۳۶۴ با دختری بنام شیرین بنت غلام حیدر هروسی نمودم که دو سال را با هم گذرانیدیم. از زندگی هر دو راضی بودیم ولی این سعادت دوامی نداشت زیرا در اثر عسکرگیری خلقی ها به یکی از قطعات سرحدی سوق داده شدم. از عسکری فرار نموده ابتدا به تری متگل و بعد به پشاور رفتم و در آنجا مزدورکاری می نمودم تا مصارف راه را تهیه نموده به وطن برگردم. دو سال در پاکستان بودم. در سال ۱۳۶۸ برایم احوال رسید که خانم را به شخص دیگری بنام عیدی محمد ولد اعصاب در همان قریه چپه خانه نکاح نموده اند.» اشک در چشمان قربانعلی جاری شد. پرسیدم چرا

محبوس است. البته مسعود معتمدترین قومندانان محلی اش از قبیل کبیر مرزبان، پیرم قل، بشیر چاه آبی، آمر لطیف و مطلب بیگ را هم در معاملاتش شریک می داشت. ولی اختیارات آنان کمتر بود. مثلاً مسعود مواد را ذریعه طیاره به تاجیکستان انتقال می داد و دیگران با اسب و موتر. کشته شدن احمد شاه مسعود برای قومندانان محلی «مرگ پشک و شادی موش» شد. اگر مسعود زنده می بود موقف قومندانان جنایتکارش تا این سرحد بالا نمی رفت. آمر لطیف در گذشته فقط قومندان بود حالا والی کندز است؛ کبیر مرزبان قومندان بود حالا در دولت کرزی وزیر مشاور و هم «رئیس شورای عدالت» است. وی چون نزدیک به مرز افغانستان - تاجیکستان است صلاحیت بیشتر دارد. همان محصولی را که قبلاً مسعود از قومندانان می گرفت حالا از آن کبیر می شود اما کنترولی را که مسعود بالای قومندانان داشت، کبیر ندارد. اکنون هر قومندان جهادی و ارباب منطقه فروشنده مواد مخدر به شمار می رود. در سلسله مراتب «امارت هروئین» کبیر مرزبان سر دسته، آمر لطیف والی کندز درجه دوم، بشیر چاه آبی درجه سوم و پیرم قل مقام چهارم را دارا می باشند.

قومندانان مورد اعتماد کبیر مرزبان عبارتند از کریم اله قومندان غند سرحدی یتگی قلعه، عبدالرحیم سرحدی، زره ور قومندان امتیه، قومندان جبار «لاله میدان»، مولوی خان محمد ولسوال درقد، ارباب نظام درقدی و قومندان یاران قومندان حوزه.

افراد بشیر چاه آبی که در مرز تاجیکستان هروئین را انتقال می دهند عبارتند از اسماعیل سفید، قومندان تیشه، قومندان محمود، قومندان عبدالاحد، قومندان صدراالدین و دکتر جنیه ولسوال و هم. اکثراً شخص بشیر چاه آبی برای انجام معاملات به تاجیکستان رفت و آمد می نماید. کسانی که جرئت کنند کار قاجاق مواد مخدر را مستقل انجام دهند، حبس شده و اکثراً از بین می روند. افرادی هم اند که کار قاجاق را مستقیم با امریکاییان انجام می دهند. پشتون های جلال آبادی تریاک را از بدخشان خریداری نموده ذریعه موتر به جلال آباد انتقال می دهند و در آن جا به امریکاییان تسلیم می نمایند.

رقابت میان قومندانان محل در کشت خشخاش شروع شده است. اینان بنام این که مانع کشت خشخاش اند از فی جریب زمین از دولت ۳۰۰ دالر امریکایی و مقداری تخم پذیری اخذ می نمایند که همه را به جیب می زنند. مناطق کشت خشخاش و مسئولان آن قرار ذیل اند:

به هدایت حاجی آغاگل در شهر کهنه تالقان توسط محمد داوود، در منطقه خس که تالقان توسط نیک محمد، در قریه قره برچو توسط قلم الدین، در منطقه مطلب بیگ توسط محمد صابر و در منطقه ورتیز در ولسوالی های کشم، کلفگان و دریم و منطقه ارگو بدخشان مربوط حزب اسلامی ولسوالی های راغ، جرم، خاش، شغنان ولایت بدخشان بر علاوه کشت خشخاش ماشین های هروئین سازی را هم از سه سال بدینسو دارند که مقدار زیادی هروئین را برای صدور به خارج تهیه می کنند. قریه های آویزان، مستی خان، شینگراو، دشت چنار،

## آدمکشی آمر بشیر

آمر بشیر دستور می‌دهد که پسته‌های جنگل باید برای وی جمع‌آوری شود. در این میان امام محمد پسر فیض‌اله از قریه چناردره سمتی ولسوالی چاه‌آب از این امر سر پیچی کرده داخل جنگل می‌شود و دو جوال پسته را برای خود جمع می‌کند. نفر خاص آمر بشیر به نام فیض محمد، امام محمد را در ۱۸ سنبله ۱۳۸۱ با چند فیر به قتل می‌رساند.

راشد

## دوستی و برادری جهادی‌ها و طالبان

مولوی مخدوم یکی از خونریزترین قومندانان جهادی که در زمان طالبان، طالب شد و در قتل عام مردم نقش اساسی داشت، با سقوط رژیم طالبان دوباره به منطقه خود رفت و تاکنون مسلح بوده است و از طرف جمعیتی‌ها حمایت می‌شود.

حمید

## از «مارشال» و سگ‌هایش و اسب‌هایش

روز سیاه هشت ثور و سفر فهیم به صفحات شمال گر چه بنا به امر کرزی کدام بود چه برای برگزاری سیاه‌رور هشت ثور ۱۳۸۲ در نظر گرفته نشده بود اما بنا به دستور فهیم این روز جشن گرفته شد. در صفحات شمال قومندانان جهادی کندز و تخار هر یک با قطعات نظامی و اسب‌های بزکشی خود رژه رفتند. در مرحله دوم رسم گذشت که نوبت به شاگردان مکاتب می‌رسد، قومندان امنیه، قومندان قول‌اردو، قومندان فرقه و والی لوژ را ترک گفتند که این عمل شان باعث خشم مردم شد.

در ولایت کندز وضع مفتضح‌تر از تخار بود. «جشن» را در کندز بخاطر آمدن فهیم شش روز به تعویق انداختند تا به یک تیر دو نشان زده باشند. آنان از یک طرف نشان دادند که هر قومندان جهادی جقدر ثرو دارد و از سوی دیگر برای آن که «رهبر» شان را خوش ساخته باشند به احترام وی روز به اصطلاح تاریخی را شش روز بعد جشن گرفتند.

در روز رسم گذشت فهیم خان و داره‌هایش نیز بعد از ختم مراسم نظامیان وقتی نوبت شاگردان و محصلان می‌رسد محل را ترک گفته برای تفریح و کباب بره خوردن به دشت آبدان کندز می‌روند. یونس قانونی که وزیر معارف هم است نیز آن جا را ترک گفته بود. شاگردان و محصلان از خشم شعارهای دست داشته خود را پاره

اقارب و دوستان تو مداخله نکردند؟ گفت: «ظلم و ناروایی در منطقه رستاق از حد گذشته است. برای این قومندانان بسیار ساده است که با آوردن دو نفر شاهد ناحق انسان زنده را مرده معرفی نموده زنش را به دیگری بدهند. کسانی چون من زیاد هستند که نخواستند با این یا آن قومندان همکاری کنند به اثر تهدید قومندانان مذکور مجبور شدند که فامیل خود را در محل گذاشته خود فرار کنند و چندی بعد هم خبر می‌شوند که قومندانان زنش را به یکی از حاضر باشان خود داده است. خانم من به اثر فتوای مولوی غفور ولسوال وقت رستاق که شخص مورد اعتماد پیرم‌قل هم هست به عیدی محمد یکی از دوستان و اقارب مولوی غفور نکاح شده است. زمانی که من به منطقه برگشتم به عرض و داد پرداختم ولی چون آدم فقیر و بدون واسطه بودم نه تنها کسی به عرض من گوش نداد، بلکه دیدند من از قضیه دست بردار نیستم طرف مقابل با چند نفر مسلح و مبلغ دوصد لک افغانی به خانه‌ی من آمده تهدید نمودند که باید پول را گرفته منطقه را ترک گویم ورنه کشته خواهم شد. من هم ناچار منطقه را ترک گفتم و همینطور در به در و سرگردان می‌گردم.»

خالد

## قومندان صدرالدین قاتل حمیداله

حمیداله ولد آغادولت مسکونه ولسوالی چاه‌آب که قبلاً یکی از افراد مسلح قومندان صدرالدین (از حواریون آمر بشیر) بود به خیانت و جنایت جهادی‌ها پی برده، اسلحه خود را تسلیم نمود و در شهر نالغان به ناتوایی مصروف شده و در ضمن به افشای جنایات قومندان صدرالدین می‌پردازد.

حمیداله اسسال تصمیم می‌گیرد با فامیل خود به چاه‌آب برود که در آن جا توسط افراد مسلح قومندان مذکور دستگیر و زیر شکنجه می‌رود. وی حین چوپکاری توسط یکی از سرگرویان بنام آغا جاناش را از دست می‌دهد.

ف.

## دزدان و تبادل پول

بتاریخ ۱ عقرب ۸۱ به ولسوالی چاه‌آب رقتم و از نزدیک تبادل پول کهنه را به نو دیدم. چند تن تحت قومنده آمر بشیر با ۱۲ فیصد مفاد پول را تبادل می‌کردند. اینان عبارت بودند از: آمر بشیر، اسداله، حاجی عبدالرحمن و حاجی شاه‌جان رئیس بانک زراعتی افغانستان. حاجی شاه‌جان از طرف دولت کرزی به حیث رئیس بانک چهار ولایت بغلان، کندز، تخار و پدخشان تعیین شده است. وی پول را از بانک کشیده به چاه‌آب انتقال می‌دهد و در بدل مفاد تبادل می‌کند.

کردند.

قومندانان تخاری که جشن خود را قبلاً سپری کرده بودند، نمایش تازه‌ای را به اجرا درآوردند. سیداکرام‌الدین والی تخار که بنیادگراست و قبلاً شاگردان دختر و معلمه‌های تخار از ترس وی بدون چادری به مکتب رفته نمی‌توانستند، دستور می‌دهد که همه بخاطر فهم بدون چادری به استقبال وی بایستند. شاگردان و معلمه‌ها که حاضر به چنین کاری نمی‌شوند و با چادری‌های شان به طرف چمن‌شاروالی هدایت می‌شوند و در آن جا به زور چادری‌های شان را می‌کشند. شاگردان از ترس نگاه‌های شرارت‌بار قومندانان جهادی خود را عقب یکدیگر پنهان می‌کردند.

عکس از «بینام زن»

می‌چسبند.

● قیوم‌بای از افراد رهبری طالبان در ولایت کندز و تخار بود. در سفری که فهم در ثور امسال به کندز داشت شب مهمان وی بود. پیرم‌قل طالبان اسیر را که به رستاق برده بود، برای شان مدرسه درست کرده تا افکار سیاه‌طلبی خود را تبلیغ و ترویج نمایند.



صدها متر فرش دکانداران را زیر قدم‌های «مارشال» در چمن‌شاروالی فرش نموده بودند. بعد از تقدیم قطعه تشریفات چون همه قومندانان می‌دانستند که وزیر صاحب‌غیر از سگ‌بازی و کبک‌بازی به اسب‌بازی نیز علاقه‌مند است، یک رأس اسب قومندان مطلب‌بیگ، یکی از قومندانان

این‌ها و ده‌ها مثال دیگر حاکی از همدستی و همفکری طالبان با جهادی‌ها در ذلت و خیانت به مردم و وطن‌ماست.

## جلال‌آباد

ر. رسول

## ربانی در چه هواست؟

به تاریخ ۲۵ جدی ۱۳۸۱ ربانی‌خاین دزدانه به شهر جلال‌آباد آمد و کنفرانس تلویزیونی را دایر نمود. خبرنگاری از وی پرسید: «علت آمدن تان به این شهر چه بوده؟» این دزد کوتی باغچه قصر ریاست جمهوری گفت: «علت آمدنم را به جلال‌آباد دو چیز تشکیل می‌دهد اول دیدن برادر مجاهد و بزرگوار مولوی خالص و دوم دیدن برادران و قومندانان جهادی از جمله انجنیر غفار.»

از دید مردم علت اصلی آمدن ربانی را انتخابات آینده تشکیل می‌داد. مردم از دوره گذشته این جانی‌تکار، ویرانی‌های شهر کابل و مهاجرت‌های دوران حکومت این مزدور یادآوری می‌کردند.

بقایای فابریکه سپین‌زور در خواجه‌غار که توسط جهادی‌ها چور و ویران شد. قومندانان ماورای کوکچه برایش تحفه دادند.

فهم بعد از دیدن اسب‌های زیبا و گران‌بها امر انتقال همه شان را به کابل می‌دهد که به منظور این کار دو موتورکاما را پیگار می‌گیرند. در یوران در مقابل این بیگاری اعتراض می‌کنند که بالاخره فقط با پرداخت پول تیل آنان را مجبور به حرکت می‌کنند. دریوری می‌گوید: «راه سالنگ به علت برقباری مسدود است. بیشتر از هزار متر در دو طرف گیرمانده من چطور بروم؟» مسلح‌های فهم می‌گویند: «ترا به موترهای دیگر چه کار است همین حالا تلفن می‌کنیم تا دو بلدوزر برقیاک پیش روی موتر اسب‌ها را پاک‌کند تا ما عبور کنیم.» و از برکت اسب‌های فهم صدها موتر دیگر با مسافراتش از سالنگ گذشتند!

و اما هدف فهم از این سفر چه بود؟

۱- روحیه دادن به قومندانان جهادی در مقابل فشارهای بین‌المللی بر آنان.

۲- فهم تقریباً در تمام سخنرانی‌های خود مردم را هشدار می‌داد تا از قومندانان و دستاوردهای جهاد دفاع نموده در انتخابات آینده از جهادی‌ها حمایت نمایند.

۳- غیر مستقیم کوبیدن دوستم.



خلاصه، مردم آمدن ربانی را به مسخره گرفتند.

## مستول «عبدالحق فوندیشن» بنیادگرای طالبی یا جهادی؟

به تاریخ ۱۵ جدی ۸۱ جلسه به اصطلاح شورای مشورتی موسفیدان و وکلای شهر جلال‌آباد تحت ریاست مستول موسسه «عبدالحق فوندیشن» به نام انجنیر بریالی در شهر جلال‌آباد دایر گردید. مضمون اساسی این جلسه آگاهی دادن به مردم به خاطر انتخابات نمایندگان به ولسی جرگه بود. او در بیانیه خود هیچ حقی به انتخاب شدن زنان به ولسی جرگه قایل نشد و گفت که بعضی افراد از انتخاب شدن زنان صحبت می‌کنند که این کاملاً نادرست است. این خاین زن ستیز ظاهراً از حقوق زن دفاع می‌نماید اما در عمل مخالف کار و فعالیت عملی زنان در دفاتر دولتی و مؤسسات تولیدی می‌باشد. آبا قومندان عبدالحق بهتر از این انجنیر بریالی طالبی الاصل فکر می‌کرد؟

ر.س.

## دین محمد با جرگه بی‌سوادانش

به جای حاجی دین محمد کارهای اداری ولایت را شخص دیگری بنام دکتر محمد آصف که در همین حال رییس کانال ننگرهار نیز می‌باشد پیش می‌برد.

تقریباً همه افراد کلیدی از جهادیان حزب یونس خالص بوده که از سواد کامل برخوردار نیستند. رییس اداری ولایت بنام ملک گل نظرسید (از افراد یونس خالص) مردم را عوض آن که در مورد کار شان قناعت دهد، قسم و قرآن می‌دهد.

مردم سرگردان موج هرج و مرج و کاغذبازی، همیشه پشت دروازه بسته ولایت صف می‌بندند.

● مردم جلال‌آباد از حاجی قدیر و مخصوصاً پسرش حاجی ظاهر، دلی خوش ندارند. فضل‌احد یکتا از باشندگان شهر گفت: «حاجی ظاهر دکان‌های غنی خیل را چور کرد. وی از هر دکان از ۷ تا ۳ سیر تریاک را به زور در لاری‌ها بار کرده و توسط چند نفر افراد مسلح به جلال‌آباد انتقال داد. در آنجا صرف یکی دو سیر آن را حریق کرده مابقی را به دالر و کلدار فروخت.»

مردم شینوار چندی قبل حاجی ظاهر را مورد سوء قصد قرار دادند که جان به سلامت برد.

قدرت بیشتر بدست حضرت علی می‌باشد و در همه دفاتر افراد خود را جایجا کرده است.

حاجی معراج که اول مربوط حزب اسلامی گلبدین بود و بعداً به اتحاد اسلامی پیوست و فعلاً صد نفر مسلح دارد، خود را انجنیر

معرفی کرده مسئولیت قواید عامه جلال‌آباد را بدوش دارد. او عواید حق‌العبور را به جیب زده، موتر سراجا را فروخته و سی جریب زمین در ولسوالی کامه خریده، تراکتورهای دولتی را گاهی به مردم کرایه داده و گاهی در کارهای شخصی خود استفاده می‌کند.

● جسد حاجی قدیر در کنار قبر امان الله خان دفن شده که مردم ازین عمل نیز ناخشنود می‌باشند. حاجی عبد‌الغفور یکی از موسفیدان شهر جلال‌آباد گفت: «حاجی قدیر شخص عیاش و فحاش بود. او چند زن داشت، یکی دو سال قبل یک زن از آلمان گرفته و خودش به مرض اینز دچار بود. گاهی به خاطر خوش گذرانی قمار می‌زد و مخفیانه شراب می‌خورد. از رهنان مشهور جهادی بود، دارایی‌های عامه را تاراج کرد، خانه‌های فرعون برای خود اعمار کرده و به طرف سرخ‌رود سرک کشید که قسمتی از آن را قیر نموده بود.»

● مردم فکاهی ساخته اند: «از روزی که حاجی قدیر در کنار امان‌الله خان دفن شده، شاه امان‌الله همیشه در خواب مردم آمده و شکایت دارد که: از آن وقتی که در پهلویم کسی دفن شده همیشه در جیبم دست کسی را می‌یابم که مشغول کیسه‌بری است.»

مردم در زمینه تبادل پول‌های کهنه به نو مشکلات شدیدی دارند. حبیب‌گل باشند ولسوالی بهسود گفت: «من ۱۲ الک افغانی پول کهنه داشتم به بانک آوردم، اولاً گفتند که در بین نوت‌های نمره بالا است که من ندانستم نمره بالا چیست، بعداً گفتند که سه روز بعد نوت می‌رسد. حیران ماندم، ملازم دفتر آمده به من گفت مدیر صاحب می‌گوید کمیشن بدهید، گفتم خوب است. پول‌هایم را گرفتند و یک هزار برایم داده و دوصد را کمیشن گرفتند که در کفن اولاد شان به کار آید.»

چلش کلدار نه تنها در مرکز جلال‌آباد بلکه در تمام ولسوالی‌ها و بازارها مروج است. کرایه موتر، ریکشا، تکسی همه و همه به کلدار داده می‌شود.

غ.

## د توپکیانو بی‌ناموسی

د ۱۳۸۱ کال د جدی د میاشتی په نهمی نېټې د قلعه رحیم په کلی کې د حضرت‌علی مسلح کسان اود سنگر د کلی اوسیدونکي قومندان میرویس د معلم صاحب نادر د کور مخی ته دکلاشنکوف هزی کوی چه ماته معلم نادر خپله لور را کړه. معلم صاحب هیڅ اطلاع نلری، د کور څخه راوخی او پوښتنه کوی، څه خبره ده. هغوی ورته وایی: قومندان صاحب ستا لور وکړه. هغه په ځواب کې ورته وایی چه ته څه یی ناموس یی، تا وحشی ته زه لور درکوم؟ قومندان میرویس ورته د کلشنکوف په ژبه ځواب ورکوی. معلم صاحب نادر د خپل کور په مخکې په شهادت رسوی. معلم صاحب یی د لور څخه نور هیڅ اولاد هم نلری چه د هغه انتقام واخلي. قلعه رحیم د قرغه یی ولسوالی خوا

غواری د تهدیدونو په وسیله دا ځمکه ورڅخه قبضه کړی. بل دا چی د بهسودوال کور د حضرت علی د کورونو تر څنگ واقع دی، دوی په مرگ نیسی چی په درد راضی شی او بهسودوال د خپل کور څخه تیر شی.

یحیی

## د گل کریم عرب بی ناموسی

د ننگرهار په قوماندانی کی گل کریم عرب چه د گل کریم شاری سرگروپ و، د ۱۳۸۱ کال د عقرب د میاشتی په دویمه نیټه د هغه یو مسلح کس (شاه آغا) په یو هلک چی نوم یی شاه جان دی په زور باندی لواطت کوی. کله چی شاه جان وخت پیدا کوی، کلشنکوف اخلی او دوه کسان په خوب کی ولی، نور کسان هم تنبتي.

کوم وخت چه د قوماندانی مسئولین د پیښی نه خبریږی، گل کریم عرب د ټولو مسلح کسانو سره خلع سلاح کوی خو وروسته د څو ورځو نه بیرته هغوی ته سلاح ورکوی.

## جهادیان او د بنځو حقوق

د ۱۳۸۱ کال د میزان د میاشتی په شپږمه نیټه یو کانفرانس د بنځو د ټولنی لخوا داير شوی و چه پدی کانفرانس کی د ننگرهار ولایت مقاماتو، د والی معاون ډاکتر آصف او د تعلیم او تربیی رئیس معلم غنی او نورو دموکراسی او د بنځو د حقوقو په اړوند خبری کولی. د بنځو د جملی څخه یوه تنه چه استاد حمیرا نومېږی، خپل نظر داسی بیان کړ: د ټوپکیانو د جنگونو په وخت کی د بنځو حقوق د پښو لاندی شوی او هغوی د بیان او وینا هیڅ حق نه درلود او بنځی محکومی وی. د دی بیان په لوستلو سره د ډاکتر آصف په اشاره معلم غنی، استاد حمیرا تهدید او کانفرانس څخه وویستله او په موټر کی یی کورته راوړه. وروسته د هغی نه د تعلیم او تربیی د رئیس لخوا تهدید شوه او اخطار ورته ورکړ شو چه تاوولی مجاهدین یاد نکړه او هغوی ته دی د ټوپکیانو خطاب وکړ، زموږ جهاد دی د جنگ په نامه یاد کړ او ولی دی د دموکراسی نه خبری وکړی. دا ستاګناه ده!

## سایر ولایات

ر. س. - کابل

## شاشیدن روی عکس احمد شاه مسعود

صبح ۲۴ قوس ۸۱ د ریورلاری که دارای نمبر پلیت پاکستانی بود در چارراهی مکرریان از طرف پوسته حوزه نهم به جرم این که عکس

کی واقع دی، ولسوال هیڅ اقدام ونکړ او نه د هغه د مری عریضه یی واخیسته. په ځواب کی یی ویل چه البته لور به یی ورکړی وه. دادی د ولسوال صاحب عدالت او انصاف او د بنسټیالو عمل چه ورځ په ورځ د خلکو کرکه تری زیاتیږی.

## قومندان سالاری او د خلکو ژوند

د ۱۳۸۲ کال د حمل د میاشتی په شپږمه نیټه د شپي په نهو بجو د پیداگوژی د انسټیتوت په مقابل کی امیر محمد بهسودوال د ولسی جرگی پخوانی وکیل او د جلال آباد د ښار پخوانی ښاروال او د هغه ځوی پوهندی ډاکتر خلیل احمد بهسودوال، د ننگرهار د طب د پوهنځی معاون، د قومندانان حضرت علی بدمعاش سمیع د قومندان موسی ځوی، د بهسودوال کور ته ننوځی او ځوی او پلار له خانه سره د قومندانان څارندوی نظارتخانی ته وړی او بندی کوی یی، سبا ته د دوی کور تالاشی کوی او ځنی شخصی او ملکی اسناد ورڅخه وړی. نوموړی په دی باندی تورنوی چی دا اسناد د خلکو د ځمکو جعلی قبالی دی او ځنی جعلی پاسپورتونه دی. او هم دوی ته دا ویل کیږی چی امیر محمد د خپل وکالت په وخت کی د خلکو څخه ځمکی په بهسودو کی په زور نیولی دی او جعلی قبالی یی په قضا کی تیری کړی دی نو تاسی پدی جعل کاری باید مجازات شی.

په همدی ورځ (پنجشنبه) پوهنوال ډاکتر محمد حسین یار چی د دی پیښی څخه خبریږی د پوهنځی څخه په خپل شخصی موټر کی د خپل ځوی ډاکتر خالد او یو میلمه سره چی د محافظینو وراره دی، د بهسودوال د کور خوا ته ځی، گوری چی د دوی د کور تر څنگ سمیع او د دوی وسله وال کسان ولاړ دی. د دوی د موټر د دریدلو سره سم سمیع دوی د موټر څخه را کوژی او په کنډاغونو یی وهی، موټر ځینی اخلی او دری واړه هم د قومندانان نظارتخانی ته وړی او بندی کوی یی. په همدغه ورځ محمد اسماعیل د طب د پوهنځی د څلورم کال محصل هم د بهسودوال د کور څخه د سمیع د کسانو لخوا نظارتخانی ته په وهلو سره وړل کیږی چی سمیع د همدغه هلک په مټ باندی خوله لگوی تر دی حده پوری چی ددی هلک کالی هم په وینو ککړیږی. ددی هلک د متی زخم چی سمیع پری خوله لگولی ده (دا د قومندان زرداد د سپی په شان د حضرت علی سپی دی) ما پخپلو سترگو لیدلی دی. څرنگه چی نوموړی محصل د محمد شاه (د حاجی دین محمد د ننگرهار والی) د ورور زوم دی د ډیر زیات سپاریتو نو په واسطه د یو څه مودی وروسته له نظارتخانی څخه خلاصیږی.

هر هغه څوک چی د بهسودوال کور ته د دوی د پوښتنی لپاره راځی د مسلح کسانو لخوا د قومندانان په نظارتخانی کی بندی کیږی چی د دی ډول بندیانو شمیر شلو کسانو ته رسیږی.

د دی ټولو پورته پېښو اصلی واقعیت په دی کی دی چی بهسودوال زیاته اندازه زراعتی ځمکه لری. حضرت علی او قومندان موسی

مومن خان از قومندانان جهادی مربوط اتحاد اسلامی در شهر گردیز نفوذ دارد. افراد وی در مسیر راه گردیز پوسته داشتند. وی از طرف کزری برطرف شده و در عوض جنرال عتیق‌اله لودین مقرر گردید تا کنون عتیق‌اله مقام تول‌اردو را اشغال نتوانسته زیرا قومندان مومن خان در بدلت واگذاری ساحات «قدرت» اش از کزری دو میلیارد افغانی مطالبه می‌نماید.

والی تاحن راز محمد دلیلی مربوط جمعیت اسلامی است. شخص عیاش و رشوه‌خوار می‌باشد. موقعی که مقرر شد، رئیس ترانسپورت گردیز یک پایه تلویزیون و دیش آنتن و رئیس امنیت فرش خانه برایش خرید.

در تقسیم قدرت دولتی در گردیز برعلاوه اتحاد و محاذ

قومندان عبدالجبار مربوط حزب اسلامی گلبدین هم است وی رئیس امنیت اجرایی می‌باشد.

طالبان در اطراف کوه‌های گردیز و کوتل تیره‌مئل موضع داشته از طرف شب بالای شهر انداخت می‌نمایند. امریکاییان در سه کیلومتری شهر در قلعه‌های کلان مردم جابجا اند یا هر نوع امکانات زندگی. آنان افراد نظامی را تربیه کرده و ماهانه برای شان ۲۰۰ دالر معاش می‌دهند. قطعه دوم امریکاییان در سمت زرمت موقعیت دارد. در هر قطعه از ۴۰۰ تا ۶۰۰ نفر مجهز با سلاح‌های مختلف می‌باشند که روزانه با حمایه طیاره به طرف کوه‌ها و قریه‌های دور گزیه می‌روند. یکبار یک فروند طیاره شان سقوط داده شد که چند امریکایی در آن کشته شدند اما رادیو فقط یک نفر را گزارش داد.

در شهر گردیز فقط یک لپس بنام عبدالحی گردیزی نیمه فعال وجود دارد و پس.

ر. - هرات



فوزیه و همسرش شایسته خان (عیداله).

فوزیه از کابل بود. وی با شایسته‌خان از قندهار ازدواج کرد. فوزیه صاحب دو طفل شده بود اما از پنج سال به این سو پناه بهیماری‌ای که داشت نمی‌توانست دیگر اولاددار شود. شوهرش او را همیشه لت و کوب می‌کرد تا این که به تاریخ ۷ حمل ۱۳۸۰ بعد از لت مفصل با خوراندن دواپی وی را به قتل رسانید.

احمدشاه مسعود را به نخته عقبی موتر لاری نصب کرده لت و کوب و قسنداق کاری شد. آنان به وی می‌گفتند که شما پاکستانی‌ها به آمر صاحب توهین کرده و عکس را در عقب موتر نصب کرده اید.

دریور فریاد می‌کشید که من از شینوار جلال آباد هستم، هدف من توهین نیست بلکه به او علاقه داشتم، حالاکه بدون موجب بی‌آب شدم می‌دانم که چه کار کنم. یا میانجیگری چند نفر دکاندار دریور از جنگ آنان نجات یافته و با موتر خود به طرف پل محمودخان حرکت کرد. در نزدیکی مسلخ، دریور دوباره موتر را توقف و عکس را با خود گرفته به طرف زمین‌های زراعتی در کنار سرک برده و روی زمین قرار داد و در محضر عام روی آن شاشیده و یا تکسی از محل فرار کرد. کلینرش لاری را برد.

مردم به‌گذر و کسانی که از مسلخ گوشت می‌گرفتند به شمول افراد نظامی صحنه را مشاهده و هر کدام می‌خندیدند و کسی نبود که عکس را بردارد.

ر. س. - گردیز

## قصایان و گاو گردیز

شهر گردیز در اثر جنگ‌های گذشته به ویرانه تبدیل شده است و به شهر مرده‌ها می‌ماند. در شهر از آب، نان و موسیقی خبری نیست. در مرکز شهر سه قوم زندگی می‌کنند احمدزی، تاجیک و جاجی. در زمان حاکمیت جهادی‌ها مولوی منصور آدمکش والی آن جابود. بعد از کشته شدن وی از سوی افراد حزب اسلامی برادرزاده‌اش والی مقرر شد که تا سقوط جهادی‌ها دوام داشت. در زمان طالبان همه مردم مسلح شدند.

بعد از خلع پاچاخان‌خدران، تاج محمدوردک والی پکتیا مقرر شد. تاج محمد شخص بی‌کفایت و بی‌کاره و زودل مقابل جهادی‌ها، نزد مردم معرفی شده و همه از او ناراضی هستند.

مردم به شمول قوم احمدزی از پاچاخان‌خدران و افرادش هم دل خوش نداشتند. آنان همه مصروف دزدی، چرس، بچه‌بازی و قمار بودند.

## برخورد خایانه اسماعیل خان به دختران

رادیو آزادی ساعت ۹:۴۵ شام شنبه ۱۸ میزان ۸۱ خبر تکانه‌دهنده را پخش نمود که هر انسان با وجدان را به عمل غیرانسانی و خایانه اسماعیل خان متقاعد می‌سازد. در رادیو گفته شد دختران نمی‌توانند

قومندان قرقه هرات، مجددی آمر سیاسی قول اردو هرات و گل محمدلاری والی بادغیس به عهده داشتند. زمانی که قوت‌های نظامی داخل ولسوالی مرغاب شدند در اولین قریه بنام اکازی دست به کشتار و قتل عام و چور و چپاول زدند که در ظرف دو ساعت ۷ زن، ۱۶ مرد را کشتند. پانزده طفل شامل ۴ دختر و ۱۱ پسر حین فرار در دریای مرغاب غرق شدند، سه موتر کاماز از اموال خانه‌های مردم بارگیری و به هرات غنیمت برده شد. ۶ اراده موتر سایکل و ۲۱ دکان شامل اموال چور شده بودند. بعد از غارت قریه اکازی قوای فاتح در قریه‌های دیگر مرغاب پراکنده شدند و به بهانه خلع سلاح به لت و کوب و جرمه و غارت خانه‌های مردم، پرداختند. اسب‌سواران آنان به دشت و صحرا به سراغ مالداران و رمة‌داران رفتند و از هر رمة‌دار تا ۸-۱۲ گوسفند گرفتند. در طول ده شب مهمانی داشتند به زور مرغاب‌ها و گوسفندان مردم را ذبح می‌کردند تا میله‌های «گوشت خوری» شان را ترتیب دهند. قایل‌هایی که در حوالی ولسوالی و بازار مرغاب قرار داشتند مجبور بودند خرج و غذای «فاتحان» را روزانه ۱۵ افغانی بپردازند. از دکان‌ها هر آنچه خوش افراد مسلح می‌آمد بر می‌داشتند. چند روز قبل از جنگ مؤسسه ناروی (NPO) برای بیش از ۲۰۰۰ مهاجر عودت‌کننده خیمه، کمپ، پستروخاب، ییل، کلند و سامان نجاری توزیع نموده بود. افراد مسلح آن اموال و مخصوصاً خیمه‌ها را بنام این که مال دولتی است جمع‌آوری نموده به خانه‌های خود در قلعه‌نو و هرات انتقال دادند.

ملاجیمه‌خان که می‌خواست از طریق فاریاب به مزار و از آنجا به کابل فرار نماید در ولسوالی قیصار توسط یکی از قومندانان از یک جمعیتی دستگیر و به ظاهر خان در مرغاب تسلیم داده شد که وی را به هرات انتقال دادند. اخیراً در تلویزیون هرات بنام طالب و القاعده معرفی شد.

لیست کشته شدگان که توسط ویش سفیدان قریه اکازی تویب داده شده است:

شمار	اسم	ولد	سن
۱	عبدالالیاس	دوست محمد	۷۰
۲	راز محمد	دوست محمد	۷۷
۳	فتح محمد	آقامحمد	۶۸
۴	عبدالصمد	عبدالاحد	۵۶
۵	محبی الدین	غازی	۵۴
۶	محمدنادر	رحیم شاه	۶۰
۷	موسی	حبیب‌اله	۵۱
۸	محمدرفیق	گل جان	۱۴
۹	محمدعوض	میراخان	۱۲
۱۰	محمدکریم	مولاداد	۶۵
۱۱	جلال الدین	محمدنور	۴۷
۱۲	عبدالرحمن	جلال	۶۲
۱۳	عبدالغفور	ملهم	۱۶

در پارک‌های هرات گردش و تفریح نمایند. بر علاوه تعدادی از زنان فاحشه دستگیر گردیده اند. پلیس هرات دختری معصوم و باعفت را دستگیر و به داکتران مؤظف محول ساخت تا معاینه گردد که او باکره است یا نه؟ بعداً معلوم می‌شود که دخترک باکره می‌باشد.

ش. - بالامرغاب

## جنایتکاری‌های جهادی‌ها در ولسوالی بالامرغاب

بعد از سقوط طالبان ولسوالی بالا مرغاب دوباره تحت سلطه اسماعیل خان، ظاهر خان قومندان قرقه هرات، گل محمدلاری والی بادغیس، امیر شاه‌خان قومندان امنیه بادغیس (برادر ظاهر خان)، قرار گرفت. مردم مرغاب که پشتون تبار اند از طرف مسئولان ولسوالی مرغاب بنام طرفدار طالبان و القاعده مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند. در طول همین مدت از مردم مرغاب بنام‌هایی مانند مالیات زمین، آسیاب آبی، عشر، ذکات، جیب خرج، نسوار و سگرت ماموران و مجاهدین حدود دوازده و نیم میلیارد افغانی پول نقد و ۲۰۴۰۰ رأس گوسفند جمع‌آوری شده است. دزدی، راه‌گیری و قتل یک امر عادی به شمار می‌رود. قتل گل پکار از قوم بارکزی قریه جوی گنج در داخل تعمیر ولسوالی به اساس حمایت و تحریک عبدالروف‌رونی ولسوال وقت و قتل میرزا گل از قریه جوی نو اکازی در داخل بازار ولسوالی مرغاب در ۵۰ متری دفتر قومندانی امنیه بنا به حمایت عبدالرحمن قومندان امنیه شاهد ادعاست. در رأس همه این چور و چپاول، آزار و اذیت مردم عبدالروف‌رونی ولسوال، عبدالرحمن نیازی قومندان امنیه (داماد ظاهر خان) عبدالصیر مدیر امنیت ملی، عبدالکریم قومندان کمیساری، نجیب‌اله دایزنگی قومندان کتدک سرحدی، قرار دارند. همه آنان از قلعه‌نو و ولسوالی قادسی (زادگاه ظاهر خان) هستند. آنان اختلافات عمیق قومی و زبانی (پشتون و تاجیک) را بوجود آورده اند.

بتاریخ ۲ و ۳ حمل ۸۲ جمعه‌خان بالای پسته توره شیخ واقع در مرز قریه منگان و ترکمنستان حمله کرده و در نتیجه دو تن از محافظین مربوط پسته نجیب‌اله دایزنگی کشته شدند.

پوسته‌های سرحدی عموماً توسط افراد جهادی اسماعیل خان اداره می‌شدند که با آمدن جمعه‌خان نفوذ و هواید شان کمتر شد و همه منتظر بهانه‌ای بودند تا وی را از سر راه بردارند. مسئولان این پسته از قاچاق مواد مخدر مبالغه‌گفتی بدست می‌آوردند.

بتاریخ ۴ و ۵ حمل قوای مقدم هرات و قوت‌های مسلح ولایت بادغیس که تعداد شان بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ تخمین می‌شد بالای پسته سرحدی توره‌شیخ و منگان حمله کردند. افراد جمعه‌خان بعد از یک روز مقاومت شش نفر کشته، چند تن زخمی و تعدادی اسیر بجا گذاشته متبای فرار می‌کنند. قومندانی این حمله را ظاهر خان

و کری او چاته وزاری. حفظ اله قومندان د انقلاب په اولو ورځو کی د گلبدین د باند سرگروپ و او په هغه وخت کی هم خلک د ده څخه ډیر په تکلیف وو.

ر. س. - کنړ

## ترياک در سرزمین اسیر

در محلاتی که کشت ترياک زیاد است مردم به دود کردن ترياک عادت کرده و این بلا دامن گیر زنان نیز شده است. به تاریخ ۲۸ عقرب ۸۱ به تعداد سیزده زن که عمدتاً از دره پیچ آورده شده بودند، همه معتاد به ترياک بوده و هر کدام شان به امراض گوناگون مخصوصاً تکالیف روانی مصاب بودند.

بین این مریض ها خانمی بنام مروره که از ولسوالی دره پیچ آمده بود گفت: «برادر ما غریب هستیم، من خودم ترياک کشت می کردم. از خود زمین ندارم، مجبوراً باید کارکنیم از چند سال به این طرف ترياکی شدم، ترياک را به خاطر آن می کشم که اولاً کار زیاد کنم دوم غم بدل شود. مانند من خیلی زن های ترياکی شده مریض هستند.»

مروره با برادر خود به کمک کارکنان M.I. به مرکز آورده شده بود ولی کجا بود دوا و داکتر؟

کشت کوکنار ادامه دارد و تا نورستان رسیده و قاچاق آن جبریان دارد.

افراد ملل متحد در زمینه با والی ملاقات داشتند، ولسوال ها جمع شده و هر کدام صحبت می کردند. در بین آنان شخصی موسفیدی بنام موسی خان از ولسوالی دره پیچ خطاب به والی گفت: «والی صاحب، سال قبل ملل متحد آمده و گفت که در مقابل کشت کوکنار فی جریب زمین سه صد دالر می دهیم، ما قبول کردیم ولی آن دالرها به ما نرسید بلکه کارکنان ملل متحد و یا هر کس که بود تمام دالرها را به روح اله برادرزاده مولوی جلیل الرحمن داد و یک پول هم به مردم نرسید. می گویند که روح اله را امریکاییان زندانی کرده اند نمی دانیم راست است یا دروغ ولی باید مشکل مردم حل شود.»

شخصی دیگری گفت: «من از قوم خود نمایندگی می نمایم، دالرها را جانداده خان و صبرلعل که هر دو در ولایت موجود اند خورند. دست ماموران ملل متحد با آنان یکی است.»

ترياک از طرف قدرتمندان و تفنگداران جمعآوری و به فروش رسیده پول زیاد به جیب آنان می رود.

● قطع جنگلات ادامه دارد تجار پاکستانی با اره و تیشه به جان جنگلات ولایت کنړها افتیده و از طرف قومندانان حمایه می گردند. حسین پادشاه یکی از باشندگان گفت: «تجار پاکستانی با دادن پول برای قومندانان و تفنگداران منطقه با آوردن اره های برقی و جترانورها ه رختان ارچه را قطع و به شکل چهار تراش غارت می کنند. قومندان نورالدین و ملک وزیر از همه بیشتر درین کار دست دارند. قومندان

۱۴	عبداله	ختل	۱۸
۱۵	یاسین	خیراله	۷۲
۱۶	جمعه خان	زوالدین	۵۷
۱۷	خبرگن	خان حکیم	۲۵
۱۸	خاله	نظر محمد	۳۲
۱۹	اناره	کمال	۲۷
۲۰	جماله	لالا جان	۱۴
۲۱	نازگل	احمد	۱۹
۲۲	آمو	باز محمد	۲۳
۲۳	زرگړه	محمد نور	۲۷

کودکانی که در دریای مرغاب غرق شده اند:

۱	فدا	سید پاچا	۱۰
۲	شهزاده	غلام محمد	۵
۳	شبو	غلام محمد	۸
۴	عبدالرحیم	عبدالحمیم	۴
۵	آقاگل	گل رحمن	۳
۶	فرشته	حبیب اله	۶
۷	گلاب شاه	بشر	۵
۸	عبدالرحیم	عبدالغفار	۳
۹	عبدالنبی	حیدر	۲
۱۰	گل بیو	عبدالعزیز	۷
۱۱	قطب الدین	بابو	
۱۲	بنیت گل	امیر	۸
۱۳	امیر خان	کلاخان	۹
۱۴	فیروز	غلام دستگیر	۶
۱۵	کلاخان	بابه خان	۳

راجائی - لغمان

## حفیظ اله قومندان او خلک

حفیظ اله مشهور به وردک چی د طالبانو په وخت کښی قومندان و، د جلال آباد په قول اردو کی د ملاوارث لخوا د طالبانو تحریک کی تنظیم شوی و او په قندوز، بامیان او چاریکارو کښی جنگیدلی و. فعلاً د قرار قومندان له خوا بیا مسلح شوی دی او داسه د میاشتی په ۲۵ نیټه ۱۳۸۱ کال د شپې له طرفه د ملاوارث له خوا د ده په کور کی ورسره ملاقات وشو او حفیظ اله ته بیا وعده ورکړه شوه چی ته به پخوا په شان زما قومندان اوسی او حفیظ اله قومندان ورته په کلکه ذمه واری ورکړه چی هر وخت ستا قومنده وی زه به حاضر یم. اوس په منطقه کی د پخوا په شان دخلکو څخه په زور جرمه اخلی، خلک تهدیدوی او دجریمی اخستلو په وخت کی دناموس پدی خبری کوی چی د منطقی خلک ورڅخه ډیر په تکلیف او هر چا خپله لاره ورکه کړی ده چی څه

حشمت - تاشقرغان

## دموکراسی جهادی!

۲۶ دلو روز خروج روس‌ها از افغانستان در اکثر ولایات تجلیل شد. منجمله در ولایت سمنگان. در محفل به این مناسبت جوانی در سخنرانی خود در کنار دیگر حرف‌ها به مسئله آزادی بیان پرداخت و گفت: «برای مردم باید اجازه داده شود تا تمام سواستفاده‌ها و خیانت‌هایی را که در ولایت صورت می‌گیرد انتقاد و بازگو نمایند.» چون این گپ بیشتر متوجه والی صاحب بود و او از عاید ماهانه ولایت به نفع خود استفاده می‌کند فوراً عکس العمل نشان داده می‌گوید: «از سرستیج پایش کنید. و بعد از این هیچ کس حق ندارد بدون سانسور سخنرانی کند.»

جواد - بدخشان

## دفاع «مارشال» از بی‌ناموسی

عبدالسلام «پیمان» مسکونه گندم‌قول ولسوالی کشم ولایت بدخشان از جهادی‌هایی است که نظر به لزوم دید و واسطه «مارشال» صاحب به حیث رییس تعلیم و تربیه تعیین گردیده است. وی که انسان کثیفی است با تغییر و تبدیلی‌های بی‌موجب سبب آزار و اذیت معلمان آن ولایت می‌گردد.

از جمله در اوایل سال ۱۳۸۲ یکی از معلمان زن را (اسمش محفوظ) به مکتب دوردستی تبدیل می‌نماید. معلم بیچاره معذرت خود را پیش می‌کند ولی رییس جهادی که گنحشکک را در روز باران گیر نموده، خواست بی‌ناموسانه خود را مطرح می‌کند. برادر این معلم در یکی از مقامات ولایت وظیفه دارد و به مجرد آن که از موضوع آگاه می‌شود، تیپ کوچکی را به خواهرش می‌دهد تا آواز رییس را ثبت نماید و بعد روز در منزلش با رییس قرار بگذارد.

بالاخره در روز موعود تعدادی از مسئولان ولایت و چند موسفید با کمره به محل واقعه می‌آیند و رییس را در حالت دست‌اندازی دستگیر و بعد از تشهیر و گردانیدن در شهر فیض‌آباد به زندان بدخشان انتقال می‌دهند. از ماجرا خسیره وی داکتر قدم‌شاه که قومندان فرقه «مارشال» است آگاه می‌شود و به اطلاع او هم می‌رساند. آنان ادها می‌کنند که این یک دسیسه است و به امر «مارشال» فهیم خان رییس تعلیم و تربیه از زندان رهایی می‌یابد. □



عکس‌ها از «پيام زن»

کشت کوکنار در نورستان

نورالدین از ساحه قریه شگی دوه پیچ از درک این معامله تنها ۸ اراده موتر کورولا دارد که در لین جلال‌آباد کار می‌کنند، ملک وزیر زمین و تراکتور خریده است.

قومندان جانداد مربوط جمعیت شخصی صد در صد بیسواد و خونخوار و جابر است. وی تا سه ماه قبل به حیث والی کنترها اجرای وظیفه می‌کرد به گفته والی جدید محمدیوسف تمام دارایی ولایت را چپاول کرده و در قاجاق تریاک و چوب‌های چهارتراش سهیم بود. فرش‌های ولایت و جنراتورها را به خانه خود برد. بیش از صد اراده موتر داتسون پیک‌آپ را که از طالبان بچامانده بود، از طریق کوتل ناوه پاس به پاکستان انتقال و به فروش رسانیده است.

غارتگری‌های قومندان جانداد که سر به ده‌ها هزار لک می‌زند طی راهپور مفصلی به حامد کرزی ارایه شده ولی در عوض موصوف را بحیث قومندان لوای سرحدی ولایت کنترها مقرر کرد!

قومندان جانداد بین ولسوالی چوکی و نرنگ در دامنه کوهی تعمیر بسیار مجلل برای خود اعمار کرده و زمین‌های حاصل خیز منطقه را از مردم بنام‌های خلقی به زور تصاحب و چند دختر شان را به زنی گرفته است.



## اعلاميه‌های «راوا»

اعلاميه به مناسبت سالگرد فاجعه ۱۱ سپتامبر

### بنیادگرایی دشمن بشریت متمدن!

دهسال تمام مردم و در قدم اول زنان افغانستان زیر شمشیر و زنجیر و رذالت بنیادگرایان «ائتلاف شمال» و بعد طالبان خرد میشدند ولی غرب با این جنایتکاران «کار» میکرد و کمک. برای غرب مهم نبود که مردم ما زیر سلطه این باندهای تروریستی چه میکشند و ارزش‌های حقوق بشر و دموکراسی چگونه به طرزی بی‌نظیر پامال میشود مهم این بود که باید با فاشیست‌های دینی ساخت تا کار کشیدن لوله‌ی گاز از آسیای مرکزی مهیا شود.

اما به محض آنکه فاجعه ۱۱ سپتامبر رخ داد، قدرت نظامی امریکا به حرکت درآمد تا نوکران دیروزش را مجازات کند. افغانستان اسیر، خونچکان، ویران، گرسنه، گدا، قحطی‌زده و بدطالع با استفاده از پیشرفته‌ترین بمب‌ها غریبال شد. بیگناهان خیلی بیشتر از تعدادی که در فاجعه ۱۱ سپتامبر جان داده بودند به هلاکت رسیدند، حتی مراسم عروسی به آتش کشیده شد، رژیم طالبان و القاعده سقوط کرد البته بدون از بین رفتن نیروی عمده انسانی آنان. اما نه سایه تهدید تروریستی بر سر جهان از بین رفت، نه تروریسم بنیادگرایی.

نه کشت تریاک و جنگ‌سالاری در افغانستان پایان یافت، نه از صلح و ثبات درین کشور مصیبت رسیده خبری هست و نه از کاهش گدایی و فحشا و چور و چپاول، و عدم احساس امنیت زنان به مراتب بیشتر از گذشته است. این واقعیت دردناک که حتی امنیت رئیس جمهور نمیتواند بدون گارد خارجی تأمین شود، به خودی خود وضع کاملاً آشوب زده و تروریستی در کشور را نشان میدهد. چرا چنین است؟ چرا آنهمه مباحو به هیچ بدل شده است؟

به دلایلی که «راوا» همیشه بر آن تأکید داشته است:

۱) بنابر یک ضرب‌المثل افغانی کله‌پز برخاست بر جایش سگ نشست. به جای تروریست‌های طالبی، تروریست‌های جهادی «ائتلاف شمال» به مسند قدرت نشاندند. جنایتکاران طالبی و جهادی را یک ایدئولوژی با هم پیوند میدهد و اختلاف بین آنان اختلاف بین «برادران دینی» است.

۲) اسامه قریب ۲۰ سال است که با پرداخت جیره‌های کلان بنیادگرایان افغانی را در خدمت خود دارد. او و ملاعمر با مشتی از پیروان و تجهیزات مخبراتی لازم میتوانند سالهای سال در حمایت گروه‌های مختلف بنیادگرا در افغانستان و پاکستان به زندگی و توطئه‌گری علیه مردم ما و بشریت ادامه دهند.

۳) طالبان و القاعده به مثابه یک ایدئولوژی و سیاست و فرهنگ در کشوری اسلامی فقط و فقط میتوانند با قیام مردم ما و تقویت قدرت یابی نیروهای طرفدار دموکراسی سکولاریستی نابود شوند. امری که تنها با امحای فزینی اسامه و ملاعمر هم تحقیق‌پذیر نخواهد بود. صرف‌نظر از اینکه «ائتلاف شمال» هیچگاه خواستار از بین رفتن آنان نیست زیرا مهمترین عامل دفاع نیروهای خارجی از خود را از دست خواهند داد. شعار «راوا» مبنی بر سرنگونی طالبان و القاعده با قیام مردم به همین معنا بود که متأسفانه بیش از آنکه چنین شود طالبان و القاعده بدون آنکه تلفات کمرشکنی بدهند جای شان را به برادران «ائتلاف شمال» خالی کردند. «ائتلاف شمال» با دومین بار تجاوز به کابل مانع ایجاد تغییری اساسی شدند و اکنون خود متشاع بی‌ثباتی، پلیسی بودن فضای لویه جرگه، شیوع تروریسم، خفه ماندن دموکراسی، پامال شدن ترسناک حقوق بشر، تشدید فقر و فحشا و فساد، از رونق نیفتادن کشت تریاک، عدم پیشرفت اعمار مجدد و... به شمار میروند.

مختصاً ستمگری و جنایت‌پیشگی علیه زنان به اشکال مختلف آن در کشور بیداد میکند. «راوا» همواره تأکید داشته است که جنون زن‌ستیزی بنیادگرایان چه طالبی چه جهادی، ناشی از صرفاً «تریت و فکر غیرانسانی» آنان نه بلکه از سیستم ایدئولوژیکی فاشیستی دینی آنان ناشی میشود و تا این سیستم به پشتوانه نیروی نظامی آنان باقی است، نه زن‌ستیزی دیوانه‌وار در کشور از بین می‌رود و نه هزار و یک فلاکت‌زدگی شرم آور دیگر. نه ایجاد «وزارت امور زنان» مسئله را تغییر میتواند بدهد و نه حضور چند زن در دولت، تصور دستیابی به آزادی و دموکراسی و برابری در چهارچوب سیستمی فاسد مذهبی و قومپرست، یا خودفریبی است یا عوامفریبی یا هر دو.

تحلیل‌ها و پیشبینی‌های «راوا» در مورد پیامدهای استیلای «ائتلاف شمال» باز هم متأسفانه درست ثابت شد. آنانی که مدعی بودند

«ائتلاف شمال بهتر از طالبان اند» باید به خود آمده و به خاطر موعظه زهرآلود شان از مردم ما عذرخواهی نمایند.

استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی در قدم نخست تنها با سرنگونی سلطه بنیادگرایان امکان پذیر خواهد بود. این خواست بدون مبارزه متشکل و آشتی ناپذیر توده‌های زن بر ضد بنیادگرایان و مزدوران شان جامه عمل نخواهد پوشید.

بعضی ورشکستگان سیاسی، «راوا» را به علت مواضع و سیاستهای قاطع و سازش ناپذیرش، «مانویست» و «رادیکال» و ... نام می‌نهند در حالیکه خود از خدمات به «ائتلاف شمال» برای رسیدن به مقام و شهرت عار نمی‌کنند.

ولی شرایط حاضر در کشور نادرستی برخوردار «راوا» را نشان میدهد یا برعکس به روی خانم‌ها و آقایان و گروههای سازشکار با بنیادگرایان میلی میزند؟ آیا فقط با توجه به ترور تا حال دو وزیر و ممنوع بودن رسیدگی به قضیه آنان، کشف گورهای دستجمعی، منع زنان و نمایش رقص در تلویزیون، سانسور مطبوعات، صدور خودسرانه حکم تکفیر زنان، تجاوز حتی به زنان خارجی مربوط NGOها و قهرمان‌سازیهایی تهوع آور احمدشاه مسعود، کافی نیست نتیجه گرفت که مدارا با سگهای هار آنها را جری‌تری می‌سازد؟

«راوا» با تجربه بخصوص ۱۰ سال اخیرش بر ضد بنیادگرایی، مجدانه‌تر از پیش مصمم است تا ضمن همکاری با کلیه نیروهای طرفدار دموکراسی و برخورد سازش ناپذیر با بنیادگرایی، توده‌های زن را در اقصی نقاط کشور متشکل سازد.

«راوا» راسخانه بر آن است که حادثه پلید ترورستی ۱۱ سپتامبر اگر چه موجب مرگ وحشتناک ۳ هزار آمریکایی و غیر آمریکایی بیگناه شد و دهها هزار دیگر را به سوگ نشاند، این را هم به دنیا نشان داد که بنیادگرایی چه طاعون سیاهی است؛ مردم افغانستان، ایران، الجزایر، سودان و غیره در چه جهنمی از آن دست و پامی زنند؛ و از آنجایی که دشمن یشريت متمدن به حساب می‌آید، وحدت کلیه ملل آزادپخواه جهان را طلب میکنند.

اما «ائتلاف جهانی ضد ترورستی» فعلی با ابهامات و ناپاکی‌های متعددی آلوده است و تضادها بین قدرت‌های جهانی موجب ناپایدار ماندن آن خواهد شد. بنابراین بر تشکل‌ها و افراد ضد بنیادگرا و طرفدار عدالت اجتماعی در سراسر کره زمین است تا به هر طریق ممکن متحد شده و سهم شان را در مهار کردن و سرانجام دفن یکبار و برای همیشه مکروب بنیادگرایی اداء نموده و اجازه ندهند فاجعه ۱۱ سپتامبر نه در امریکا و نه در هیچ گوشه دیگر دنیا تکرار شود.

«راوا» افتخار دارد که تاکنون با تعداد قابل توجهی از سازمانهای ضد ترورستی در پنج قاره در ارتباط بوده و کمکهای معنوی و مادی شان مایه دلگرمی‌اش میباشد. ولی به منظور پیشبرد سریعتر و وسیعتر مبارزه به گسترش و تعمیق هر چه بیشتر این همبستگی نیازمند است و در این راه دست هر سازمان و فرد آزادپخواه را می‌فشارد.

با استفاده از فرصت بار دیگر از صمیم قلب میخواهیم با همه‌ی آنانی که عزیزان شان را در سانحه ددمنشانه ۱۱ سپتامبر از دست دادند و نیز با آن هموطنان بیگناه و چه بسا ضد طالب و ضد «ائتلاف شمال» که به اثر بمباران طیارات آمریکایی پارچه پارچه شدند همدردی و غمشریکی صادقانه‌ی خود را ابراز داریم.

همچنان قلباً آرزو می‌کنیم تا اکثریت این داغ‌دیدگان دیر یا زود در سپاه بزرگ ضد فاشیسم بنیادگرایی در کشورهای خود و در سطحی بین‌المللی بپیوندند.

**نه القاعده، نه طالبان و نه «ائتلاف شمال»، زنده باد افغانستانی آزاد، دموکراتیک و شگوف!**  
**زنده باد پیکار قاطع و تا به آخر زنان افغانستان بر ضد بنیادگرایی و برای دموکراسی!**

### جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا)

۱۷ سنبله ۱۳۸۱ (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲)

اعلامیه به مناسبت تظاهرات محصلان پوهنتون کابل

## دروود بر محصلان آزادپخواه پوهنتون کابل!

در ۲۰ عترب محصلان پوهنتون کابل به خاطر خواست‌های بسیار ابتدایی شان دست به تظاهرات باشکوهی زدند که به خون نشست و بدین ترتیب بعد از سال‌ها اولین جرقه‌ی امبد در ظلمتکده‌ی تحت حاکمیت جنایتکاران بنیادگرا را به چشم مردم سوگوار و تیره‌بخت ما رسانید.

خون عبدالرحیم محصل صنف اول حقوق و عبدالغفار صنف دوم طب و چندین محصل جانباخته و زخمی دیگر به یقین آگاهی مردم و محصلان را در سراسر کشور از ماهیت جنایتکاران «ائتلاف شمال» و بی‌کفایتی و آلت دست بودن عناصر غیربنیادگرا در حکومت بسیار بالا

## در شماره‌های آینده

○ **فدرالیزم تنبان پاره‌ی خاینان ملی**

○ **آیا سکیولاریزم ضد دین است؟**

○ **... و حریر پوشان شیاد و ژولیده فکر**

اشاره‌ای به کتاب «کرباس پوشان برهنه پا» از داکتر حسن شرق

○ **«سپیده» ای که نبود**

نگاهی بر محتویات نشریه «سپیده»

○ **«حرفی در دفاع از حقیقت»**

**یا تلاشی بی‌شرمانه در توجیه خیانت به ملت؟**

اشاره‌ای به مقاله‌ی داکتر محمدعثمان روستارتره‌کی در «افغان ملت» شماره ۷۴ و ۷۵

○ **ترکیدن پوقانه «مقاومت درون مرزی»**

توسط مدافعان شرمنده آن رهنوردزریاب و پرتونادری



